

باب دوم

زبانهای ایرانی

از آغاز تاریخ تا اسلام

www.KetabFarsi.com

زبانهای ایرانی باستان

مادی - سگانی - پارسی - اوستائی

از شعبه‌های مهم خانواده زبانهای هند و اروپائی، چنانکه ذکر شد، یکی گروه «آریائی» یا «هند و ایرانی» است. کلمه «آری» لفظی است که از دیرترین زمان، نیاکان دو قوم ایرانی و هندی به نژاد خود می‌گفتند. در هندی باستان این نام به کسانی اطلاق می‌شد که به زبان سنسکریت گفتگو می‌کردند. اما در کشور ما، از اوایل هزاره نخستین پیش از میلاد طوائفی که به یکی از زبانهای هند و اروپائی سخن می‌گفتند در این سرزمین جایگزین شدند. این مردمان خود را «آری» = *ārya* می‌خواندند که نام ایشان سپس به جایگاه و کشورشان اطلاق شد و آن را «ایران» و «ایران» نامیدند.

در باره قوم ماد، که نخستین شاهنشاهی ایران را برپا کردند، هر دوت مورخ یونانی نوشته است که در سراسر جهان ایشان را «آریائی یا ایرانی» = *arioi* می‌خوانند. نسبت قوم پارس به این نژاد در سنگنوشته داریوش بزرگ ثبت است که خود را «ایرانی و ایرانی نژاد» خوانده است، درباره قومی که به زبان اوستائی سخن می‌گفتند این عنوان یا نام نژاد را از کلمه «آریئن و آج» = *Aryana Veejah* که

اسم جایگاه نخستین ایشان و به معنی «جایگاه ایرانیان» است می‌توان دریافت. اقوام سکائی، و سمرتمی، و الانی و چند طایفه بیابانگرد آسیای مرکزی را نیز باید از نژاد ایرانی شمرد زیرا که بازماندگان ایشان در آسیای مرکزی (در ختن و تومشوق) و در قفقاز (آسی‌ها) به زبانهای ایرانی سخن می‌گفتند و می‌گویند، نامهای خاص سکائیان و بسیاری از سمرتمیان بی‌گمان ایرانی است، و کلمه «الانی» که نام نیاکان قوم کنونی آسی (Ossetes) است با لفظ کهن «آریان» ارتباط دارد. شعبه‌های دیگری از نژاد ایرانی باستان بوده‌اند که لااقل ادبیات شفاهی داشته‌اند. از جمله می‌توان سفدیان و پارتیان را نام برد که در دوره بعد دارای آثار ادبی قابل توجهی بوده‌اند. همچنین باخترانیان (Bactrians) و بعضی طوایف دیگر که شاید ایرانی زبان بوده‌اند و سنگنوشته آشوکا مکشوف در قندهار خطاب به ایشان است. اما از زبان این اقوام در دوران باستان آثاری برجا نمانده است.

اسناد و مدارکی که در طی تاریخ دراز از زبانهای ایرانی در دست است از نظر «زبان‌شناسی تاریخی» بسیار گرانبهاست، زیرا که چگونگی تحول و تکامل یکی از شعبه‌های مهم زبانهای هند و اروپائی را از مقایسه و تطبیق آنها در مراحل مختلف به خوبی می‌توان دریافت.

از روی مطالعه این آثار است که در تاریخ تحول زبانهای ایرانی به سه دوران اصلی و مهم قائل شده‌اند:

(۱) دوره باستان

(۲) دوره میانه

(۳) دوره جدید

باید توجه داشت که این تقسیم‌بندی بیشتر ناظر به ساختمان زبان و درجه تحول آن است تا به زمان تاریخی. با این حال از آنجا که تحول زبان ناچار در طی زمان انجام می‌گیرد، می‌توان حدود تقریبی تاریخ هر دوران را چنین دانست:

(۱) دوران باستان از قدیمترین زمانی که از آن آثار و نوشته‌هایی به زبانهای

ایرانی بر جا مانده است آغاز می شود و به انقراض شاهنشاهی هخامنشی پایان می یابد.

(۲) دوران زبانهای ایرانی میانه را از آغاز پادشاهی اشکانیان تا اسلام باید شمرد، اما بعضی از زبانهای مربوط به این دوران تا قرن سوم هجری نیز رواج داشته و به کار می رفته است.

(۳) اصطلاح ایرانی جدید به زبانها و گویشهایی اطلاق می شود که از آغاز دوره اسلامی تاکنون در سرزمین پهناور ایران رواج داشته و در گفتار یا نوشتن میان طوایف مختلف ایرانی متداول بوده است و از آن جمله مهم تر زبان فارسی دری است، که زبان رسمی و اداری و ادبیات و دانش، و وسیله ارتباط ذهنی و معنوی همه ایرانیان در طی این مدت متمادی بوده و هست.

این تقسیم بندی که از مطالعه چگونگی تحول زبانهای ایرانی به دست آمده در تاریخ تحول زبانهای دیگر هند و اروپائی، و حتی بعضی از خانواده های دیگر زبانهای جهان نیز مورد استفاده قرار گرفته و به کار رفته است. اینک درباره اسناد و آثار باقی مانده از زبانهای ایرانی باستان گفتگو می کنیم:

(۱) زبان مادی

در آغاز هزاره اول پیش از میلاد سراسر ناحیه ای که حوزه رودهای آمو دریا و سیر دریا (جیحون و سیحون) است مکن آریائیان بود. در شمال این سرزمین نزدیک دریای آرال ولایت خوارزم قرار داشت که شاید جایگاه نخستین آئین زردشت بوده و در هر حال مرکز مذهبی و سیاسی مهمی شمرده می شده است. در جانب جنوب شرقی، کشور سفد قرار داشت که در حدود سمرقند بود. از این سوی آمو دریا سرزمین مرو بود و کشور اریا (ولایت هرات) و دیگر ولایت باختران.

شاید از همین ناحیه شمال شرقی بود که آریائی‌ان به سوی ایران غربی سرازیر شدند. در اوایل هزاره اول اقوام ماد و پارس در مرزهای کشور آشور جای گرفته بودند و قدرت ایشان روزافزون بود. در سال ۶۱۰ پیش از میلاد پادشاه ماد هورخ شتر با فرمانروایان بابل همدست شد و دولت آشور را منقرض کرد.

شاهنشاهی ماد نخستین دولت ایرانی است که به موجب سالنامه‌های دولتهای بین‌النهرین و نوشته‌های هردوت مورخ یونانی از آن اطلاعاتی داریم. اما هیچ نوشته‌ای از زبان مادی بر جا نمانده است و درست نمی‌دانیم که آیا این قوم زبان خود را می‌نوشته‌اند یا نه؟ در دوران شاهنشاهی هخامنشی اسناد دولتی و اداری علاوه بر پاسارگاد و شوش و بابل، در هگمتانه (همدان) یعنی پایتخت پیشین دولت ماد نیز نگهداری می‌شد. به احتمال کلی دولت ماد نیز خزانه‌ای برای اسناد دولتی و رسمی داشته است اما از این جا نمی‌توان حکم به بقین کرد که اسناد مزبور به زبان مادی نوشته می‌شده است. هردوت می‌نویسد رسم دیبا کو پادشاه ماد در اوایل قرن هفتم پیش از میلاد چنین بود که خلاصه دعاوی و مرافعات را می‌نوشتند و نزد او به کاخ شاهی می‌فرستادند و او رأی و حکم خود را صادر می‌کرد و پس می‌فرستاد. اما از روی قراین می‌توان گمان برد که دیران بیگانه موضوع شکایت و دفاع را که به زبان متداول خود نوشته بودند نزد او به زبان مادی ترجمه می‌کردند. بعضی از دانشمندان عقیده دارند که خط میخی پارسی باستان نزد مادها نیز به کار می‌رفته است. و حتی شیوه نگارش پارسی باستان را دنباله شیوه‌ای می‌دانند که در شاهنشاهی ماد ابداع شده بود. اما از سخنان داریوش در سنگنوشته بیستون برمی‌آید که او نخستین کسی است که به زبان ایرانی مطالبی نوشته و این نکته با عقیده دانشمندان مزبور منافات دارد.

دینون می‌نویسد که در نیمه اول قرن ششم پیش از میلاد شاعرانی در دربار

(۱) «آنگاه داریوش پادشاه فرمان داد تا در کتابخانه بابل که خزانه‌ها در آن قرار داشت نفحص کردند و در فهر آحوتا که در ولایت مادیان است طوماری یافت شد و تذکره‌ای در آن بدین مضمون مکتوب بود...» (توراة، کتاب عزرا، باب ۶).

شاهان مادی بوده‌اند و موضوع شعرهای خود را از روایات ملی اقتباس می‌کردند. چندین داستان و افسانه از دوره مادها در نوشته‌های مورخان یونانی نقل شده که از روی آنها می‌توان پی برد که در زمان مادها داستان‌ها یا منظومه‌های داستانی وجود داشته است. اما هیچ يك از این آثار مستقیماً به زمانهای تاریخی نرسیده است. اکنون آنچه از زبان مادی می‌دانیم تنها چند کلمه است که به طور غیرمستقیم به ما رسیده و غالب آنها نامهای خاص است که در نوشته‌های یونانی یا پارسی ضبط شده است.

۲) زبان سکائی

سکاها طوایفی ایرانی بودند که قسمتی از ایشان در مشرق بحر خزر و شمال مسکن پارتها و سفدیان سکنی داشتند و قسمت دیگر در مغرب دریای خزر و دشتهای شمال دریای سیاه ساکن بودند. سکاهاى غربی چندی بر دولت ماد غلبه کردند و زمام حکومت را گرفتند و سپس باز مادها چیره شدند و به سلطه ایشان پایان دادند.

در سنگنوشته‌های داریوش از چهار طایفه سکاها، از جمله یکی با عنوان «سکاهای نیز خود» و دیگری «سکاهای آن سوی دریا» نام برده شده که جایگاه هر یک یکی از ولایتهای شاهنشاهی هخامنشی در این زمان بوده است. زبان سکائی باستان با زبانهای مادی و پارسی درست یکسان نبوده اما تفاوت بسیار نداشته است. هردو می‌نویسد که هووخشتر پادشاه ماد، با گروهی از جنگجویان سکائی که به او پناهنده شده بودند به احترام رفتار کرد و کودکان ماد را به ایشان سپرد تا زبان خود را به آنان بیاموزند. همین مورخ بعضی از افسانه‌های ملی و روایات سکائی را درباره اصل و نژاد و تاریخ کهن این قوم نقل کرده است.

از سکائی باستان تاکنون جز نامهای خاص کسان و جایها که در کتیبه‌های

آشوری یا نوشته‌های یونانی آمده است چیزی در دست نداریم. گمان می‌رود که زبان «آسی» در قفقاز بازمانده سکائی غربی، و زبان ختنی در شمال شرقی کاشغر بازمانده سکائی شرقی باشد.

استرابون (جغرافیانویس یونانی قرن اول میلادی) به مشابهت فراوان زبانهای سکائی و مادی و پارسی باستان اشاره کرده است.

۳) پارسی باستان

پارسی باستان نامی است که به زبان سنگ‌نوشته‌های شاهنشاهان هخامنشی اطلاق می‌شود. این زبان گویش استان فارس بوده و اندک نشانه‌هایی از يك گویش شمالی نیز در آن وجود دارد. زبان پارسی باستان را تنها از روی همین نوشته‌های شاهانه که بر تنه کوهها یا لوحه‌های زرین و سیمین، یا لوحه‌های گل‌پخته و ظرفها و مهرها باقی است می‌شناسیم.

روابط اداری در شاهنشاهی هخامنشی ظاهراً به وسیله زبان و خط آرامی انجام می‌گرفت. از اواخر قرن پنجم پیش از میلاد چندین نامه اداری به زبان آرامی بر روی چرم به دست آمده که به شهر بان پارسی مصر به نام آرشام مربوط است. در این نامه‌ها و نوشته‌های دیگر آرامی که در مصر کشف شده لغات بسیار مقتبس از پارسی یا ترجمه لفظی آنها دیده می‌شود. زبان و خط آرامی بر روی چرم یا پاپیروس با قلم و مرکب نوشته می‌شد.

اسناد خزانه کاخ شاهی در تخت جمشید که شماره آنها نزدیک سی هزار است به زبان عیلامی است که بر روی لوحه‌های گلی نوشته شده است و تاکنون قسمت کوچکی از آنها را خوانده و ترجمه کرده‌اند. شاید علت به کار بردن این زبانها جز این نباشد که شاهنشاهی هخامنشی با سرعت بر سراسر دنیای متعدن آن روزگار استیلا یافت و وارث تمدنها و فرهنگهای متعددی شد که هر يك در طی

زمانی دراز امور کشوری را به زبان خود اداره می‌کردند، و در چنان دستگاہ پهنآوری که شاهنشاهی پارسی برپا کرد، مجال آن نبود که دبیران و کارمندان به اندازه احتیاج در آن فرصت کم پرورش دهند تا همه کارهای اداری و کشوری به زبان پارسی انجام بگیرد. پس ناچار بهترین و عملی‌ترین راه را برگزیدند و آن به کار گماشتن دبیران و مأموران محلی بود که تجربه کافی داشتند و از عهده خدمتی که به ایشان رجوع می‌شد برمی‌آمدند.

اما زبان پارسی باستان تنها برای ثبت کارهای بزرگ و درخشان شاهنشاهان هخامنشی و به یادگار قدرت و عظمت پارسیان به کار رفته است. پیش از ایرانیان نیز این رسم که شاهان و فرمانروایان کشورها شرح فتوحات و کارهای مهم خود را به یادگار برای بازماندگان بر سنگها بنگارند وجود داشته است. اما در بسیاری از آنها، مانند سنگنوشته‌های شاهان بابل و آشور، حقایق و وقایع تاریخی را دیگرگون می‌کرده و در باره کارهای خود همیشه اغراق و گاهگاہ بکسره دروغ می‌گفته‌اند، و اکنون یکی از دشواریهای محققان این است که با مقایسه و تطبیق اسناد و مدارک به گزافه‌ها و نادرستی‌های این نوشته‌ها پی ببرند و از میان آنها حقیقت را کشف کنند. اما پارسیان هرگز در این نوشته‌های تاریخی به راه مبالغه نرفته‌اند و هیچ نکته‌ای خلاف حقیقت تاکنون در این آثار یافت نشده است.

آثار بازمانده از پارسی باستان

مفصلترین و مهمترین آثار پارسی باستان از داریوش اول است که بیشتر با دو متن بابلی و عیلامی همراه است. از پیشینیان داریوش پنج نوشته کوتاه مانده است، به شرح ذیل:

۱) از آریارامن، نیای بزرگ داریوش اول، بر لوحه زرین ناقصی که در همدان به دست آمده است. این لوحه شامل ۱۵ سطر به زبان پارسی باستان است. هیچ نشانه‌ای دلالت نمی‌کند بر اینکه در قسمتهای از میان رفته متن بابلی و عیلامی نیز

وجود داشته است.

(۲) از آرشام، نیای داریوش اول، لوحه زرینی که در سه قطعه یافت شده و تنها گوشه راست پائین آن از میان رفته است. این لوحه نیز در همدان به دست آمده و شامل ۱۴ سطر تنها به زبان پارسی باستان است.

(۳) از کورش بزرگ، سنگنوشته‌ای که پنج بار یا بیشتر روی ستون‌ها و بدنه‌های کاخ شاهی در پاسارگاد تکرار شده است و شامل ۲ سطر به پارسی باستان، يك سطر به بابلی و يك سطر به عیلامی است.

(۴) از کورش بزرگ، در پاسارگاد، چند پاره کوچک از يك نوشته سه زبانی که لااقل ۶ سطر به پارسی باستان و ۴ سطر به هر يك از زبانهای بابلی و آشوری را شامل بوده و بالای نقش شاهنشاه در سر در کاخ قرار داشته است.

(۵) از کورش بزرگ، در پاسارگاد، نوشته‌ای به سه زبان، هر کدام يك سطر، روی لباس نقش برجسته شاه بر جرزهای کاخ، که متن پارسی باستان اکنون یکسره محو شده است.

این نوشته‌ها چنانکه می‌بینیم بسیار کوتاه است. در اصالت دو نوشته نخستین بعضی از محققان تردید کرده و گمان بردماند که این لوحه‌ها در زمان اردشیر دوم هخامنشی پس از قیام برادرش کورش کوچک^۲ جعل شده باشد تا حق تاج و تخت را برای فرزندان و جانشینان داریوش بزرگ ثابت کند. اما این نظریه ثابت نشده و مورد قبول همه دانشمندان نیست.

از داریوش اول

در بیستون (گرمانشاه)

(۶) سنگنوشته داریوش در بنستان (بیستون) - به سه زبان. این نوشته بر تنه

(۲) کورش کوچک برادر اردشیر دوم بود که برای رسیدن به سلطنت قیام کرد و چیزی نمانده بود که بر برادر غلبه کند. اما در جنگی نزدیک بابل کشته شد.

کوه، به بلندی ۶۸ متر در پیرامون نقش برجسته داریوش و سرداران و اسیران، کنده شده است. نوشته‌ها به سه زبان پارسی و عیلامی و اکدی (بابلی) در حاشیه تصویرها و میانه و پائین آنها ثبت است. باران و برف و سیل و یخ به نوشته‌ها آسیب فراوان رسانیده است. در دو جنگ جهانگیر اخیر سربازانی که از کنار این سنگنوشته‌ها می‌گذشتند نیز به نقشها و نوشته‌ها نشانه‌گیری و تیراندازی کرده و گزند بسیار به این آثار وارد آورده‌اند.

نوشته اصلی، یعنی متن پارسی باستان، در پنج ستون در میان و زیر صفحه تصاویر کنده شده و چهار ستون به ترتیب شامل ۹۶، ۹۸، ۹۲، ۳۶ سطر است. ستون پنجم در جانب راست است و آن را بعد افزوده‌اند.

یازده نوشته کوتاه نیز زیر تصویر داریوش و اسیرانش کنده شده که نام و عنوان شاهنشاه بزرگ و نام و نسب یانگیان شکست یافته و اسیر شده را متضمن است.

در تخت جمشید

(۷) سنگنوشته داریوش، به سه زبان، هر يك ۶ سطر، زیر تصویر داریوش و درباریانش، در تالار پذیرائی کاخ.

(۸ و ۹) دو سنگنوشته داریوش، بر دیوار جنوبی کاخ، تنها به پارسی، هر يك در ۲۴ سطر.

(۱۰، ۱۱، ۱۲) سه سنگنوشته داریوش، که یکی به سه زبان در يك سطر، ۱۸ بار بر پنجره‌های تالار تکرار شده، و دیگری تنها به پارسی در يك سطر روی جامه داریوش نوشته شده و سومی به سه زبان هر کدام در يك سطر روی کلون دری از لاجورد مصنوعی است.

(۱۳) نوشته داریوش، بر دو لوحه زرین و دو لوحه سیمین، به سه زبان: پارسی ۱۵ سطر، عیلامی ۷ سطر، اکدی ۸ سطر. (اکنون در تهران است).

در نقش رستم

۱۴) نوشته‌های داریوش، بر بدنه جنوبی «حسین کوه»؛ در این محل چهار طاق عظیم در کوه تراشیده‌اند که هر يك مدخل یکی از دخمه‌های شاهان هخامنشی است. طاق دوم از طرف مشرق دخمه داریوش اول است که کتیبه‌های مفصل دارد. از سنگنوشته‌های نقش رستم یکی پشت تصویر برجسته داریوش و درباریان او کنده شده و شامل ۶۰ سطر به پارسی، ۴۸ سطر به عیلامی و ۳۶ سطر به اکدی است. نوشته دوم در دو جانب در ورودی آرامگاه است، شامل ۶۰ سطر پارسی، ۴۳ سطر عیلامی، ۲۵ سطر آرامی که بیش از دو سه کلمه آن خوانا نیست، و ۳۹ سطر اکدی که میان سطرهای ۳۱ و ۳۲ به اندازه يك سطر خالی مانده است. نوشته سوم به سه زبان، هر يك دو سطر. این نوشته چسبیده به نقش مرد بلندقدی است که نیزه داریوش را در دست دارد. نوشته چهارم به سه زبان، در پنج سطر که دو سطر آن پارسی است. این نوشته به نقش کماندار داریوش چسبیده است. سی نوشته دیگر نام نمایندگان کشورهای است که تخت داریوش را بر سر گذاشته‌اند، اما همه این نوشته‌ها سالم و خوانا نیست.

در شوش

۱۵ تا ۳۶) نوشته‌های داریوش اول در شوش که روی سنگها و ستونها یا قطعات مرمر یا لوحه‌های گلی پخته و سفال لعاب‌داده منقوش است. بیشتر آنها به همان سه زبان است، اما بعضی به پارسی و اکدی و بعضی نیز تنها به پارسی است، از بعضی نوشته‌ها نیز چند نسخه به دست آمده است.

در سوئز

۳۷) سه نوشته از داریوش در نزدیکی ترعه سوئز یافت شده است:

الف: نام داریوش روی استوانه‌ای.

ب: سه زبانی؛ ۶ سطر به پارسی، ۴ سطر عیلامی، ۳ سطر اکدی.

ج: شرح گشودن ترعه‌ای است از دریای سرخ به رود نیل؛ پارسی ۱۲ سطر، و در زیر آن متن عیلامی که قسمتی از آن در ۷ سطر باقی است، و متن اکدی که شاید زیر عیلامی بوده یکسره نابود شده است.

در جانب دیگر این استوانه نوشته مفصلی است به خط هیروگلیفی مصری که شاید گشودن ترعه در آن با تفصیل بیشتری ثبت بوده است.

در کوه الوند

(۳۸) سنگنوشته‌ای به سه زبان، هر کدام در ۲۵ سطر، روی طاقچه مانندی که بر بدنه کوه الوند در جنوب شرقی همدان تراشیده‌اند.

در همدان

(۳۹) به سه زبان در دو نسخه، روی دو لوح زرین و سیمین. پارسی ۸ سطر، عیلامی ۷ سطر، اکدی ۸ سطر.

از خشایارشا

در تخت جمشید

(۴۰) چهار نسخه از نوشته‌ای بر دیوارهای درونی سر در بزرگ، که تنها در سطر بندی با هم اختلاف جزئی دارد. به سه زبان، هر يك ۲۵ سطر.

(۴۱) نوشته خشایارشا، تنها به پارسی در ۳۵ سطر، در جانب شمال تالار صد ستون خشایارشا؛ و همین مطالب در جانب شرقی همین تالار به سه زبان: پارسی ۳۵ سطر، عیلامی ۱۸ سطر، اکدی ۱۹ سطر.

(۴۲) نوشته سه زبانی در سه نسخه: یکی روی جرز غربی دروازه کاخ داریوش،

پارسی ۱۵ سطر، عیلامی ۱۴ سطر، اکدی ۱۳ سطر. دیگری بر دیوار جنوبی صفه‌ای که بناهای تخت جمشید روی آن ساخته شده، و سومی بر جرز شرقی دروازه کاخ. شماره سطرها در هر سه یکسان است و تنها در سطر بندی آنها اختلاف جزئی هست. (۴۳) نوشته سه زبانی در چهار نسخه، یکی بر جرز شمال شرقی و دیگری بر جرز شمال غربی تالار کاخ خشایارشا. پارسی ۱۹ سطر، عیلامی ۱۲ سطر، اکدی ۱۱ سطر. این دو نسخه یکسان است.

سومی و چهارمی بر دیوارهای کنار پلکان در شرق و غرب صفه، پارسی ۲۸ سطر، عیلامی ۲۳ سطر، اکدی ۲۲ سطر. این دو نسخه هم تنها در سطر بندی با هم مختلف است.

(۴۴) نوشته سه زبانی، هر کدام در ۴ سطر، در دو نسخه، یکی پشت در شمالی، زیر نقش شاه، دیگری پشت در شرقی باز زیر نقش شاه. و همچنین نسخه‌های دیگر از همین متن در بیرون و درون درها و پنجره‌ها که در يك یا دو سطر تنظیم شده است.

(۴۵) نوشته بر تخت نشستن خشایارشا؛ به دو زبان: پارسی ۴۸ سطر، اکدی ۳۸ سطر، روی لوحه سنگی که در گوشه کاخ جنوب شرقی، معروف به اندرونی داریوش و خشایارشا بدست آمده است.

(۴۶) لوحه تزیینی روی آجرهای لعابی رنگین، که می‌بایستی بر دیوار کاخ نصب شود و قطعات جداگانه آن یافت شده است. دو نسخه از پارسی، هر يك در ۱۴ سطر، و شکسته‌هایی از متن اکدی و عیلامی.

(۴۷) نوشته معروف به «کتیبه دیتو» به سه زبان روی لوحه‌های سنگی، که در ساختمان جنوب شرقی صفه یافت شده؛ دو نسخه از پارسی، یکی کامل در ۶۰ سطر، دیگری ناقص که تا سطر ۵۱ را در بردارد. يك نسخه عیلامی در ۵۰ سطر و يك متن اکدی در ۵۰ سطر. (نسخه‌های دیگری از همین متن نیز در سالهای اخیر به دست آمده که ظاهراً به صورت بخشنامه به کشورهای شاهنشاهی فرستاده بوده‌اند).

- (۴۸) نوشته‌ای روی کلون در (یا چیزی مانند آن) از لاجورد مصنوعی، در ساختمان اندرونی. به دو زبان پارسی و عیلامی، هر کدام در يك سطر.
- (۴۹) نوشته‌ای به سه زبان، هر کدام در يك سطر، در پایه پنج ستون، که قطعات شکسته آنها به دست آمده است.
- (۵۰) نوشته‌ای به پارسی و عیلامی، هر کدام در يك سطر، روی جامه نقش شاه در قسمت شرقی دروازه مرکزی کاخ «تَپَر».

در شوش

- (۵۱) نوشته‌ای به سه زبان، هر يك در ۲ سطر، بر پایه يك ستون.
- (۵۲) نوشته‌ای تنها به پارسی، در ۵ سطر، بر قطعه‌ای از لوحی مرمرین.

در الوند

- (۵۳) بر جانب راست نوشته داریوش، به سه زبان، هر کدام در ۲۰ سطر.

کنار دریاچه وان

- (۵۴) به سه زبان، هر کدام در ۲۷ سطر، بر طاقچه‌مانندی روی دیوار سنگی کاخ.

در همدان

- (۵۵) تنها به پارسی، در يك سطر، روی قطعه‌ای از يك ظرف سیمین.

از اردشیر اول

در تخت جمشید

- (۵۶) نوشته‌ای به دو زبان پارسی و اکدی. متن پارسی روی قطعه کوچکی

است در ۱۱ سطر از سنگ مرمر که در حیاط مقابل جهت جنوبی کاخ یافت شده است.

متن اکدی قطعه‌ای است شامل ۱۴ سطر. متن کامل و اصلی پارسی شامل ۲۴ سطر و اکدی شامل ۱۸ سطر بوده است.

(۵۷) نوشته‌ای تنها به پارسی، در يك سطر، که روی چهار جام سیمین یافت شده است.

از داریوش دوم

در شوش

(۵۸) نوشته‌ای تنها به زبان پارسی، در ۳ سطر، بر پایه يك ستون. بعضی از قطعات این نوشته به زبان اکدی روی همین ستون باقی است.

(۵۹) نوشته‌ای به دو زبان پارسی و اکدی، پارسی ۳ سطر، اکدی ۵ یا ۶ سطر، دو نسخه از هر يك بر پایه يك ستون.

از اردشیر دوم

در شوش

(۶۰) نوشته‌ای به سه زبان، هر کدام در يك سطر، بر پایه يك ستون.

(۶۱) نوشته‌ای به سه زبان، هر کدام در ۵ سطر، بر پایه چهار ستون.

(۶۲) نوشته‌ای تنها به پارسی، در ۷ سطر، بر لوحه‌ای سنگی.

(۶۳) نوشته‌ای سه زبانی، هر يك در ۴ سطر، بر پایه يك ستون.

در همدان

(۶۴) نوشته‌ای سه زبانی، پارسی ۷ سطر، عیلامی و اکدی هر يك ۵ سطر،

بر قطعه‌ای از پایه ستون.

(۶۵) نوشته‌ای تنها به پارسی، در يك سطر دراز، بر پایه يك ستون.

(۶۶) نوشته‌ای تنها به پارسی، در ۲۵ سطر، روی لوحه‌ای زرین به ابعاد

۱۳ × ۱۳ سانتیمتر که در همدان یافت شده است.

از اردشیر سوم

تخت جمشید

(۶۷) نوشته‌ای سه زبانی، از اردشیر دوم - یا - اردشیر سوم، در کنار نقش

حاملان تخت در دخمه جنوبی.

(۶۸) نوشته‌ای تنها به پارسی، از اردشیر سوم، در چهار نسخه که متن آنها

تنها در سطر بندی اختلاف دارد. اولی و سومی و چهارمی بر دیوار شمالی کاخ

اردشیر؛ در اصل هر متن شامل ۲۶ سطر بوده است. نسخه دوم در ۳۵ سطر کنار

پلکان شرقی کاخ داریوش.

سنگها و مهرها

(۶۹ تا ۷۳) سنگهای وزنه، متعلق به زمان داریوش اول، هر يك به سه

زبان. گذشته از اینها چندین مهر که بعضی از آنها تنها به پارسی، بعضی سه زبانی

و بعضی دیگر چهار زبانی است، یعنی مصری هیر و گلیفی را نیز در بر دارد و متعلق

به شاهان هخامنشی از داریوش و خشایارشا و اردشیر اول و دیگران است از نقاط

مختلف به دست آمده است.

شاهان و شاهنشاهان هخامنشی	
نام	آغازشاهی
آریامَن	۶۱۰ (ق. م.)
آرشام	(۲)
کوروش بزرگ	۵۵۰
کمبوجیه	۵۲۹
داریوش اول	۵۲۱
خشایارشا	۴۸۵
اردشیر اول	۴۶۵
داریوش دوم	۴۲۳
اردشیر دوم	۴۰۴
اردشیر سوم	۳۵۸
داریوش سوم	۳۳۶

خط میخی

آثاری که از زبان پارسی باستان داریم همه به خط میخی است و هیچ نشانه‌ای نداریم تا بتوان گمان برد که این زبان به خطی دیگر نیز نوشته می‌شده است. از دوره بعد از هخامنشیان تنها يك سنگنوشته به خط آرامی در نقش رستم هست که گمان می‌رود زبان آن پارسی باستان باشد، اما از این نوشته تاکنون تنها چند کلمه‌ای خوانده شده است.

خط میخی پارسی از خط میخی اکدی مأخوذ است. اما پارسیان، حروف

خط مزبور را بسیار ساده کرده و برای نوشتن زبان خود مناسب ساخته‌اند، تا آنجا که این خط نشانه یکی از مهمترین مراحل پیشرفت در کتابت شمرده می‌شود. در خط اکدی يك حرف، یعنی يك علامت خطی، هم نشانه يك یا چند کلمه است و هم واك نخستین یا هجای اول یکی از آن کلمات را در ترکیب با حرفهای دیگر نشان می‌دهد.

اما در خط میخی پارسی باستان هر حرف نشانه يك مصوت، یا يك صامت به علاوه يك مصوت است. این خط شامل ۳۶ حرف است. پنج علامت نیز هست که هر يك برای يك کلمه مستقل به کار می‌رود. يك نشانه برای جزء صرفی آخر کلمه و دو نشانه برای جدا کردن کلمات از یکدیگر، و نشانه‌های خاص برای اعداد نیز وجود دارد.

حروف میخی پارسی باستان

𐎠 𐎡 𐎣 𐎥 𐎧 𐎩 𐎫	ا ب گ د س ز ح	𐎬 𐎭 𐎮 𐎰 𐎲 𐎴 𐎶 𐎸 𐎺	خ ج چ پ ت ث د ذ ر ر و و	𐎱 𐎳 𐎵 𐎷 𐎹 𐎽 𐏁 𐏃 𐏅 𐏇 𐏉	ن ی او وا نا یا نم رم س م م م	𐎺 𐎻 𐎼 𐎽 𐎾 𐎿 𐏀 𐏁 𐏂 𐏃 𐏄 𐏅	ز ر س ت ث د ذ ر و و و
---------------------------------	---------------------------------	-------------------------------------------	----------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------

معنی نگاری

𐎮	خاشای نئی	𐎱	بوش
𐎮 } 𐎮 𐎮	دبیا اووش	𐎵 } 𐎵 𐎵	آهور مزدا
𐎮	مگبت	𐎵	آهور مزدا

علامات فاصله کلمات <

(۴) زبان اوستائی

اوستائی به زبانی اطلاق می‌شود که اوستا، یعنی کتابهای مقدس آیین زردشتی به آن نوشته شده است. نمی‌دانیم کسانی که به این زبان گفتگو می‌کردند خود آن را چه می‌نامیدند. و همچنین درست معلوم نیست که در کدام ناحیه از سرزمین

پهناور ایران این زبان به کار می‌رفتد است.

در متن اوستا نام میهن اصلی این نژاد به لفظ «آزین و ایج» ذکر شده، و گروهی از محققان این کشور را با ولایت خوارزم که نام آن نیز در همان کتاب آمده است یکی می‌دانند. مرزهای «آزین و ایج» در اوستا مشخص نیست، اما از روی بعضی نکات که در نوشته‌های یونانیان درباره خوارزم پیش از دوران هخامنشی ذکر شده احتمال می‌رود که این کشور ایرانی شرقی در آن زمان شامل ولایتهای مرو و هرات نیز بوده است.

در قرنهای هفتم و ششم ق. م. يك خاندان شاهی که «کوی» خوانده می‌شده و اصل آن از سیستان بوده بر این کشور فرمانروائی داشته است. آخرین کوی مذکور در اوستا «وشتاسپ» است (با پدر داریوش نباید مشتبه شود) که زردشت او را به آئین خود خواند. شاید در زمان همین شاه، یا اندکی پس از او، کشور خوارزم به فرمان کورش درآمد.

از این قرار و بر اساس روایات زردشتی ساسانی، زمان زندگی زردشت را در سالهای ۵۵۳-۶۵۰ یا ۵۵۱-۶۲۸ یا ۵۴۱-۶۱۸ ق. م. حساب کرده‌اند.^۲ اما درباره سوانح دوره زندگی او تنها مأخذ معتبر اطلاعاتی است که از متن **گاتاها** (به فارسی امروز: گاهان، یعنی سرودها) می‌توان یافت. این قسمت از اوستا را به خود زردشت منسوب می‌دانند، زیرا که در شش مورد از این سرودها نام زردشت به صیغه اول شخص آمده است.

اوستای کنونی، که **گاتاها** نیز در آن مندرج است، باقی مانده مجموعه‌ای از متون دینی به زبان اوستائی است که در دوره ساسانیان گردآوری و تدوین شده است. در قرن سوم میلادی زبان ولایت «آزین و ایج» از رواج افتاده بود و تنها مؤبدان زردشتی آن را به عنوان زبان دینی به کار می‌بردند.

(۳) عقیده و نظر محققان درباره زمان زردشت متفاوت است و هر يك قرائن و دلائلی برای اثبات نظریه خود ذکر می‌کنند. برحسب این نظریات عهد ظهور زردشت از قرن یازدهم تا قرن ششم پیش از میلاد مسیح تغییر می‌کند.

به موجب روایات کتابهای پهلوی (دینکرد) کتاب اوستا در دوره هخامنشیان روی چرم گاو نوشته شده بود و اسکندر آنها را سوزاند و سپس در زمان یکی از شاهان اشکانی بلاش نام از روی روایت‌های شفاهی گردآوری شد، و در زمان اردشیر ساسانی بار دیگر این متون با تصحیح و تنقیح به صورت قطعی ثبت گردید.

متن اوستائی که اکنون در دست است به خط دقیق خاصی است که تنها برای ثبت این نوشته‌های دینی ساخته شده و زمان وضع آن را در حدود قرن ششم میلادی شمرده‌اند. پس از استیلای تازیان قسمتهای مهمی از اوستا نابود شد، و با این حال مؤلف کتاب پهلوی «دینکرد» (قرن نهم میلادی = قرن سوم هجری) سه برابر متن موجود را در دست داشته است.

اوستای روزگار ساسانیان به موجب آنچه از کتاب دینکرد برمی آید شامل ۲۱ باب (نَسْک) بوده است و مؤلف مزبور عنوان هر نَسْک و خلاصه‌ای از مطالب آنها را ذکر کرده که بسیاری از آنها اکنون نابود شده است. از بعضی قسمتهای دیگر اوستا که اصل آنها در دست نیست ترجمه و تفسیر به زبان پهلوی موجود است.

اوستای کنونی شامل پنج قسمت یا پنج کتاب است، اما هیچ یک از دستنویس‌های قدیم که باقی است کامل نیست یعنی همه این قسمتهای پنجگانه را در بر ندارد. کتابهای مزبور از این قرار است:

(۱) یَسْنَا، یَسَن، به معنی پرستش و نیایش و جشن (کلمه جشن هم صورت کنونی همین یَسَن است.) کتاب یَسْنَا مشتمل بر سرودها و دعا‌های دینی است و شامل ۷۲ هائیتی (فصل) است. ۲۸ فصل از آن جمله «گائاهاست» است که کهن‌ترین قسمت اوستاست و بیشتر دانشمندان آنها را اثر خود زردشت یا بعضی از آنها را اثر نخستین شاگردان او می‌دانند و منظوم است.

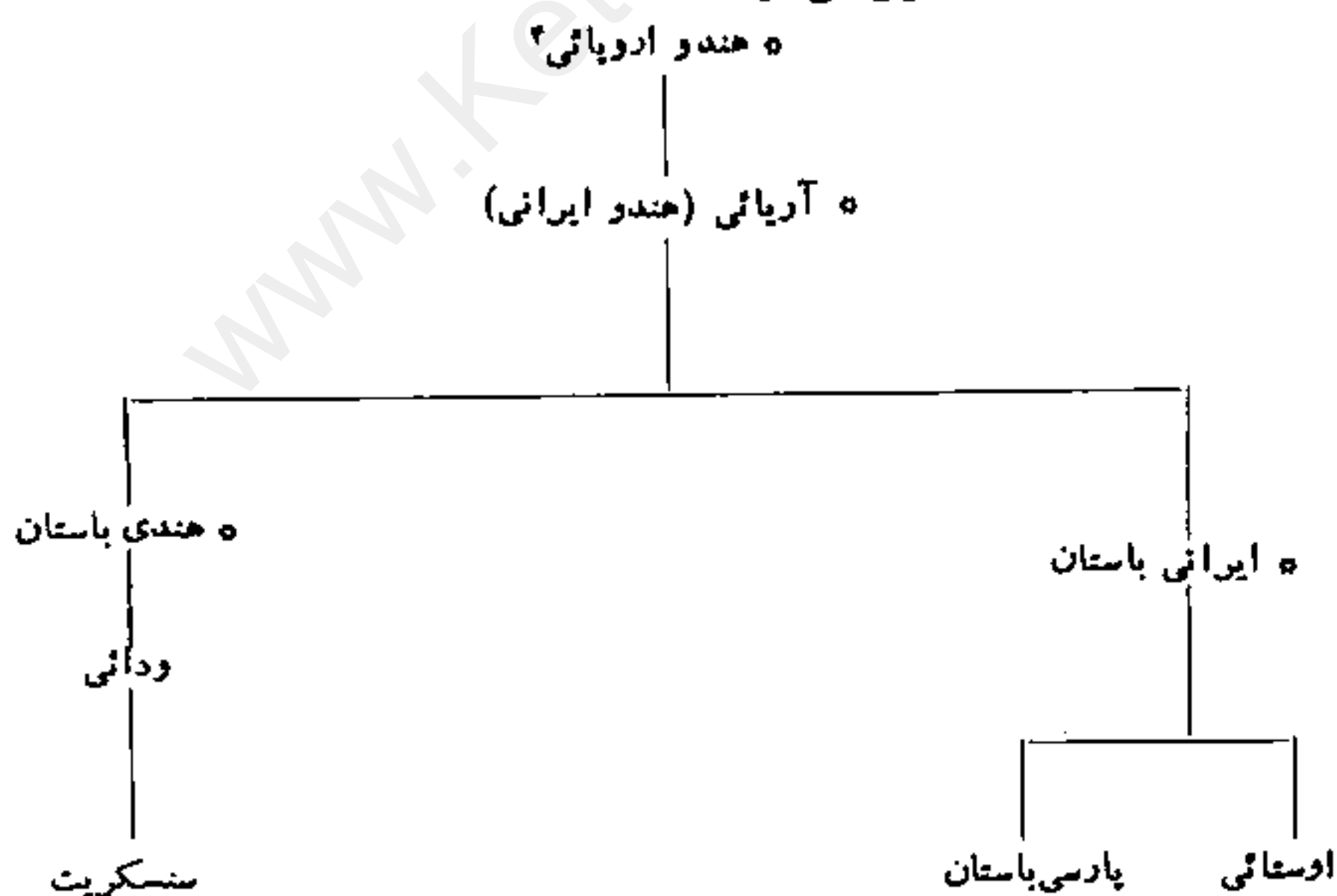
(۲) ویسپَرِد، که مجموعه‌ای از ملحقات یَسْنَاست و در مراسم دینی بدون یَسْنَا سروده نمی‌شود. هر فصل از این کتاب را «گَرده» می‌خوانند. متن موجود این کتاب را در نسخه‌های مختلف به ۲۷ یا ۲۵ یا ۳۲ کرده تقسیم کرده‌اند.

(۳) وَنَدیداد، که در زبان اوستائی «وی دَیودات» است و «قانون ضد دیو»

شده است. این کتاب شامل قطعاتی است که از قسمتهای دیگر اوستا استخراج و در آنها تصرفاتی کرده‌اند و قطعات بزرگ دیگری که به زبان اوستائی نیست، بلکه به یازند است و این مجموعه مشتمل بر نمازها و دعاهائی است که در مراسم دینی سالانه و اوقات روز و جشنهای مذهبی و هنگام انجام دادن آداب خاص دین خوانده می‌شده است. چنانکه گفتیم سرودهای گائاهای کهن‌ترین آثاری است که از ادبیات ایران، یعنی محصول اندیشه و ذوق ایرانی برجا مانده، و مهمترین هدیه‌ای است که ذهن ایرانی به اندیشه جهانی داده است. اما کهنگی زبان و دوری زمان، دریافت درست و کامل معانی آن را برای محققان این روزگار دشوار می‌کند.

زبان قسمتهای دیگر اوستا به نسبت تازه‌تر است و تحول و تکاملی را در این زبان در طی اعصار بعد نشان می‌دهد.

زبان اوستائی با پارسی باستان بستگی نزدیکی دارد. یعنی می‌توان گفت که این دو زبان، گویشهایی با اندک اختلاف از زبان ایرانی باستان بوده‌اند. بنابراین شجره نسبت این زبانها چنین می‌شود:



(۴) زبانهایی که کنار نام آنها نشانه ستاره گذاشته شده فرضی است. یعنی هیچ اثر و سندی از آنها در دست نیست و تنها از روی موازین علمی به وجود و ساختمان آنها می‌توان پی برد.

از روی این جدول رابطه زبانهای پارسی باستان و اوستائی را با یکدیگر و با زبانهای هندی آریائی می توان دریافت.

خط اوستائی که به احتمال قوی در اواخر دوره ساسانیان ابداع شده یکی از دقیق ترین و مناسبترین خطهای جهان برای ثبت صوتهای ملفوظ، یعنی واکهای يك زبان است.

این خط که بر اساس خط آرامی پهلوی وضع شده و «دین دبیری» یعنی «خط دینی» خوانده می شود، ۴۸ حرف (نشانه خطی) دارد؛ که از آن جمله ۱۴ نشانه برای مصوتها و ۳۴ نشانه برای صامتها و نیم مصوتها است.

الفبای دین دبیری

۴-۱	۴-۵	۲۹-۴	۳۷-۳	۳۷-۲	۳۷-۱
۳-۱۲	۳-۱۱	۳۴-۱۰	۳۳-۹	۳۲-۸	۳۲-۷
۲-۱۸	۲۹-۱۲	۲۶-۱۶	۲۶-۱۵	۲۶-۱۴	۲۶-۱۳
۱۹-۲۴	۱۹-۲۳	۱۹-۲۲	۱۹-۲۱	۱۹-۲۰	۱۹-۱۹
۲۰-۲۰	۲۱-۲۹	۲۸-۲۸	۲۷-۲۷	۲۶-۲۶	۲۵-۲۵
۲۶-۲۶	۲۵-۲۵	۲۴-۲۴	۲۳-۲۳	۲۲-۲۲	۲۱-۲۱
۲۲-۲۲	۲۱-۲۱	۲۰-۲۰	۱۹-۲۹	۱۸-۳۸	۱۷-۲۷
۲۸-۲۸	۲۷-۲۷	۲۶-۲۶	۲۵-۲۵	۲۴-۲۴	۲۳-۲۳

توضیحاتی درباره حرفها

حرفهای ۳۵ و ۳۷ تنها در آغاز کلمه می آید. حرف ۳۴ در بعضی موارد جانشین حرفهای ۳۵، ۳۱، ۳۳ می شود. حرفهای ۴۲، ۴۳، ۴۴ در آغاز با توجه به ریشه کلمات از یکدیگر مشخص بوده اند، اما بعد در شیوه تحریر جاری این اختلاف از میان رفته است.

چگونگی تلفظ حروف دین دبیری

آ : ۱	آ : ۵	ا : ۴	ا : ۳	آ : ۲	آ : ۱
ای : ۳	ای : ۱۱	ا : ۱۰ (اُرس)	آد : ۱۹	ا : ۸	ا : ۷
ا : ۱۸	ا : ۱۲	ا : ۱۱	ا : ۱۵	ا : ۱۴	ا : ۱۳
ا : ۲۴	ا : ۲۳	ا : ۲۲	ا : ۲۱	ا : ۲۰	ا : ۱۹
ا : ۳۰	ا : ۲۹	ا : ۲۸	ا : ۲۷	ا : ۲۶	ا : ۲۵
ا : ۳۶ (صامت)	ا : ۳۵ (صامت)	ا : ۳۴ (ن.م)	ا : ۳۳	ا : ۳۲	ا : ۳۱
ا : ۴۲	ا : ۴۱	ا : ۴۰	ا : ۳۹	ا : ۳۸	ا : ۳۷
ا : ۴۸	ا : ۴۷	ا : ۴۶	ا : ۴۵	ا : ۴۴	ا : ۴۳

توضیحاتی درباره واکها

آگاهی ما از چگونگی ادای واکها در زبان اصلی اوستایی کلی و اجمالی است زیرا که تنها بر تلفظ مؤبدان یارسی هند است و بنابراین شیوه تلفظ زبانهای مادری ایشان که گاهی گجراتی و گاهی گویشهای ایرانی است در آن بی تأثیر نبوده است. اما نشانه‌هایی که در نقل حرفهای اوستائی به حروف فارسی به کار رفته و محتاج توضیح است:

- * علامت (-) زیر حرفهای ۴، ۶، ۸، ۱۲، ۱۴ نشانه امتداد مصوت است.
- * حرف ۵ نشانه مصوت ر بوده یا مختلسه است (رجوع به ص ۵۹ و بعد)
- و حرف ۶ همان مصوت ر بوده با امتداد بیشتر، یعنی «کشیده‌تر» است.
- * حرف ۹ مصوت مرکبی است مانند ou در فارسی امروز (ص ۴۰ و ۴۱)
- * حرف ۱۰ مصوت غنهدار (خیشومی) است.
- * حرف ۲۵ صامت انسدادی دندانی است میانه «ت» و «د»، که گاهی جانشین یکی از آن دو می‌شود.

- * حرف ۲۹ نیم مصوت دو لبی است، معادل W در انگلیسی (ص ۴۹)
- * حرفهای ۳۱ و ۳۲ «ن» خیشومی است (ص ۴۶ و ۴۷) و بیشتر نشانه غنه مصوت ماقبل است.
- * حرف ۴۷ واك نفسی و لبی است، یعنی تلفظ واك ه آمیخته با واك ۲۹.
- * حرف ۴۸ واك لب و ملازی است مانند تلفظ خ با واو معدوله (ص ۵۰).

۵) دیگر زبانهای ایرانی باستان

از روی قرائنی به وجود چند زبان ایرانی دیگر در دوره باستان می‌توان پی برد. از آن جمله‌اند زبانهای ایرانی که در دوره زبانهای ایرانی میانه از آنها آثاری در دست داریم و به حکم موازین زبان‌شناسی در می‌یابیم که اصل آنها با زبانهای ایرانی باستان که می‌شناسیم یکسان نبوده و بنابراین باید معتقد شد که صورت باستانی هر يك از آنها به موازات زبانهای پارسی باستان و اوستائی وجود داشته است. بر اساس این قیاس باید به وجود يك زبان «پارتی باستان» قائل شد که گویش کهن دیگری منشعب از «ایرانی باستان» بوده و با پارسی باستان قرابت بسیار نزدیک و اختلافهای جزئی داشته است و از آن، زبان «پرتوی» یا «پهلوانیک» منشعب شده است.

همچنین البته زبان سفدی، که در فصل مربوط به زبانهای ایرانی میانه از آن گفتگو خواهیم کرد، اصلی در دوره کهن‌تر داشته که در دوره بعد زبان «سفدی میانه» از آن بازمانده است. اما از این زبانهای باستان هیچ نشانه و سندی، حتی غیر مستقیم، در دست نیست.

ساختمان پارسی باستان

واکها - ساخت نام - صرف نام - ساخت
فعل - صرف فعل - تفاوت پارسی با اوستایی

(۱) واکها

مصوت: در خط میخی پارسی باستان تنها سه حرف (نشانه خطی) هست که هر يك از آنها یکی از مصوتهای سه گانه (a-i-u) را نشان می دهد. این سه حرف در يك حال، هم برای ثبت مصوتهای کوتاه به کار می رود هم مصوتهای بلند. این نکته را که هر مصوت کجا بلند (ممدود) و کجا کوتاه (مقصور) خوانده شود در بیشتر موارد از روی مقایسه هر کلمه با کلمه معادل آن در زبانهای دیگر هند و اروپائی، یا با توجه به ریشه و ساخت کلمه باید دریافت.

در آغاز کلمه هر يك از این سه حرف نشانه یکی از دو مصوت کوتاه و بلند است، یعنی اولی «ā» و «a» دومی «ī» و «i» سومی «ū» و «u» خوانده می شود؛ و هیچ علامتی برای تشخیص یکی از دو واك وجود ندارد.

در میان و پایان کلمه از روی قرینه هائی می توان کوتاهی و بلندی هر واك را از روی خط باز شناخت: حرف «a» هر گاه بعد از حرفی بیاید که خود متضمن

مصوت «a» نیز هست، نشانه مصوت ممدود «ā» است. یعنی «na + a» معادل است با «nā»؛ و به این قرار کلمه‌ای که با حرفهای «na + a + ma + a» نوشته شده است «ناما» خوانده می‌شود.

بیست و دو حرف هر يك نشانه واك صامتی است که متضمن مصوت زیر (a) نیز هست.

چهار حرف نشانه یکی از صامتهای چهارگانه است که مصوت زیر (i) را در بر دارد. بعد از این حرفها گاهی نشانه مصوت زیر حذف می‌شود. در موارد معدودی می‌توان از روی قرینه تشخیص داد که مصوت بلند در کار است.

هفت حرف صامتهائی را به ضمیمه مصوت پیش «u» نشان می‌دهد. در این مورد نیز گاهی افزودن حرف «v» قبل یا بعد از حرف «u» نشانه امتداد این مصوت شمرده می‌شود.

مصوتهای مرکب در آغاز کلمه با دو حرف «a» و «i» یا «a» و «u» نوشته می‌شوند و در میان کلمه هر گاه بعد از صامت متضمن «a» حرف «i» یا «u» نوشته شده باشد نشانه یکی از مصوتهای مرکب است.

از تطبیق موارد مختلف در چگونگی استعمال و ترکیب حرفها در خط میخی پارسی می‌توان واكهای مصوت را در زبان پارسی باستان چنین پنداشت:

u, i, a.	کوتاه:	} مصوتهای ساده
ū, ī, ā.	بلند:	
au, ai.	کوتاه:	} مصوتهای مرکب
āu, āi.	بلند:	

در فارسی درسی امروز تفاوت میان مصوتهای کوتاه و بلند تنها از حیث کمیت یا امتداد نیست، بلکه بیشتر وجه امتیاز آنها از حیث کیفیت، یعنی زنگ است. درباره پارسی باستان هیچ نشانه‌ای نیست تا از روی آن بتوان دریافت که میان

مصوت‌های کوتاه و بلند اختلاف رنگ نیز وجود داشته یا تنها تفاوت میان این دو دسته همان امتداد بوده است.

در خط اوستائی چنانکه دیدیم (ص ۱۷۹) چهارده حرف برای ثبت انواع مصوت‌ها وجود دارد که بی شك بعضی از آنها تفاوت رنگ مصوت را نشان می‌دهد. با توجه به این نکته نمی‌توان یقین کرد که دستگاه مصوت‌ها در پارسی باستان چنین ساده باشد. ظاهراً در خط میخی پارسی از ثبت تفاوت‌های دقیق میان مصوت‌ها چشم‌پوشی کرده‌اند. صامت: واکهای صامت چنانکه از خط میخی پارسی بر می‌آید در پارسی باستان چنین بوده‌اند: ب، پ، ت، ث، ج، چ، خ، د، ر، ز، س، ش، ف، ک، گ، ل، م، ن، و، ه، ی.

حرفی که با نشانه «س» ثبت شده ظاهراً صامت صفیری بی‌آوا بوده است میانه صامت صفیری دندانی (س) و صامت نفثی پیشکامی (ش).

۲) ساخت نام

(اسم، صفت، ضمیر)

اسم و صفت در پارسی باستان دارای سه صورت از لحاظ شمار (مفرد، ثنیه، جمع)، سه صورت از لحاظ جنس (مذکر، مؤنث،خنثی) و هفت صورت از لحاظ حالت‌های نحوی بوده است.

هر کلمه‌ای از این نوع يك جزء ثابت و تغییرناپذیر داشته و يك یا چند جزء که برای دلالت بر یکی از صورتهای فوق تغییر می‌کرده است. جزء ثابت که آن را «ماده» کلمه می‌خوانیم یا ریشه ساده بود، یا از پیوستن آن به يك جزء دیگر تشکیل می‌شد.

آنچه در اینجا «ریشه» خوانده می‌شود جزء اصلی و مجرد کلمه است که

انگ. root فر. Racine 1)

پس از حذف کلیه اجزاء و عناصر فرعی به دست می‌آید و معنی اصل کلمه را در بر دارد. این جزء در ساختمانهای گوناگون يك رشته الفاظ كه «خانواده کلمه» را تشکیل می‌دهند، به يك صورت یا گاهی با اندك تغییری موجود است. برای مثال از فارسی امروز کلمات «می‌خورم»، می‌خورید، خورنده، خورا، خوراك، خورش، خوره، خورد، خورده، خوردم، خورده‌ام، خورده بودم... را در نظر بگیریم. در همه افراد این خانواده ریشه «خور» وجود دارد.

ماده^۲ کلمه قسمتی از آن است که اساس ساختهای مختلف صرفی است. در زبانهای هند و اروپائی غالباً ماده کلمه از ریشه با افزودن يك یا چند واك دیگر که جزء «ماده‌ساز^۳» خوانده می‌شود به دست می‌آید. برای مثال می‌توان گفت که در فارسی امروز هر فعلی دارای دو ماده متفاوت مضارع و ماضی است. فعلی که مصدر آن «بردن» است يك ماده مضارع «بر» و يك ماده ماضی «برد» دارد، که ساختهای بسیار از هر يك به کار می‌رود اما ریشه هر دو یکی است. در ماده مضارع ریشه بدون افزودن جزء دیگر استعمال می‌شود و در ماده ماضی جزء «د» به آن ملحق شده است. ضمناً در خود ریشه نیز تغییری حاصل شده، یعنی مصوت «= = a» در یکی، به مصوت «= = o» در دیگری تبدیل یافته است: بر = bar- برد = bord-

ماده نام در پارسی باستان دارای یکی از ساختمانهای ذیل بود:

(۱) ریشه ساده اسمی یا فعلی؛

(۲) ریشه با یکی از مصوتهای ماده‌ساز «g»، «ā»، «j»، «u»؛

(۳) ماده مختوم به يك صامت «ر، ن، س، ...».

مثال ریشه ساده:

گاو = gau -	شب = xsap -	آب = āp -
ناو = nāv -	نر = nar -	سال = oard -
در = dwar -	زمین = zam -	پای = pād -

۲) Thème. فر. Stem. انگ.

۳) Thématique. فر. Thematic. انگ.

مثال ریشه با ماده‌ساز «a»:

کام = kama - گوش = gauša - اسب = asa -

مثال ریشه با ماده‌ساز «i»:

آشوری = aour-iyā - ارمنی = armin-iyā -

بردیا = bard-iyā -

پسوند: به این ماده‌ها گاهی پسوندهای مختلفی نیز افزوده می‌شود. پسوند^۴ جزئی است که به پایان ریشه یا ماده ملحق شود تا یکی از مشتقات کلمه را بسازد؛ چنانکه در فارسی امروز با افزودن پسوندها از کلمه «هنر» مشتقات «هنرمند»، «هنرور»، «هنری»، و «هنرستان» و «هنرکده» را می‌سازیم.

مثال بعضی از پسوندها در پارسی باستان:

ta - نشانه صفت مفعولی.

ka - برای ساختن اسم از صفت.

na - برای ساختن اسم از ماده فعل... و جز اینها.

پیشوند: گاهی نیز پیشوندی به آغاز کلمه افزوده می‌شود:

پیشوند^۵ جزئی است که برای ایجاد تغییری در معنی پیش از ماده کلمه

درمی‌آید، چنانکه در فارسی امروز با پیشوندهای «نا»، «بی»، «با» از کلمات «دانا» و «شرم» و «ذوق» مشتقات نادان و بی‌شرم و بازوق ساخته می‌شود.

مثال پیشوندهای نام:

hu - در کلمه hu-tava خوب توان، نیرومند

duš - در کلمه duš-iyāra بدسال، قحط سال

ham - در کلمه ham-arana زد و خورد، جنگ

ترکیب: گاهی نیز کلمه از دو ماده مستقل مرکب است مانند:

daraniya - kara طلاکار، زرگر

bāga - yādi بَغ‌پرستی، خداپرستی

صرف نام: جزء صرفی^۱ قسمتی از کلمه است که به آخر ماده افزوده می‌شود تا به یکی از حالات، یعنی یکی از انواع رابطه کلمه با اجزاء دیگر جمله دلالت کند. در زبانهای ایرانی باستان هشت حالت برای نام وجود داشته که محل نحوی کلمه را در جمله نشان می‌دهد.

در پارسی میانه و فارسی جدید این گونه صرف اسم بر حسب حالات نحوی یکسره از میان رفته است و نکته‌هایی که با تغییر جزء صرفی در پارسی باستان بیان می‌شد به وسیله حرفهای اضافه، یا از روی نظم کلمات در جمله دریافت می‌شود.

حالات هشتمگانه صرف نام در زبانهای ایرانی باستان چنین بوده است:

- | | |
|-----------------|---------------------------------------------|
| ۱) حالت کنائی | یعنی کلمه در جمله «نهاد» واقع شده است. |
| ۲) حالت آئی | یعنی کلمه در جمله «منادی» واقع شده است. |
| ۳) حالت وابستگی | یعنی کلمه در جمله متمم اسم (مضاف الیه) است. |
| ۴) حالت رائی | یعنی کلمه در جمله مفعول است. |
| ۵) حالت بائی | معادل متمم فعل با حرف اضافه «با» |
| ۶) حالت برائی | معادل متمم فعل با حرف اضافه «به» یا «برای» |
| ۷) حالت ازی | معادل متمم فعل با حرف اضافه «از» |
| ۸) حالت اندری | معادل متمم فعل با حرف اضافه «اندر» یا «در» |

البته موارد استعمال هر یک از ساختهای صرف نام در زبانهای باستانی به این صراحت و وضوح با مواردی که ذکر کردیم تطبیق نمی‌کند، بلکه اینجا منظور نشان دادن نمونه و مثالی است.^۲

در پارسی باستان هفت حالت از این حالات هشتمگانه وجود داشت و حالت ششم (برائی) با حالت سوم (وابستگی) یکسان شده بود.

6) Désinence, Ending

۷) حالات هشتمگانه که در فوق ذکر شد معادل است با اصطلاحات معمول در زبان فرانسوی که در زبان‌شناسی به کار می‌رود، و به ترتیب شماره چنین است:

- | | | | |
|-----------------|------------|------------|--------------|
| 1) nominatif | 2) vocatif | 3) genitif | 4) accusatif |
| 5) instrumental | 6) datif | 7) ablatif | 8) locatif |

مثال حالات نام در پارسی باستان

از ماده: - martiya = مرد

مفرد

martiya	حالت کنائی
martiyā	حالت آئی
martiyahyā	حالت وابستگی
martiyam	حالت رائی
martiyā	حالت بائی
—	حالت برائی
martiyā	حالت ازی
martiyai	حالت اندری

تثنيه و جمع

اجزاء صرفی در تثنيه و جمع نیز دیگرگون می شده است. در تثنيه دو حالت کنائی و رائی همین کلمه به صورت martiyā و در حالت اندری به صورت martiyayā درمی آمده؛ و در جمع ساخت این کلمه چنین می شده است:

حالت کنائی = martiyā, martiyaha

حالت وابستگی و برائی = martiānām

حالت بائی و ازی = martiyaibiš

حالت اندری = martiyaišuvā

اما این صورتهای صرف نام بر حسب آخرین واك ماده کلمه باز متفاوت بوده است، یعنی در حالت واحد، هر گاه ماده نام به u یا z یا h یا yak واک صامت پایان می یافته، جزء صرفی صورت دیگری داشته، مثلاً در حالت وابستگی یکی از این

سه صورت را می‌پذیرفته است:

مادهٔ پایان یافته به $-ahyā < a$

مادهٔ پایان یافته به $-aiš < i$

مادهٔ پایان یافته به $-auš < u$

و ماده‌هایی که پایان آنها یکی از واکهای صامت بوده صورت‌های دیگری داشته است.

۳) ساختمان فعل

تا آنجا که از روی اسناد موجود می‌توان دریافت ساخت فعل در پارسی باستان متضمن مقوله‌های ذیل بوده است:

شخص: گوینده، شنونده، دیگر کس.

شمار: مفرد، تثنیه، جمع.

وجه: اخباری^۸، التزامی^۹، تمنایی^{۱۰}، امری^{۱۱}، تأکیدی^{۱۲}.

وجه اخباری: وقوع کاری یا وجود حالتی را به اثبات یا نفی خبر می‌دهد.

وجه التزامی: برای بیان کاری یا وجود حالتی است که باید انجام بگیرد یا

شاید انجام بیابد.

وجه تمنایی: برای بیان کاری است که انجام یافتن آن ممکن است یا مورد

توقع و آرزوست. چنانکه در فارسی جدید «دست مریزاد» و «زنده‌باد» و «ز دشمن

برت مهربانی مباد».

وجه امری: بیان فرمانی است به ایجاب یا سلب.

8) indicatif

9) subjonctif

10) optatif

11) imperatif

12) injonctif

وجه تأکیدی: بیان لزوم کاری یا حالتی است به طریق مثبت یا منفی. این وجه در بسیاری از موارد به وجه امری تبدیل شده است.

زمان: اکنون، نامعین^{۱۳} (که به جای همه فعلهای ماضی به کار می‌رفته)
باب: گذرا^{۱۴}، ناگذر^{۱۵}، مجهول^{۱۶}.

باب همذرا: آن است که انجام دادن فعل را به فاعل نسبت می‌دهد و در این حال اثر فعل به دیگری می‌رسد. مانند: می‌زنم.
باب مجهول: بیان این معنی است که اثر فعل به نهاد جمله می‌رسد. مانند: زده شدم.

باب ناگذر: میانه دو باب گذرا و مجهول قرار دارد و برای بیان این معنی است که نهاد جمله هم‌کننده کارست و هم‌پذیرنده اثر آن. در فارسی امروز گاهی این باب معادل فعل لازم است. مانند «نشستم، می‌آیم» و گاهی معادل فعلی است که مفعول آن با ضمیر مشترك بیان می‌شود. مانند: «دست خود را شستم» یا بی‌ضمیر: «روی پوشیدم».

گذشته از اینها ساختمان فعل شامل يك مقوله دیگر نیز بوده است و آن که «نمود»^{۱۷} خوانده می‌شود بیان چگونگی وقوع فعل یا وجود حالتی است، بر حسب آنکه آغاز فعل در نظر باشد، یا جریان و دوام آن، یا پایان قطعی آن.
برای مثال در فارسی امروز می‌توان دو شیوه بیان فعل را در زمان‌های اکنون و گذشته در نظر آورد:

اکنون: می‌روم - دارم می‌روم.

گذشته: می‌رفتم - داشتم می‌رفتم.

این مقوله که بکلی مستقل از مقوله زمان است، خود دو ساخت متفاوت در صرف فعل پدید می‌آورد:

13) aoriste

14) actif

15) moyen

16) passif

17) aspect

نام^{۱۸} غیر نام^{۱۹}

صرف فعل

در ساختهای فعل شخص از روی «شناسه» یعنی جزء آخر کلمه بازشناخته می‌شود. از این قرار:

مفرد	جمع
گوینده: -miy	-mahiy
شنونده: -hiy	?
دیگرکس: -tiy	-antiy

به این طریق از ریشه فعل «ah-» به معنی بودن، در زمان اکنون وجه اخباری باب گذرا این ساختها به کار می‌رود:

مفرد	جمع
ahmiy (هستم، آم)	ahmahiy (هستیم - ایم)
ahiy (هستی، ای)	?
astiy (است)	hantiy (هستند، اند)

اما از همین وجه اخباری باب گذرا ساختهای زمان گذشته، «شناسه»های دیگری می‌پذیرفت؛ چنانکه در نمونه‌های ذیل دیده می‌شود:

مفرد	
گوینده: -m	āham بودم
	abaram آوردم
دیگرکس: (بی‌شناسه)	abara آورد

جمع

گوینده: -mā	akumā کردیم
دیگرکس: (بی‌شناسه)	abara آوردند

اما شناسه‌های فعل در باب گذرا از وجه التزامی به این صورت بوده است:

مفرد

	گوینده: ؟
vaināhy	شنونده: -āhiy
bavātiy	دیگرکس: -ātiy

بینی

بُود، باشد

و شناسه‌های باب ناگذر در وجه التزامی چنین بوده است:

مفرد

kunavānaiy	گوینده: -ānaiy
maniyāhaiy	شنونده: -āhaiy
manyiātaiy	دیگرکس: -ātaiy

بکنی

بیندیشی

بیندیشد

ساختهای جمع از وجه التزامی در آثار موجود دیده نمی‌شود. از وجه امری

باب گذرا ساختهای ذیل در نوشته‌ها هست:

مفرد

idiy	شنونده: -diy
dadātuv	دیگرکس: -tuv

برو

برود

جمع

itā	شنونده: -ta
-----	-------------

بروید

و از باب ناگذر وجه امری:

مفرد

patipayaxuvā	شنونده: -xuvā
vnavatām	دیگرکس: -tām

خود را نگهدار

باور کنند.

از وجه تأکیدی مثالهای معدودی هست. مانند:

avā|aniyā بکند

مصدر

جزء نشانه مصدر در پارسی باستان -tan- است که در نوشته‌های موجود تنها

در حالت برائی مفرد به صورت -taniy- به کار رفته است.

مانند: ڄرتانای = ڄرتان = کردن؛ کانتانای = کندن؛ و بارتانای = بردن.

صفت فاعلی و صفت مفعولی

از ریشه یا ماده فعل با افزودن پسوند صفت‌های فاعلی و مفعولی ساخته می‌شود. بعضی از پسوندها که برای ساختن صفت به کار می‌رفت از این قرار است:

-nt برای صفت فاعلی گذرا

-mna برای صفت فاعلی ناگذر

-ta برای صفت مفعولی

پیشوندهای فعل

پیشوند فعل جزئی است که به آغاز ماده کلمه افزوده می‌شود تا در معنی آن تغییری ایجاد کند. بعضی از پیشوندهای فعل، قید یا حرف اضافه بودند که در موارد دیگر نیز به کار می‌رفتند. بعضی دیگر در متنهایی که داریم جز در ترکیب با ماده فعل استعمال نشده‌اند.

این پیشوندها غالباً در تحول زبانهای ایرانی جدید عمل فعال خود را از دست داده‌اند و تنها با تحلیل علمی و رجوع به اصل کلمات باز شناخته می‌شوند. از آن جمله‌اند پیشوندهای ذیل که با پیوستن به ماده فعل کلمات تازه‌ای ساخته‌اند:

پیشوند فعل	ماده فعل	ماده پیشوندی
ā-	-bar- (بردن)	ā-bar- (آوردن)
abi-	-ruč- (روشن بودن)	abi-ruč (افروختن)
pati-	-mar- (مردن)	pati-mar- (پژمردن)
ni-	-dā- (کردن - آفریدن)	-ni-dā- (نهادن)
fra-	mā- (پیمودن)	fra-mā- (فرمودن)

(۴) ساختمان جمله

نظم اجزاء جمله در پارسی باستان تابع قاعده ثابت و واحدی نیست، زیرا که صورت صرفی کلمات مقام و رابطه آنها را در جمله معین می‌کند و پس و پیش بودن اجزاء در این امر تأثیری ندارد. با این حال نظم عادی جمله بیشتر چنین است: نهاد - مفعول یا متمم - فعل.

مثال: کار هتی ندیت بیزیتیا نیرام اداری

یعنی: سپاه ندینتوبال دجله (را) داشت

با این حال انواع دیگری نیز در ترتیب اجزاء جمله وجود دارد از این قبیل:

(۱) فعل گاهی برای تأکید پیش از نهاد می‌آید:

مثال: نانی داریووش خشائینی

یعنی: گوید داریوش شاه

(۲) مفعول یا متمم فعل پیش از نهاد می‌آید:

مثال: خشم هوو اتر بایتا

یعنی: شهر یاری (را) او گرفت

(۳) هرگاه جمله دارای دو نهاد یا دو مفعول باشد نهاد یا مفعول دوم بعد از

فعل می‌آید.

(۴) هرگاه فعل دارای دو مفعول باشد: یکی شخص و دیگری چیز، گاهی

هر دو بعد از فعل می‌آید و گاهی هر دو پیش از آن.

(۵) متمم فعل (مفعول غیر صریح) ممکن است پیش از مفعول یا بعد از آن

واقع شود.

(۶) جمله پیرو، وابسته به مفعول جمله پایه، دنبال مفعول قرار می‌گیرد:

مثال: هتی داریووش خشائینی اکوئوش

یعنی: (آن) که داریوش (را) شاه کرد

(وابسته به یکی از جمله‌های قبل که مضمون آن چنین است: «اهورمزدا خدای بزرگ است.») و گاهی نیز مقدم بر آن است.

(۷) محل اجزاء دیگر جمله اختیاری است، گاهی در آغاز و گاهی میان نهاد و گزاره و گاه در پایان جمله واقع می‌شوند.

(۸) جمله‌های پیرو ممکن است پیش از جمله پایه یا بعد از آن بیایند. نظم اجزاء در این جمله‌ها مانند نظم جمله پایه است، ولی در این مورد غالباً فعل در آخر واقع می‌شود.

جمله اسمی

فعل رابطه، زمان اکنون از فعل بودن، در غالب جمله‌ها محذوف است:

مثال:	بَع	وَزْرَك	اَهْرَمَزْدَا
یعنی:	خدای	بزرگ	اهورمزدا (است)

يك نوشته از داریوش اول

این نوشته روی دو لوحه زرین و دو لوحه سیمین از تخت جمشید به دست آمده و اکنون در موزه باستان‌شناسی تهران است. متن آن به سه زبان است: در بالا پارسی، در میان عیلامی، در پایین بابلی.

متن پارسی از چپ به راست با نقل حرفهای میخی به الفبای فارسی امروز چنین است:

(۱) د ن ر ی و ن ش / خ ش / و ز ر ك / خ ش / خ ش ی ن ن م / خ ش

(۲) د ه ی ن و ن م / و ب ش ت ت س پ ه ی ن / پ ن ش

(۳) ه خ ن م ن ب ش ب ی / ت ت ت ی / د ن ر ی و ن

و در این کتاب که در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در تبریز
 چاپ شد و در آن زمان که هنوز علمای ایران
 از کتب عربی و فارسی کتب لغت و معنی
 نگارانی که در آن زمان در تبریز
 چاپ شده بودند استفاده می کردند
 و در این کتاب که در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 در تبریز چاپ شد و در آن زمان که هنوز
 علمای ایران از کتب عربی و فارسی کتب
 لغت و معنی نگارانی که در آن زمان
 در تبریز چاپ شده بودند استفاده می کردند

و در این کتاب که در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 در تبریز چاپ شد و در آن زمان که هنوز
 علمای ایران از کتب عربی و فارسی کتب
 لغت و معنی نگارانی که در آن زمان
 در تبریز چاپ شده بودند استفاده می کردند

و در این کتاب که در سال ۱۰۰۰ هجری قمری
 در تبریز چاپ شد و در آن زمان که هنوز
 علمای ایران از کتب عربی و فارسی کتب
 لغت و معنی نگارانی که در آن زمان
 در تبریز چاپ شده بودند استفاده می کردند

- (۴) ش / خش / ا - م / خ ش ش م / ث ق / ا - م / د - ز ق
- (۵) م - ی / ه ج - / س ک - ب - ی ش / ث ق - ی - ی / ه ز
- (۶) س - م / د م / م - ث / ق - ث - / ا - ک - ش - /

- (۷) هَجَءَ / هِءِ دُءِ / مَءِ قَءِ / ئِءِ تَءِ / ءِءِ سَءِ / سَءِ پَءِ
 (۸) رَدَءِ تَءِ مَءِ بَءِ / مَءِ رَمَءِ زَدَءِ / فَرَءِ بَءِ رَءِ
 (۹) / هِءِ / مَءِ تَءِ شَءِ / بَءِ مَءِ نَءِ مَءِ / مَءِ مَءِ / ءِءِ
 (۱۰) رَمَءِ زَدَءِ / پَءِ تَءِ وُءِ / تَءِ مَءِ بَءِ / وِءِ تَءِ مَءِ

و چنین خوانده می‌شود:

داریوِوش، خنایِشی، وِزرگ، خنایِشی، خنایِشی نام، خنایِشی.

دَهِیوونام، وِشتاسپَیَها، پُوش، هَخامِنِشی.

نای، داریوِوش، خنایِشی، اِما، خُشَم، تی، آدم، داریامی.

هَجا، سَکِ اِبیَش، تی، یی، پَر، سَگَدَم، اَمَت، یا، نا، آ، کوشا

هَجا، هیدَءِو، اَمَت، یا، نا، آ، سِردا، تی، مَی، اَنورَمَزدا، فَر اَبَر.

هَی، مَئِشَت، بَنامام، مام، اَنورَمَزدا، پانوَ، اوتامنی، وِشَم.

تحلیل متن پارسی نوشته داریوش (DPH)

- (۱) داریوِوش - اسم، مفرد، مذکر، حالت کنائی = داریوش
 - (۲) خنایِشی - صفت، مفرد، مذکر، حالت کنائی = شاه
 - (۳) وِزرگ - صفت، مفرد، مذکر، حالت کنائی = بزرگ
- صفت با اسم در شمار و جنس و حالت مطابقت دارد
- (۴) خنایِشی نام - اسم، جمع، مذکر، حالت وابستگی = شاهان
 - (۵) دَهِیوونام - اسم، جمع، مؤنث، وابستگی = کشورها
 - (۶) وِشتاسپَیَها - اسم، مفرد، مذکر، وابستگی = وشتاسپ (دا)
 - (۷) پُوش - اسم، مفرد، مذکر، کنائی = پسر
 - (۸) هَخامِنِشی - صفت، مفرد، مذکر، کنائی = هخامنشی
- صفت وابسته به اسم داریوش
- (۹) اِما - صفت اشاری، مفرد، خنئی، کنائی = این

- (۱۰) خَشَّامٌ - اسم. مفرد. خنثی. حالت ازی = شهریاری (سلطنت)
- (۱۱) تَى - موصول. مفرد. خنثی. حالت رائی = آنکه
- (۱۲) اَدَمٌ - ضمیر شخصی. مفرد. حالت کنائی = من
- (۱۳) دَارِيَامِي - فعل مضارع. گوینده. مفرد = دارم
- (۱۴) هَجَا - حرف اضافه = از
- (۱۵) سَكَّابِيش - اسم. مذکر. حالت بائی بجای حالت ازی = (از) سگستان
- (۱۶) تَيَابِي - حرف ربط. = که، آنکه
- (۱۷) يَزَّ - حرف اضافه = فرا، آنسوی
- (۱۸) سَكَّامٌ - اسم. مفرد. مذکر. حالت رائی = سفد
- (۱۹) اَمَّتْ - قید = از آنجا
- (۲۰) يَاتَا - حرف اضافه = تا
- (۲۱) تَا - حرف اضافه = تا
- (۲۲) كُوشَا - اسم. مفرد. مذکر. حالت ازی = حبشه
- (۲۳) هِدَاوٌ - اسم. مفرد. مذکر. حالت بائی به جای حالت ازی = سند
- (۲۴) سِپَرْدَا - اسم. مفرد. مذکر. حالت ازی = سارد
- (۲۵) تَى مَى = تَى + مَى / تَى: موصول. مفرد. خنثی. حالت رائی = که. می:
- ضمیر شخصی. مفرد. حالت برائی.
- (۲۶) اَلْوَرَمَزْدَا - اسم. مفرد. مذکر. حالت کنائی = اهورمزدا
- (۲۷) هَي - موصول. مفرد. مذکر. حالت کنائی = که
- (۲۸) مَثِيَّتٌ - صفت. مفرد. مذکر. حالت کنائی = بزرگترین
- (۲۹) بَگَانَامٌ - اسم. جمع. مذکر. حالت وابستگی = خدایان
- (۳۰) مَامٌ - ضمیر شخصی. مفرد. گوینده. حالت رائی = مرا
- (۳۱) يَأْتُوْ - فعل امر. دیگر کس. مفرد = بیاید
- (۳۲) اَوْتَامِي = اَوْتَا + مِي، اَوْتَا: حرف ربط = و - مِي: ضمیر شخصی. گوینده.

مفرد. حالت وابستگی.

(۳۳) ویتم - اسم. مفرد. مؤنث. حالت رائی = خاندان را

ترجمه به فارسی امروز

داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر گشتاسپ، هخامنشی.
گوید داریوش شاه: این است شهر یاری که من دارم، از سکاها که آن سوی
سغداند، تا به گوشه (حبشه). از سند تا به اسپرد (سارد). که اهورمزدا، که
بزرگترین خداست، مرا داد. اهورمزدا مرا و خاندان مرا پیاید.

تفاوت‌های پارسی باستان با اوستائی

دو زبان ایرانی باستان، یعنی پارسی و اوستائی، در حکم دو گویش از یک
زبان هستند و تفاوت‌های میان این دو تا آن حد نیست که بتوان آنها را بکلی از
هم جدا شمرد. زبان قسمتهائی از اوستای موجود مانند گاتها و بعضی از یشتها کهن‌تر
از زبان متنهای بازمانده پارسی باستان است. اما در هر حال همه زبان‌شناسان اتفاق
نظر دارند که در این زبان اوستا گویش شرقی ایران باستان است و پارسی گویش
غربی یا جنوب غربی آن.

تفاوت میان این دو زبان یکی از جهت واکهاست، دیگر از جهت ساختهای
صرفی. از جهت تفاوت واکها این چند نکته در خور توجه است:

(۱) واك «س» در اوستائی (آنجا که معادل «s» در ودائی باشد) معادل است با

«ث» در پارسی باستان. مثال:

اوستائی - masista = پارسی - masišta = مهست، بزرگترین

(۲) واك «ز» در اوستائی (آنجا که معادل «j» یا «h» در ودائی باشد) معادل است

با «د» در پارسی. مثال:

اوستائی - zasta = پارسی - dasta = دست

اوستائی - zrayah = پارسی - drayah = دریا

۳) گروه دو صامت «س پ» در اوستائی معادل است با صامت «س» در پارسی

مثال:

اوستائی - aspa = پارسی - asa = اسب

اوستائی - vispa = پارسی - visa = قبیله

۴) گروه دو صامت «ث ر» در اوستائی معادل است با «ش» در پارسی. مثال:

اوستائی - oritiya = پارسی - ssitiya = سوم

از جهت ساختهای صرف نام نیز در اوستائی هر هشت حالت وجود دارد.

تفاوتهای میان پارسی و اوستائی منظم و تابع قواعد معین است. بنابراین

هر جا که کلمه‌ای در متنهای موجود پارسی یافت نشود از روی کلمه اوستائی

می‌توان پی برد که صورت آن کلمه در پارسی چگونه بوده است و چون از اوستائی

متنهای مفصل‌تر و واژگان فراوان‌تری موجود است در مطالعه تاریخ تحول زبان

فارسی از آن استفاده می‌شود.

زبانهای ایرانی میانه

پهلوی (پهلوانیک - پارسیک) - سغدی -
خوارزمی - ختنی

اصطلاح «ایرانی میانه» به زبانهای اطلاق می‌شود که از پایان شاهنشاهی هخامنشی تا آغاز اسلام در سرزمین پهناور ایران به کار می‌رفته است. اما این حدود زمانی بکلی تقریبی است و برای تعریف این اصطلاح کفایت نمی‌کند. زیرا که از يك طرف قدیمترین آثاری که از این دوره باقی است متعلق به اواخر قرن اول پیش از میلاد مسیح است و بنابراین سه قرن با انقراض خاندان هخامنشی فاصله دارد؛ از طرف دیگر اسناد و نوشته‌هایی که مربوط به این دوره از زبانهای ایرانی است تا اواخر قرن سوم هجری (اواسط قرن دهم میلادی) نیز وجود داشته و به دست آمده است.

در حقیقت اصطلاح «ایرانی میانه»، اگرچه شامل زبانهای است که در این دوره تاریخی متداول بوده، بیشتر ناظر به ساختمان این زبانهاست. می‌دانیم که اسکندر مقدونی، پس از سرکشی و تاخت و تاز در قلمرو شاهنشاهی ایران، دیر نماند و پس از مرگش (۳۲۳ ق. م.) قلمرو فرمانروائی او به سرعت تجزیه و میان سردارانش تقسیم شد.

سر نوشت دولتی که او بر پا کرد مانند جام بلوری بود که از دست ساقی سرمستی بر سنگ بیفتد و درهم بشکند. هر قسمت از پهنه فرمانروائی او نصیب سرداری شد و از آن میان قسمت بزرگی از ایران هخامنشی به فرمان سلوکوس نیکتر درآمد که او و بازماندگانش در تاریخ، سلسله سلوکیان خوانده می‌شوند.

ایرانیان و یونانیان، با آنکه از نظر نژاد و زبان بسیار با یکدیگر نزدیک بودند، در مدت حکومت سرداران یونانی هیچ با هم نیامیختند، و از همان اوایل کار طوایف ایرانی از فرمابری یونانیان سر باز زدند و آخر يك قبیله ایرانی از شمال شرقی ایران، که در نوشته‌های هخامنشی «پَرْتَوَه» خوانده شده‌اند ایشان را از ایران راندند و دستگاه فرمانروائی یونانی را در این کشور برچیدند و شاهنشاهی اشکانی را بر پا کردند که نزدیک پنج قرن (از ۲۵۰ ق. م. تا ۲۲۶ میلادی) دوام یافت.

سپس اردشیر بابکان فرمانروای یکی از استانهای جنوب غربی، یعنی فارس، که تابع شاهنشاه اشکانی بود قیام کرد و سلسله شاهنشاهی تازمائی را بنیاد گذاشت که به نام نیای او «ساسانیان» خوانده می‌شوند.

شاهنشاهی ساسانی بیش از چهار قرن دوام داشت و در طی این مدت با قدرت بسیار بر قسمت بزرگی از آسیای غربی و مرکزی فرمانروائی می‌کرد و سرانجام با ظهور اسلام و استیلای تازیان پایان یافت، این دوره از حیات ملی ایران با تاجگذاری اردشیر اول ساسانی (۲۲۴ میلادی) آغاز می‌شود و به کشته شدن یزدگرد سوم آخرین شاه این خاندان (۶۵۲ میلادی) انجام می‌پذیرد.

این دولت نو که خود را جانشین و وارث هخامنشیان می‌دانست بر پایه دین کهن ایرانی، یعنی آئین زردشت استوار بود و آن را دین رسمی ایران قرار داد. اما از همان آغاز آئین‌گذار تازمائی به نام مانی ظهور کرد که اگر چه خود و پیروانش به فرمان شاهان ساسانی کشته و سرکوب شدند ولی آئین او دوام یافت و خاصه در استانهای شمال شرقی ایران رواج گرفت و دامنه توسعه آن تا نواحی دوردست آسیای میانه و شرقی کشیده شد، و از جانب دیگر در اروپا نیز تا چند قرن دارای

تأثیر و نفوذ بسیار بود.

در همین دوران آئین بودائی نیز در ولایتهای شرقی ایران برقرار بود و آئین مسیح، چه در مغرب و چه در بعضی سرزمینهای مشرق پیروانی داشت. بیشتر آثاری که از زبانهای ایرانی میانه برجاست با این دستگامهای دینی ارتباط دارد و گذشته از اینها یکی آثار دولتی، یعنی سنگنوشتههای شاهان و نوشته سکهها را باید ذکر کرد و دیگر بعضی نوشتههای غیردینی که بر پایه داستانهای ملی و افسانهها و بعضی از آداب و رسوم اجتماعی مبتنی است. در دوره شاهنشاهی اشکانی و ساسانی در مرزهای شمال شرقی و شمال غربی ایران استانهای ایرانی زبان بود که گاهی تابع شاهنشاهی ایران و گاهی مستقل یا تابع حکومتهای همسایه می شدند. از آن جمله ولایتهای سفد و خوارزم در آسیای مرکزی و ولایت آلان یا ازان در قفقاز و روسیه جنوبی درخورد ذکر است.

زبانهای مهم ایرانی میانه

(۱) پهلوی

کلمه «پهلوی» در طی زمان معانی گوناگونی یافته است. این لفظ صورت دگرگون شده و تازه تری است از اصلی کهن که در نوشتههای پارسی باستان به شکل «پژئو» آمده و بر قسمتی از شمال شرقی شاهنشاهی ایران و ساکنان آن سرزمین که امروز «خراسان» خوانده می شود اطلاق شده و این همان ناحیه است که اشکانیان از آن برخاستند.

بنابراین کلمه «پهلوی» می بایست به زبان رایج مردم سرزمین خراسان گفته شود و معنی گویش شمال شرقی ایران از آن بر آید.

اما مورخان و نویسندگان عربی زبان بعد از اسلام این کلمه را به گونه

دیگر تعریف کرده‌اند.

حمزه بن حسن اصفهانی (وفات ۳۶۵ هجری) از قول يك زردشتی نومسلمان معاصر خود (محمد مؤبد معروف به ابو جعفر متوکلی) زبانهای متداول در دوره ساسانی را ذکر می‌کند و از آن جمله درباره زبان پهلوی (فهلوی) می‌نویسد: «فهلوی زبانی بوده است که شاهان در مجالس خود به آن سخن می‌گفتند. و آن منسوب است به «فهل» و این اسم بر پنج شهر که اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان باشد اطلاق می‌شود»^۱

و درباره «فارسی» می‌نویسد: گفتار مؤبدان و کسانی که با ایشان سروکار داشتند به فارسی انجام می‌گرفت و آن زبان شهرستانهای فارس است.

ابن الندیم نیز در الفهرست از قول عبدالله بن المقفع درباره زبان پهلوی و زبان فارسی همین عبارات را ذکر می‌کند^۲ و یاقوت در معجم البلدان پس از نقل مطالب حمزه از قول شیرویه بن شهر دار می‌نویسد: «بلاد پهلویان هفت است: همدان و ماسبدان و قم و ماه بصره و صیمره و ماه کوفه و قرمیسین (کرمانشاهان) اما ری و اصفهان و قومس و طبرستان و خراسان و سجستان... از آن بلاد نیست»^۳

چنانکه می‌بینیم این دو نظر با هم متفاوت است، یعنی به موجب این نوشته‌ها پهلوی زبان نواحی مرکزی و غربی ایران است نه زبان ولایت شمال شرقی.

در آثار دیگری که از زبانهای ایرانی بعد از اسلام گفتگو به میان آمده یا به آنها اشاره‌ای شده غالباً اصطلاح «پهلوی» یا «فهلوی» به زبانها یا گویشهای محلی که با زبان رسمی و ادبی فارسی (دری) متفاوت است اطلاق شده است.

فخرالدین اسعد گرگانی می‌گوید که منظومه ویس و رامین را از پهلوی به فارسی برگردانده است و درست معلوم نیست که مراد او از «پهلوی» زبان دوره ساسانیان است یا یکی از گویشهای مرکزی ایران را در نظر دارد^۴.

(۱) التنبیه علی حدوث التصحیف، چاپ بغداد، ص ۶۷.

(۲) الفهرست، چاپ قاهره، ص ۱۹.

(۳) معجم البلدان، چاپ بیروت، ج ۴، ۲۸۱.

(۴) ویس و رامین، چاپ مینوی، ص ۲۶.

اما در شعر سخنوران قرنهای چهارم و پنجم هجری اصطلاح «پهلوی» و «پهلوانی» ظاهراً به معنی «فارسی» یا «ایرانی» در مقابل تازی و ترکی به کار رفته است. از جمله در شعر ذیل منسوب به فردوسی:

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و هم پهلوانی...
و فردوسی نیز در چند مورد کلمات «پهلوی» و «پهلوانی» را به همین معانی به کار می برد:

نَبشته من این نامه پهلوی به پیش تو آرام مگر نغوی
یا در این شعر:

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو اروند را دجله خوان
در دوران بعد مکرر کلمه پهلوی یا فهلوی در مقابل «دری» و «فارسی» و به معنی گویشهای محلی مرکز و مغرب ایران در آمده است. از آن جمله نوشته شمس قیس رازی در المعجم درخور ذکر است که می گوید: «...کافه اهل عراق را... به انشا و انشاد ابیات فهلوی مشعوف یافتم... بل که هیچ لحن لطیف... از طرق اقوال عربی و اغزال دری... دل و طبع ایشان را چنان در اهتزاز نمی آورد که
ولحن اورامن و بیت پهلوی زخمه رود و سماع خسروی»^۵
و جای دیگر:

«... در اشعار پارسی هیچ کس را این غلط نیفتاده است... و (بندار رازی) زبان او به لغت دری نزدیکتر از فهلوی است.»^۶
در آثار متعدد دیگر دوران اسلامی کلمه «فهلوی» به زبانها یا گویشهای محلی ایرانی که در سراسر سرزمین ایران یا خاصه در قسمتهای مرکزی و غربی و جنوبی متداول بوده است اطلاق شده است.
در نوشته‌های مانوی مکشوف در طرفان (تورقان) که بعد به تفصیل از آنها گفتگو خواهد شد، دو گویش متفاوت هست؛ که یکی را گویش شمالی و دیگری را

(۵) المعجم، چاپ بیروت، ص ۱۴۳.

(۶) ایضاً، ص ۱۴۵-۱۴۶.

گویش جنوبی، یا جنوب غربی می خوانند، و در یکی از این ورقها که به گویش جنوبی است نام گویش شمالی به صراحت «پهلوانیک» ذکر شده است. یکی از دانشمندان زردشتی هندوستان که در قرن ششم هجری می زیسته، به نام نریوسنگ، آثار فراوانی را از ادبیات زردشتی به زبان سنسکریت ترجمه کرده است، و او چندین بار نام زبان اصلی این کتابها را «پهلوی» می گوید. اما گاهی نیز برای اشاره به آن زبان کلمه «پارسیک» را درست در همین مورد و معنی به کار می برد.

اما از مدتها پیش از این نزد محققان و دانشمندی که درباره آثار بازمانده دوران میانه انقراض خاندان هخامنشی و استیلای تازیان مطالعه و تحقیق کرده اند اصطلاح «پهلوی» به مفهوم عام زبانی که نوشته های زردشتیان، اعم از دینی یا غیر-دینی، از آنها در دست است اطلاق می شود. شاید این اصطلاح صریح و دقیق نباشد زیرا که اگر قول مورخان اسلامی را بپذیریم زبان مؤبدان و آنچه با ایشان مربوط است «پارسی» باید خوانده شود؛ و کلمه «پهلوی» یا «پهلوانی» بر حسب آنچه از معنی اصل کلمه بر می آید، و آنچه از نوشته های مانوی استنباط می شود، باید به گویش شمالی اختصاص یابد.

اما برای متابعت از اصطلاح معروف و متداول، ما مناسبتر دیدیم که اصطلاح «پهلوی» را برای اشاره به هر دو گویش که با هم اختلاف بسیار ندارند بپذیریم و سپس هنگام بحث از دو شعبه آن، برای تشخیص و تفکیک، گویش جنوب غربی را «پارسیک» یا پارسی میانه، و گویش شمالی را «پهلوانیک» بخوانیم.

الف: پهلوانیک

مراد از اصطلاح «پهلوانیک» در اینجا زبان ایرانی میانه است که گویش شمالی پهلوی شمرده می شود و آن زبان قوم «پرتو» یا پارت است که بعد از استیلای یونانیان از ناحیه شمالی خراسان برخاستند و شاهنشاهی بزرگ و پردوام اشکانی

را برپا کردند.

بنابراین زبان «پهلوانیک» یکی از زبانهای ایرانی میانه است که در دوره فرمانروائی این سلسله، یعنی از اواسط قرن سوم پیش از میلاد تا ربع اول قرن سوم بعد از میلاد مسیح زبان دولتی و اداری ایران بوده است.

از این زبان آثار فراوانی که متعلق به همان زمان باشد در دست نداریم. از نخستین شاهان اشکانی سکه‌هایی باقی است که روی آنها به خط یونانی نوشته شده و لقب «فیلهن» یعنی «دوست یونان» را در آنها به نام شاه ایران افزوده‌اند.



پشت يك سکه اشکانی

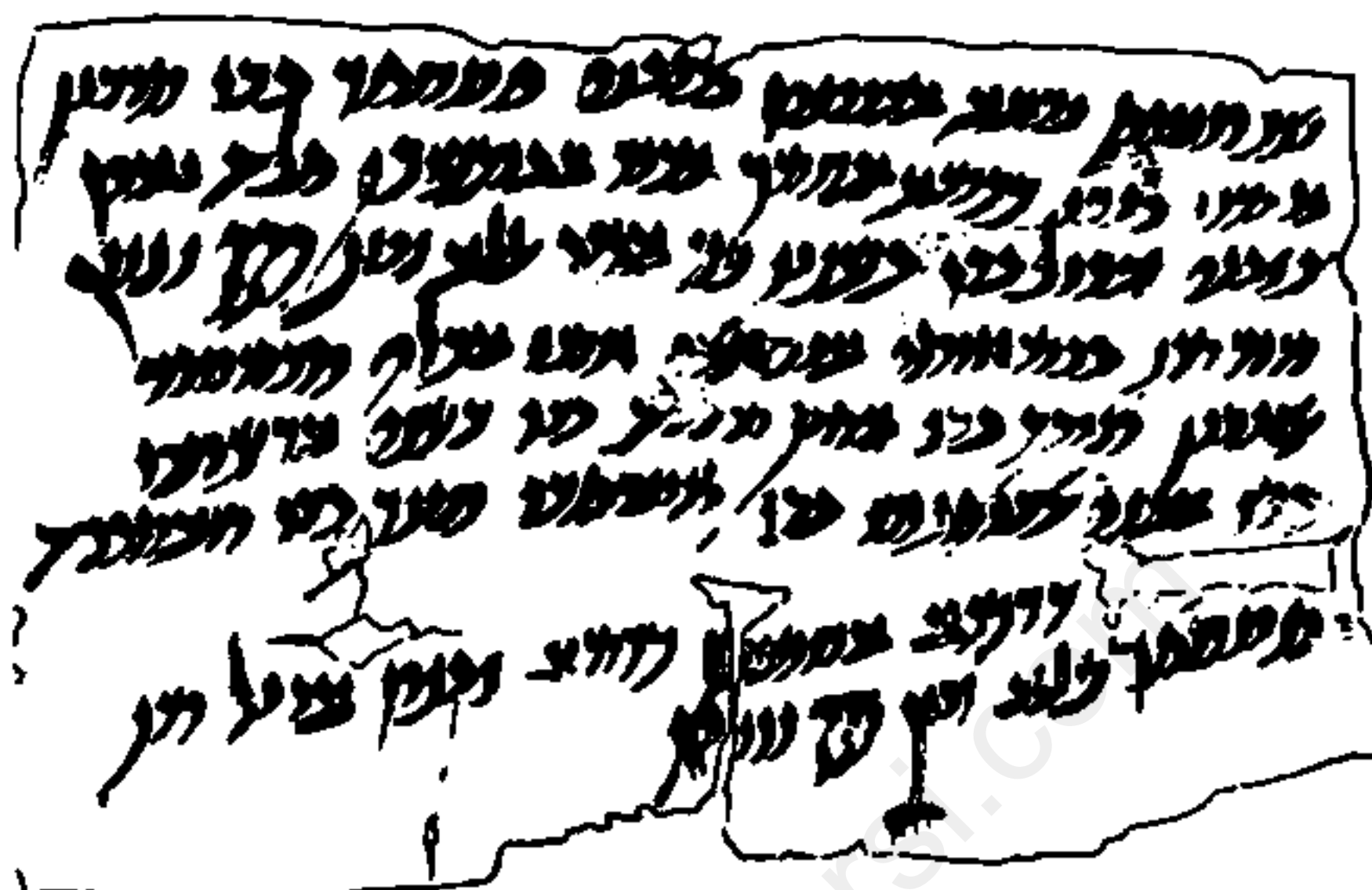


روی سکه ارد دوم اشکانی

اما از حدود سال ۵۱ بعد از میلاد روی سکه‌های اشکانی نوشته‌هایی به خط و زبان خود آن قوم، یعنی پهلوی دیده می‌شود.

قبالة اورامان

گذشته ازین، دو سند معامله ملکی به دو زبان یکی یونانی، و دیگری پهلوانیک و به خطی مشتق از آرامی در اورامان یافته‌اند، که بر روی پوست آهو نوشته شده است.

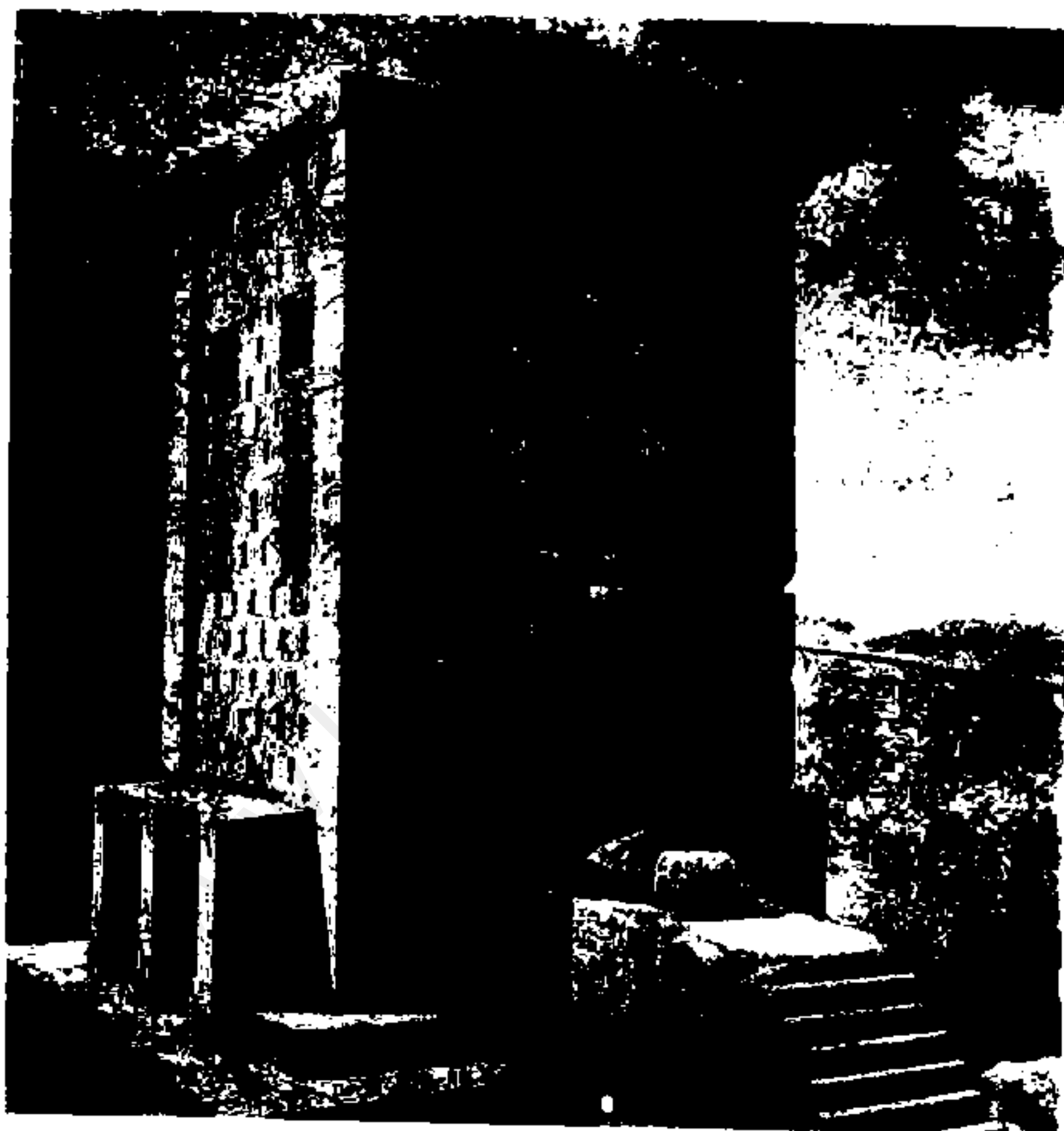


یکی از آنها که به زبان یونانی است تاریخ سال ۸۸ پیش از میلاد دارد و پشت آن چند کلمه به زبان پهلوانیک است که خلاصه مضمون یونانی سند را بیان می‌کند. اما بنظر می‌رسد که نوشته پهلوانیک جدیدتر از متن یونانی باشد. سند دیگر تنها به زبان پهلوانیک است و تاریخ آن سال ۸۸ بعد از میلاد، یا سال ۱۲ قبل از میلاد است بر حسب آنکه در سطر اول کلمه‌ای ۴۰۰ یا ۳۰۰ خوانده شود.

از روی این سندها می‌توان پی برد که در طی قرن اول میلادی زبان یونانی که در دستگاه دولتی سلوکیان به کار می‌رفت از رواج افتاده و پهلوانیک مقام زبان رسمی و اداری یافته بود. این نوشته بر روی هم شامل ۲۳ کلمه ایرانی میانه و از آن جمله ۱۵ کلمه اسم خاص است.

زبان پهلوانیک در مدت چهارصد و هفتاد سال شاهنشاهی اشکانیان زبان رسمی و دولتی بوده است. اما آثاری که متعلق به این دوران تاریخی باشد بسیار معدود است و جز آنچه ذکر شد یک سنگنوشته است متعلق به اردوان، آخرین پادشاه اشکانی، که در شوش کشف شده، و چند حرف نوشته بر روی سفالهایی که در ویرانه‌های دورا - اورپوس (صالحیه) به دست آمده است.

سنگنوشته‌های مفصل‌تر به این زبان از نخستین شاهان ساسانی است. در آغاز



بنای معروف به «کعبه زردشت» از دوره هخامنشی که نوشته شاپور
ساسانی در پایین دیوارهای آن کنده شده است.

(از کتاب گیشمن)

تأسیس شاهنشاهی ساسانی، هنوز زبان پهلوانیک که در دوران اشکانی زبان دولتی بود رواج و رسمیت داشت. به این سبب اردشیر بابکان و جانشینان او شرح لشکر کشیها و کشورگشاییهای خود را به دو زبان، یکی پهلوانیک و دیگری پارسیک که زبان رایج خود و مردم ولایت ایشان بود نوشته‌اند و در آغاز این دوران گاهی زبان یونانی را نیز بر این دو متن افزوده‌اند.

خطی که در سکه‌های اشکانی به کار رفته حد فاصل میان خط قبالة اورامان و خط کتیبه‌های پهلوانیک دوران ساسانی شمرده می‌شود.

برای نمونه سنگنوشته‌ای از اردشیر بابکان و شاپور اول جانشین او را که به دو زبان پهلوانیک و پارسیک است در اینجا می‌آوریم:

کتیبه اردشیر بابکان در نقش رستم
سطر اول پارسیک. سطر دوم پهلوانیک

۱ 𐭌𐭎𐭓𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
2 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
2 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
3 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 (3) 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓

کتیبه شاپور اول در نقش رجب
سطر اول پارسیک. سطر دوم پهلوانیک

1 𐭌𐭎𐭓𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
2 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
𐭌𐭏𐭕𐭓 (2) 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
3 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
𐭌𐭏𐭕𐭓 (3) 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
4 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 (4) 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓 𐭌𐭏𐭕𐭓
5 𐭌𐭏𐭕𐭓
𐭌𐭏𐭕𐭓

در این نوشته‌ها بعضی کلمات به زبان آرامی کتابت شده که هنگام خواندن معادل ایرانی آنها را تلفظ می‌کرده‌اند، و این شیوه نگارش که هوزوارش خوانده می‌شود - و بعد به تفصیل درباره آن گفتگو خواهیم کرد - از روزگار اشکانیان و شاید پیش از آن نیز در ایران متداول بوده است.

نقل کتیبه اردشیر بابکان به خط فارسی

ارتخشتر	بغ	مزدیسن	این	پتکر	(۱)
ارتخشتر	بغ	مزدیسن	ام	پتکر	(۱)
چتر	کی	ایران	شاه	شاهان	(۲)
چهر	کی	اریان	شاه	شاهین	(۲)
شاه	پاپک	پس	یزدان	هچ	(۳)
شاه ^۲	پاپک	پوهر	یزتان	هچ	(۳)

ترجمه به فارسی

این پیکر خدایگان مزدایرست اردشیر، شاهنشاه ایران، کس نژاد از یزدان، پسر خدایگان بابک شاه (است).

نقل کتیبه شاپور اول به خط فارسی

شاهان	شاهپوهر	مزدیسن	بغ	این	پتکر	(۱)	
شاهین	شاهپوهر	مزدیسن	بغ	ام	پتکر	(۱)	
هچ	چتر	کی	ایران	اوت	ایران	(۲)	
هچ	چهر	کی	افاریان	اوت	اریان	(۲)	
شاه	شاهان	ارتخشتر	بغ	مزدیسن	پس	(۳)	
شاه	شاهین	ارتخشتر	بغ	مزدیسن	پوهر	(۳)	
بغ	پاپک	نف	یزتان	هچ	کی	ایران	(۴)
بغ	پاپک	پوهری پوهر	یزتان	هچ	کی	اریان	(۴)
						(۵) شاه	
						(۵) شاه	

(۷) کلماتی که با حروف سیاه نوشته شده در متن به صورت «هوزوارش» است.

ترجمه به فارسی

این پیکر خدایگان مزدایرست، شاپور، شاهنشاه ایران و انیران، کش نژاد از ایزدان، پسر خدایگان مزدایرست، اردشیر شاهنشاه ایران، کش نژاد از ایزدان نواده خدایگان بابک شاه، (است).

سفالینه‌های نسا

گذشته از اینها در طی بیست ساله اخیر در کاوشهای باستان‌شناسی که در شهر نسا (نزدیک عشق آباد) پایتخت قدیم شاهان اشکانی انجام گرفته پاره‌های سفالی به دست آمده که روی آنها عبارتهائی نوشته شده و گمان می‌رود تاریخ آنها در حدود قرن نخستین میلادی باشد. شماره این سفالها تاکنون از دو هزار در گذشته است. خطی که در این نوشته‌ها به کار رفته به خط قباله‌های اورامان نزدیک است با این تفاوت که آنجا شیوه تحریری غلبه دارد و اینجا حروف راست‌تر و استوارتر است. این خط با خط آرامی که در نوشته‌های اداری شاهنشاهی هخامنشی به کار می‌رفت و نمونه‌های آن در پاپیروسهای مکشوف در جزیره الفیل (شمال مصر) یافت شده بسیار شباهت دارد.

در این نوشته‌ها کلمات آرامی فراوان و لغات پهلوانیک بسیار کم است. هنوز دانشمندان بر سر زبان این نوشته‌ها اتفاق نظر نیافته‌اند. یعنی گروهی عقیده دارند که کلمات آرامی هوزوارش است و هنگام برخواندن معادل ایرانی آنها را بر زبان می‌آورده‌اند و دیگران این متن‌ها را به زبان آرامی می‌شمارند که کلمات پهلوانیک در آن نفوذ کرده و داخل شده بوده است.

مطالعه و تحقیق درباره نوشته‌های این سفالینه‌ها هنوز دوام دارد.

متون مانوی

اما متون مفصلی که از زبان پهلوانیک یعنی زبان رسمی و اداری دوران اشکانیان به دست آمده نوشته‌های مربوط به آئین مانی و پیروان اوست. کشف این

آثار در ویرانه‌های شهر طرفان (واقع در آسیای مرکزی - ترکستان چین) به توسط فرستادگان موزه مردم‌شناسی برلن انجام گرفت که در چهار نوبت (در سالهای ۱۹۰۲-۱۹۰۳ و ۱۹۰۴-۱۹۰۵ و ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و ۱۹۱۳-۱۹۱۴) برای کاوش به آن سرزمین رفتند و اوراق فراوانی را که پیروان آئین مانی قرنهای پیش ازین در گوشه و کنار معابد خود پنهان کرده بودند و سپس ریگ بیابان روی ویرانه‌های آن معابد را پوشانده بود به دست آوردند. سپس باستان‌شناسان روسی و ژاپونی و چینی هم تعدادی از این نوشته‌ها را کشف کردند.

قسمتی از این نوشته‌ها به زبان پهلوانیک است و غالب آنها گمان می‌رود که از پارسیک یعنی زبان پهلوی جنوب غربی به دست پیروان آئین مانی ترجمه شده و از این راه تأثیر گویشهای دیگر در لغت و صرف و نحو آنها راه یافته باشد. تاریخ صریح غالب این اوراق را به یقین نمی‌توان دانست. از روی محدودی که به قرینه تاریخی تقریبی برای آنها معین شده است نوشته‌های مانوی که به زبان پهلوانیک است به دو دوره مشخص از یکدیگر تقسیم می‌شوند که میان آنها لاقلاً دو قرن فاصله وجود دارد.

دوره اول: می‌دانیم که مانی در حدود سالهای ۲۱۵-۲۱۶ میلادی در جنوب سرزمین بین‌النهرین زاده شد و این منطقه در آن زمان جزئی از شاهنشاهی اشکانی بود و ده سال بعد زیر فرمان ساسانیان درآمد. از جمله آثار مانی کتاب شاپورگان بود که به شاپور اول ساسانی اهداء شده و به زبان پارسیک نوشته شده بود. از روی قرائنی گمان می‌رود که مانی خود با زبان پهلوانیک آشنا نبوده و هنگامی که داعیان خود را به مشرق ایران فرستاده است ایشان کوشیده‌اند که نوشته‌های دینی او را به زبان رایج آن سرزمین، یعنی پهلوانیک ترجمه کنند.

نوشته‌های دیگری هست که سوانح زندگی و مرگ مانی و بعضی از داعیان او را بیان می‌کند و زمان انشای آنها را می‌توان تا اواخر قرن چهارم میلادی دانست. اما هیچ نوشته‌ای یافت نشده است که بتوان تاریخ آنرا به یقین یا به تقریب در قرنهای پنجم و ششم میلادی معین کرد. محققان گمان می‌برند که در این دوران

زبان پهلوانیک دیگر متروک شده و زبان پارسیک، یعنی زبان رسمی شاهنشاهی ساسانیان در این ناحیه رواج یافته باشد و علت آن را هجوم خیونان از جانب شمال شرقی و استقرار پادگان نیرومندی از سپاهیان ساسانی در این منطقه برای مقابله با مهاجمان شمرده‌اند.

دوره دوم: از اواخر قرن ششم میلادی جنبش تازه‌ای در آئین مانوی مشرق بوجود آمد که مرکز آن در سمرقند بود و از آنجا به نواحی خراسان و ولایت سغد نفوذ کرد. در قرن هفتم هنگامی که ترکان غربی بر ولایت سند استیلا یافتند این آئین تازه مانوی که پیروان آن «دیناوری» خوانده می‌شدند بسط یافت و آثار مذهبی جدیدی پدید آمد که به همان زبان پهلوانیک نوشته شده بود، اما گویش پهلوانیک که هنوز در این نواحی رایج بوده تحولی یافته و به مرحله زبانهای ایرانی جدید نزدیک شده بود و تأثیر این گویش متداول در نوشته‌های دوره دوم آثار مانوی بخوبی دیده می‌شود. شاید نویسندگان متون جدید برای آنکه اصالت آئین تازه خود، یعنی فرقه «دیناوری» را ثابت کنند می‌کوشیدند که به زبان کهن پهلوانیک بنویسند، اگرچه با این زبان که متروک شده بود آشنائی تام نداشتند، و از اینجاست که بعضی کلمات و بعضی ساختهای صرفی و نحوی از زبان پارسیک یا پهلوی جنوب غربی در نوشته‌های ایشان راه یافته است.

نمونه یکی از سرودهای مانوی

(به زبان پهلوانیک)

خوشا ما را که به تو فرا یافتیم	هوید گمان چی پد تو فروداد
و پذیرفتیم کیش تو را	اود پد گرفت تو وزیهن
(ای) شهریار کرفه گر (= نیکوکار)،	شهردار کربک کر
بر ما آمرزش کن	گر آبر آماه آخند کیفیت
فرشته (= فرستاده) پدر	فرشک چی پدر
جانها را درستی بخشد،	گرید گیانان درشت

او هروین دهید شادیت
 از گیر وید آندام

(درست خوانده نمی شود)

بُرز اود ابی و مند

پد هو کداژ تار نی است

نخشگ هروین مانتان

اود آرام

چی و شمنند پد روشن

اود درد نی زانیند

اود هرو کی اود آدیند

اوشند پاویدان

اوشان کداژ نی تروید

نی زخم اود دژوار

(یک سطر خوانده نمی شود)

(ده بیت افتاده است)

پدموژن چی پد موژند

کیژنی کرد پد دست

همیو پواگ اود نام

اود مورپد هوین نی است

همگان را شادی دهد،

(و) اندوه را براند

برز (= بلند) و بی پایان،

که درو تاریکی هرگز نیست...

همه پرستشگاهها عالی است

و آرام

چه شادند در روشنی

و درد را نمی دانند

و هر که آنجا در آیند

ایستند (بمانند) جاویدان

ایشان را هرگز در نیابد

نه زخم و (نه) دشواری

پوششی که پوشند

هیچیک به دست کرده (= ساخته) نیست

همیشه پاک و درخشان اند

و نه مورد (؟) بر آنهاست.

ب: پارسیک (پارسی میانه)

کلمه پارسیک را برای آنکه با پارسی و فارسی مشتبه نشود در این کتاب

به یکی از زبانهای ایرانی میانه اطلاق می کنیم که گویش جنوب غربی ایران یعنی

فارس بوده است. پیش از این زبان پارسی باستان را نیز گویش ساکنان جنوب غربی

این سرزمین شمردیم. پس از برافتادن خاندان شاهنشاهی هخامنشی دیگر از آن زبان یا گویش هیچ سندی در دست نداریم و نمی‌دانیم که در تحول چه مراحل را پیموده است.^۸

کهن‌ترین آثاری که از زبان پارسی میانه در دست داریم از آغاز سلسله ساسانی است.

پیش از کشف نوشته‌های طرفان این زبان را «پهلوی» می‌خواندند اما سپس برای آنکه میان آن با زبان ایرانی میانه شمالی تفاوت گذاشته شود اصطلاح «پارسی میانه» به آن اطلاق شد. خطی که در کتابت بیشتر نوشته‌های دو زبان یا دو گویش پهلوانیک و پارسیک به کار می‌رود مشتق از آرامی است و خط «پهلوی» خوانده می‌شود. می‌توان گمان برد که این اصطلاح را نخست به خط متداول در دوره اشکانیان می‌گفتند و سپس که آن خط با اندک تغییری در نوشتن زبان پارسیک به کار رفت همان نام بر آن ماند و چون غالباً در اذهان دو مفهوم خط و زبان با هم خلط می‌شوند، چنانکه امروز هم نزد کسانی که اهل تحقیق نیستند همین اشتباه روی می‌دهد، مفهوم لفظ پهلوی توسیع یافت و به زبان نیز اطلاق شد.

از آثاری که به زبان پارسیک در دست است تنها اندکی در دوران رواج و رسمیت آن، یعنی روزگار شاهنشاهی ساسانیان کتابت شده و آنها عبارت‌اند از سنگ‌نوشته‌ها و سکه‌ها و مهرها و نوشته‌های سنگهای قبر و ظرفها. رساله‌ها و کتابهای متعدد اگرچه زمان تألیف بعضی از آنها گمان می‌رود پیش از اسلام باشد، همه در قرنهای بعد از اسلام تحریر یا کتابت شده‌اند.

۸) زبان جاری و متداول پارسیان ظاهراً از همان دوران هخامنشی تحولی یافته بوده و با پارسی باستان که در نوشته‌های شاهان به کار می‌رفت تفاوت‌هایی داشته است. این گمان بر دو نکته مبتنی است، یکی آنکه در سنگ‌نوشته‌های شاهان اخیر هخامنشی همان عبارتها و جمله‌های نوشته‌های داریوش و خشایارشا به طور قابل تکرار شده، و تقریباً هیچ ساختمان نازه‌ای در عبارتهای آنها دیده نمی‌شود؛ و شاید این امر دلیل بر آن بتواند بود که آن زبان دیگر از جریان استعمال جاری بیرون رفته بوده است. دیگر آنکه در نوشته‌های اخیر پارسی باستان اشتباه و غلط، بر حسب قواعدی که از نوشته‌های پیشین به دست می‌آید، کم نیست؛ و هر غلطی در نوشته، بموجب اصول زبان‌شناسی، نشانه آن است که زبان گفتار از زبان نوشتن جدا شده و تغییر و تحول یافته است.

سنگ‌نوشته‌های ساسانی

- مهمترین کتیبه‌هایی که در عصر ساسانی نوشته شده از این قرار است:
- ۱) سنگ‌نوشته اردشیر بابکان در نقش رستم به سه زبان (پارسیک، پهلوانیک، یونانی) در ذیل نقش برجسته‌ای که رسیدن اردشیر را به مقام شاهنشاهی تصویر می‌کند.
 - ۲) سنگ‌نوشته شاپور اول در نقش رجب که آن نیز به همین سه زبان نوشته شده است.
 - ۳) سنگ‌نوشته شاپور اول در حاجی آباد (فارس) که به دو زبان پارسیک و پهلوانیک و شرح تیراندازی شاه است.
 - ۴) سنگ‌نوشته کردیر مؤبد مؤبدان در نقش رجب. کردیر روحانی پرنفوذی بوده است که در آغاز تأسیس دولت ساسانی از زمان شاهنشاهی شاپور اول تا سلطنت بهرام دوم وظیفه تجدید و احیای آئین زردشت را بر عهده گرفت و به والاترین مقام روحانی رسید و بر اثر کوششهای متمادی او بود که در شاهنشاهی ساسانی دین و دولت به هم پیوست و مذهب نو شده زردشت رسمیت یافت.
 - کردیر در سنگ‌نوشته‌هایی که از او باقی است خدمات خود را برای احیا و ترویج دین گاهی به اختصار و گاهی با تفصیل بسیار شرح داده است. کتیبه نقش رجب مختصر است.
 - ۵) سنگ‌نوشته‌ای به نسبت مفصل از کردیر در کعبه زردشت زیر کتیبه شاپور.
 - ۶) سنگ‌نوشته مفصلی از همین مؤبد مؤبدان در نقش رستم که در آن نام استانهای متعدد شاهنشاهی ایران که محل فعالیت‌های دینی او بوده ذکر شده است.
 - ۷) سنگ‌نوشته مفصلی از کردیر مؤبد مؤبدان در سرمشهد که همین مطالب را در بر دارد.
 - ۸) سنگ‌نوشته مفصل شاپور اول در کعبه زردشت (برابر آرامگاههای داریوش و جانشینان او در نقش رستم فارس) که بنای آن از دوره هخامنشی است و نوشته‌های

ساسانی را در پائین دیوارهای خارجی آن کنده‌اند. نوشته شاپور متضمن فهرستی از استانهای شاهنشاهی ایران است و نشان می‌دهد که این شاهنشاهی وسعت بسیار داشته، یعنی در مغرب، ارمنستان و گرجستان و سراسر دره رود کر تا معبر الانان و دریال در قفقاز را شامل بوده و در مشرق و شمال شرقی به رود سند می‌رسیده و بلوچستان و کابل و قسمت اعظم کشور پیشین کوشان تا شهر پیشاور را فرا می‌گرفته و در شمال شرقی تا مرز کاش - یعنی کاشغر جدید - می‌رسیده است.

این نوشته به اختصار جنگهای بزرگ ایران و روم را، در زمان این شاهنشاه که همیشه به پیروزی ایران انجامیده و در طی آن یکی از امپراطوران روم کشته، یکی با دادن فدیة بخشوده و آزاد، و دیگری اسیر شده است شرح می‌دهد. این نوشته نیز به سه زبان پارسیک و پهلوانیک و یونانی است.

۹) سنگنوشته نرسی در پایکولی (در خاک عراق میان شهرهای قصر شیرین ایران و سلیمانیه عراق) که به دو زبان پهلوانیک و پارسیک است و جنگ این پادشاه را با بهرام سوم و پیروزی او و اطاعت بزرگان را نسبت به شاهنشاه بیان می‌کند.

۱۰) نوشته نرسی روی نقش بهرام اول ساسانی به زبان پارسیک در شهر شاپور فارس که حاکی از اسامی و القاب نرسی و پدر و نیای اوست.

۱۱) نوشته شاپور دوم به زبان پارسیک در طاق کوچک طاق بستان در کنار نقش برجسته که نامها و القاب این شاهنشاه و پدر و نیای او را متضمن است.

۱۲) نوشته شاپور دوم ساسانی در تخت جمشید که در سال دوم سلطنت او بر سنگ کنده شده است.

۱۳) نوشته‌های دیگر در تخت جمشید که در زمان شاهنشاهی شاپور دوم به فرمان دوتن از بزرگان کشور نقر شده است.

۱۴) نوشته «مهر نرسی» وزیر بزرگ ساسانیان (وزرگ فرمدار) که در فیروزآباد فارس در ویرانه پلی یافت شده است.

۱۵) چند نوشته به زبان پارسیک متعلق به قرنهای پنجم و ششم میلادی یعنی اواخر دوره ساسانی که از دربند (قفقاز) به دست آمده است.

خاندان شاهنشاهی ساسانی			
میلادی	جلوس اردشیر	جلوس هرمزد سوم	میلادی
۴۵۷	بابکان، سال	۲۲۶	۲۲۶
۴۵۹	شاپور اول	۲۴۲	۲۴۲
۴۸۳	هرمزد اول	۲۷۲	۲۷۲
۴۸۸	بهرام اول	۲۷۳	۲۷۳
	بهرام دوم	۲۷۶	۲۷۶
۵۳۱	بهرام سوم	۲۹۳	۲۹۳
۵۷۸	فرسی	۲۹۳	۲۹۳
۵۹۰	شاپور دوم	۳۰۹	۳۰۹
۶۲۸ (۵۰۷)	اردشیر دوم	۳۷۹	۳۷۹
۶۳۲ (۵۰۱۱)	شاپور سوم	۳۸۳	۳۸۳
۶۳۶ (۵۰۱۴)	بهرام چهارم	۳۸۸	۳۸۸
	یزدگرد اول	۳۹۹	۳۹۹
۶۳۷ (۵۰۱۵)	بهرام پنجم		
۶۴۱ (۵۰۲۱)	(بهرام گور)	۴۲۰	۴۲۰
۶۵۱ (۵۰۳۱)	یزدگرد دوم	۴۳۸	۴۳۸

سکه‌ها و مهرها

قدیمترین سکه‌هایی که روی آنها کلماتی به زبان پارسیک نوشته شده از



سکه اردشیر بابکان

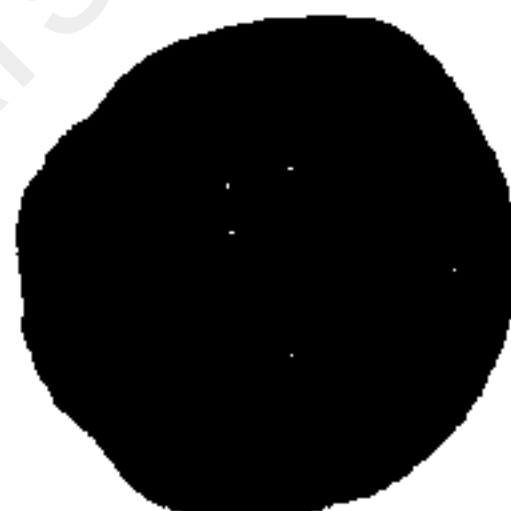
فرمانداران استان پارس پیش از آغاز شاهنشاهی ساسانی و در حدود قرن دوم میلادی است. از شاهان ساسانی سکه‌های فراوان زرو سیم هست که يك روی آنها معمولاً صورت شاه گاهی با نام و لقب او به خط پهلوی و بر روی دیگر يك آتشکده با دو نگهبان آتش نقش شده است.

پس از برافتادن شاهنشاهی ساسانی و استیلای تازیان نیز یکچند همان سکه‌های



سکه شاپور اول

ساسانی در ایران رایج بود و، گاهی فرمانروایان تازی روی قالب سکه‌های پیشین نام خود را به خط پهلوی در کنار سکه حک می‌کردند و گاهی نیز کلمه‌ای به خط جدید (کوفی) به آن می‌افزودند.



سکه خسرو پرویز با نام ابیت ال لازیاتان (عبیدالله بن زیاد) به خط پهلوی زیر دایره روی سکه کلمه «بسم الله» به خط کوفی

کتابها و رساله‌های آئین زردشت

زند اوستا: در این شك نیست که اوستا، این کتاب کهن را تا قرن‌ها پیش از آنکه به صورت نوشته درآید سینه به سینه و زبان به زبان حفظ و روایت می‌کرده‌اند. اما درست نمی‌دانیم که متن اوستا نخستین بار در چه زمانی کتابت شده است. بیشتر گمان می‌رود که این کار در آغاز دوره ساسانی انجام گرفته باشد و به احتمال قوی نخستین بار متن اوستا را به خط پهلوی کتابت کرده‌اند سپس چون زبان این کتاب دینی کهنه شده و از رواج افتاده بود و خط ناقص پهلوی برای ثبت دقیق تلفظ آن کفایت نمی‌کرد، در پی آن برآمدند که این متن مقدس را با دقت بیشتری ضبط کنند و شاید در شاهنشاهی خسرو اول انوشیروان بود که با نظارت مؤبد مؤبدان

«وه شابوهر» آن را به خطی که از همان خط پهلوی مشتق است اما در دقت ثبت اصوات گفتار، یعنی واکها، یکی از بهترین الفباهای جهان است کتابت کردند. بنابراین اوستائی که به این طریق ثبت شده و تاکنون رونویس‌های آن به ما رسیده است نمودار چگونگی تلفظ این متن در زبان مؤبدان اواخر دوره ساسانی است.

اوستائی که در زمان انوشیروان فراهم آمد شامل بیست و یک باب (نك) بود و آنچه امروز در دست است جز قسمت کوچکی از آن نیست. زبان اوستا را در این دوران تنها مؤبدان می‌دانستند، بعضی اجزاء کهن تر اوستا، مانند گاهان، برای ایشان نیز ناخدی مبهم و دشوار بود. به این سبب، در دوره ساسانیان به احکام و شرایط آئین زردشت بیشتر توجه می‌شد. در این زمان سراسر متن اوستا به زبان پارسیک، پارسی میانه، که زبان رسمی و اداری و دولتی بود ترجمه شد. این ترجمه‌ها با دقت تمام، لفظ به لفظ، و حتی گاهی با مراعات قواعد نحو زبان اصلی انجام می‌گرفت و چون نظم اجزاء جمله در دو زبان مزبور به کلی مختلف بود گاهی این ترجمه‌ها موجب اشکال و ابهام می‌شد، اما در بعضی از آنها آزادی بیان و روانی بیشتری هست. اکنون ترجمه متن‌های گائاهان (گاهان)، و یسن، و یشت‌ها، و وندیداد، و نیرنگستان، در دست است. در مورد بعضی ترجمه‌های دیگر، گاهی تفسیرهای متعدد افزوده شده و گاهی مترجم یا مؤلف به صراحت نوشته است که معنی برای او روشن نیست: «اوم نی روشن».

این ترجمه‌ها و تفسیرهاست که در اصطلاح «زند» خوانده می‌شود و این کلمه باید مفهومی معادل «تفهیم» یا «تفسیر» داشته باشد. شاید يك «زند» کهن‌تری به زبان اوستائی وجود داشته که بعضی عبارتهای آن در متن اوستای موجود گنجانیده شده باشد. اما از دوران اخیر ساسانی این لفظ تنها به ترجمه یا توضیح اوستا که به زبان پارسیک انجام گرفته باشد اطلاق می‌شود.

زند اوستا بزرگترین قسمت یازمانده از زبان و ادبیات پارسیک است و آن عبارت است از ترجمه مصراع به مصراع یا جمله به جمله متن اوستا به زبان پارسیک، که در نسخه‌های موجود اوستا دنبال یکدیگر نوشته شده و غالباً توضیحی نیز به

عبارت ترجمه افزوده‌اند. مفصلترین آنها متن پارسیک یا زند و ندیده است، دیگر زند یسن و بهرام یشت و اوهر مزدا یشت و وشاسپ یشت و هادخت نك و نیرنگستان. اما مهمترین کتابهای دینی زردشتی، جز زند اوستا، عبارتند از دینکرد، و بندهشن، و ارداویراف‌نامه.

دینکرد: یعنی کتاب اعمال و تکالیف دینی، بزرگتر و مفصلتر از کتابهای دیگر، و از نظر مطالب مهمترین آنهاست. این کتاب بزرگ که در حکم دانشنامه آئین زردشت است به طور ناقصی باقی مانده و اکنون شامل شش بخش است. دو بخش نخستین و آغاز بخش سوم نابود شده است. شاید این کتاب مجموعه نوشته‌های کهن‌تری باشد، اما آخرین تدوین آن به دو مؤلف نسبت داده شده: یکی آذر فریغ فرخزادان که مؤبد مؤبدان فارس در زمان خلافت مأمون عباسی بوده است. (۱۹۸-۲۱۸ هـ.) بخش اول دینکرد، که شامل منتخبی از نوشته‌های او بوده، پس از مرگش از میان رفته است. سپس این کتاب به دست دیگری از مؤبدان فارس به نام آذرباد امیدان افتاده و همین شخص است که باید مؤلف دینکرد موجود شناخته شود. تاریخ زندگی این مؤلف درست معلوم نیست. شاید بتوان او را همان آذرباد امیدان دانست که پسرش اسفندیار در حدود سال ۳۱۸ هـ. در گذشته است. در هر حال این نویسنده تألیف آذر فریغ را از نو تحریر و تکمیل کرده و جلد آخرین را بر آن افزوده است.

از بندهشن، که زند آگاهی نیز خوانده می‌شود دو تحریر باقی است. یکی بندهشن بزرگ (یا ایرانی) است که مفصل است و دیگری خلاصه آن که بندهشن هندی خوانده می‌شود و بر مبنای چند نسخه فراهم شده است. این کتاب که دومین مجموعه بزرگ ادبیات زردشتی است شاید چند تحریر داشته و در فاصله زمانی میان استیلای تازیان تا قرن ششم هجری تألیف و تدوین شده باشد. اما مهمترین تحریر اخیر آن متعلق به قرن سوم هجری است. این کتاب سه موضوع اساسی را در بر دارد: ۱) آفرینش جهان (۲) طبایع جانوران زمین (۳) تاریخ شاهان کیانی تا اسفندیار. بعضی از قسمتهای این کتاب ظاهراً ترجمه مستقیم از اوستاست زیرا

که در عبارتهای آن ساختمان نحوی زبان اوستائی دیده می‌شود.

ارداویرافنامه: موضوع این کتاب يك افسانه دینی است و خلاصه آن اینکه، پس از تاخت و تاز اسکندر، در آئین زردشت پراکندگی‌هایی پیش آمد و مؤبدان که می‌خواستند از اصول حقیقی دین آگاه شوند و به این آشفتگی پایان دهند در آتشکده «آذر فرنیغ» فارس گرد آمدند و بران شدند که کسی برود و از آن جهان خبری باز آورد، تا شکها از میان برود؛ و برای این کار یکی از پاکان و نیکان را که ارداویراف (یا ارداویراز) نام داشت برگزیدند. ارداویراف بیهشانه خورد و از خود بیخود شد و به جهان دیگر رفت و در بهشت و دوزخ سیر کرد و پس از چند روز به هوش باز آمد و از آن جهان و آئین درست آگاهی آورد.

رساله‌ها و کتابهای دیگر از این دسته عبارتند از: داستان دینیک، که مجموعه‌ای از قوانین و مسائل حقوقی دوره ساسانی است، و روایات پهلوی، و شکندگماییک و بیچار، یعنی گزارشی در رفع شبهه، و مینوی خرد، و گجستک ابالیش، و جاماسب نامک، و مانیکان یوشت فریان، و شایست نی شایست، و جز اینها.

ادبیات غیر دینی

اندرزنامه‌ها: نوشته‌های متعددی نیز به زبان پارسیک باقی است که موضوع آنها اخلاق و پند و اندرز و امثال و حکم است. بسیاری از این رساله‌ها شامل جمله‌ها و عبارتهای کوتاه مستقل است، اگرچه غالباً چندین جمله دنبال یکدیگر می‌آید و بر حسب معنی با یکدیگر می‌پیوندد. بعضی از این عبارتها و مثلها جنبه شاعرانه دارد و می‌توان گمان برد که اصل کهن‌تری به صورت شعر داشته است. بیشتر این حکمت‌ها به بزرگان و خردمندان و شاهان نسبت داده شده و از آن جمله قسمتی منسوب به یم (جمشید) است، قسمت دیگر منسوب است به «اوشنر داناك» از خردمندان عصر کیانی؛ اما قسمت بزرگی به دوره ساسانی نسبت دارد.

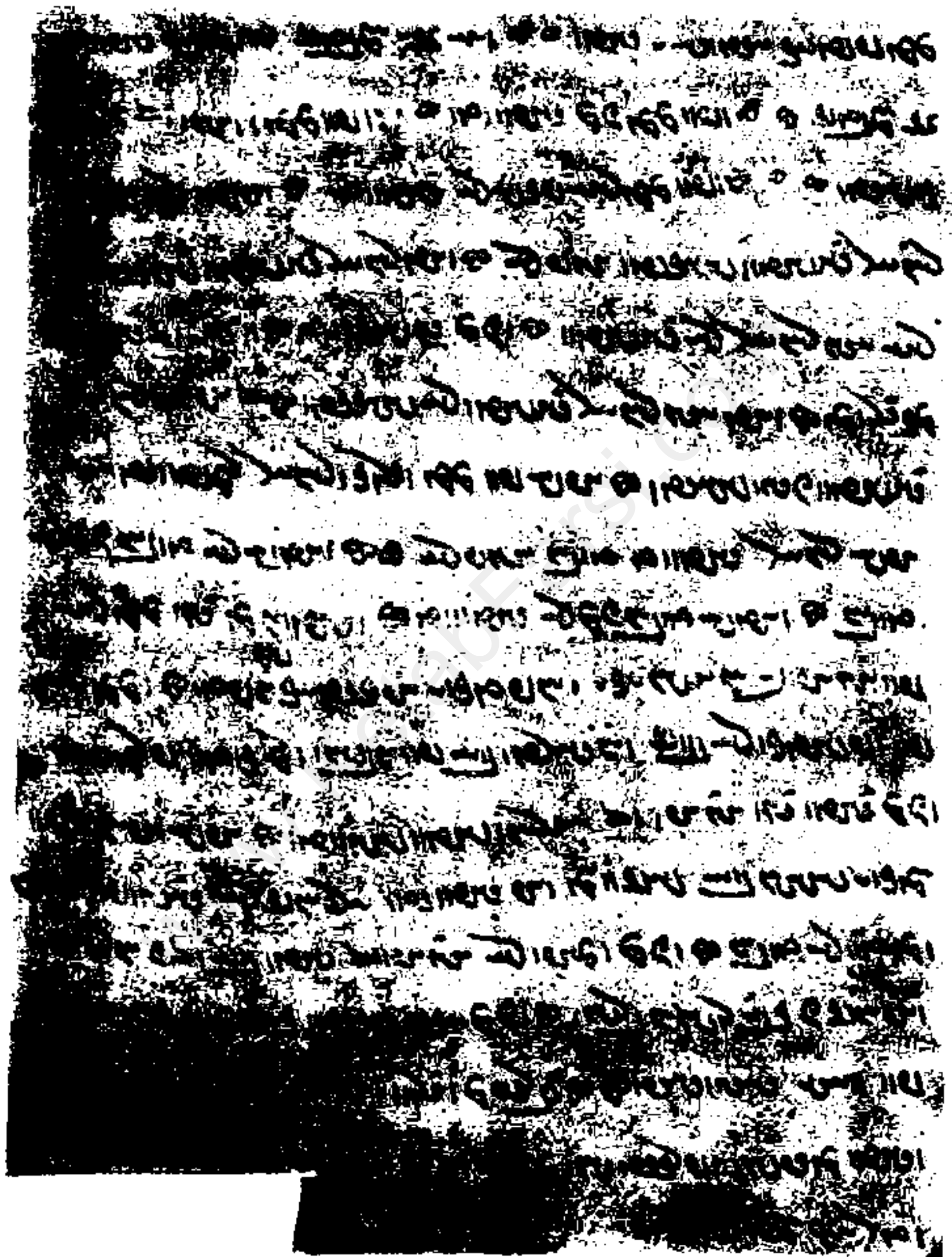
تاریخ و داستان: از این گونه کتابها و رساله‌ها آنچه باقی مانده نسبت به آثار

دینی کم است زیرا که علاقه دینی برای حفظ و نگهداری آنها کمتر بوده است. در آثار دوره اسلامی به نام بسیاری از کتابها برمی خوریم که از زبان پهلوی به عربی یا گاهی به فارسی ترجمه شده است و اصل آنها در دست نیست. از آن جمله کتاب معروف «کلیله و دمنه» را می توان ذکر کرد که عبدالله بن مقفع از پهلوی به عربی درآورده و اصل پهلوی آن از میان رفته است. دیگر داستان «ویس و رامین» که اصل آن شاید از دوره اشکانی بوده و از پهلوی به شعر فارسی ترجمه شده و از متن پهلوی آن نشانی نیست.

اما آنچه از این دست باقی است دو کتاب «ایاتکار زریران» و «کارنامک اردشیرپایکان» است. یادگار زریر داستان جنگ گشتاسب است با خیونان بی دین، بر سر تروبیج و قبول دین زردشت، که در آن زریر برادر گشتاسب با همه دلیرها کشته می شود. این کتاب که اصلی کهن تر داشته و ظاهراً منظوم بوده است نمونه خوبی است تا ریشه های شاهکار بزرگ ادبیات فارسی، یعنی شاهنامه فردوسی را در ادبیات ایران کهن نشان دهد. کارنامه اردشیر بابکان نیز داستانی تاریخی آمیخته با افسانه است درباره سرگذشت و جنگها و دلاوریهای بنیان گذار خاندان ساسانی، و بی شک اصل آن در اواسط همان دوران تألیف یافته، اگرچه نسخه موجود تحریر تازه تری از آن شمرده می شود.

مطالب این هر دو کتاب را در «خدای نامه» هائی که در عصر ساسانی تدوین شد گنجانده بودند و از آنجا به شاهنامه فردوسی راه یافته است.

آثار ادبی دیگر: بعضی رساله ها نیز به زبان پارسیک در دست است که جنبه ادبی محض دارد، و از آن جمله منظومه «درخت آسوریک» را باید یاد کرد که شرح مناظره ای است میان نخل و بز بر سر آنکه کدام يك سودمندترند. دیگر رساله «خسرو کوانان اربدك» یعنی خسرو پسر قباد و پیشخدمت او، که در آن از بهترین لذایذ انسان گفتگو می شود. و از این دست «ماتیگان چترنگ» یعنی داستان شطرنج و کتاب «شهرستانهای ایران» و کتاب «فرهنگ پهلویك» که در فصل دیگر از آن یاد خواهیم کرد.



(صفحه‌ای از بخش پنجم دینکرد. نسخه مضبوط در کهنهاگ)

نقل حروف پهلوی به حروف فارسی

(کلماتی که با حروف سیاه چاپ شده آرامی است که هنگام خواندن معادل پهلوی آنها را تلفظ می کرده اند.)

- ۱) [من] مه پیتاک ایتیه ی یزدت و ای زک ی هم بتیک و من ایک یاتونت
- ۲) زک هم بتیک . و پون مه چم یاتونت. و پون مه وهان عل گومیچشن
- ۳) کوشیت. و پون مه رای پیش لا یاتونت. و یزدت اله هم بتیک
- ۴) لاوخل داشتن شاییت ایاب لا، حت لاوخل داشتن شاییت مه
- ۵) رای ادین لاوخل لا داشت. و چم بین شبکونیدی و وزند عل دامان چم
- ۶) مکبلونیدی. حت ادین لاوخل داشتن لا شاییت اهل ایدوم لاوخل
- ۷) داشتن چیگون شاییت. ایش پون مه نیروک لاوخل لمیتونت
- ۸) ایش لاوخل یاتونتن توبان ایاب لا وحتش لا توبان چم لا
- ۹) توبان حتش توبان چم لا یاتونیت. و یزدت ذنه دین مه رای
- ۱۰) پون ادواج ی اناشناک ی نهفتک ی اپتاک شم گوفت. مه رای
- ۱۱) پون یشتنک لا بوندک هنگارت برا پون گوبشن ورم کرتن پلموت
- ۱۲) و چم یزدت دین ایواج عل ایران شتر شدرویت ایش اپاریک پون
- ۱۳) آموک ی شدیان برا شبکونیدی. اب [اریکان] یزدت پون ارزائیک

لایصونیت ایابش

- ۱۴) نموتن لا توبان. چم نماز لا ایواج عل یزدت برا عل چ هولشیت
- ۱۵) و اپاریک چ کمی روشنان برشن. چم ادیبهست کوستیک سعیتونتن
- ۱۶) پون و ناس یصونیت. و برسوم و درون و اپاریک یزشن مه رای
- ۱۷) و یزدت من یزشن و یرسشن مه سوت. و تن امت یمیتونت مه رای ریمن
- ۱۸) تر ایک امت زیندک

این متن چنین خوانده می شده است:

- ۱) [از] چه پیداگ هستیه ی یزدادو آن ی بدیک از کومد

- (۲) آن هم بدیک. اود پد چه چم مد. اود پد چه ویهان ا گومیزشن
- (۳) کوشد. پد چه رای پیش نه مد اود یزد اوی هم بدیک
- (۴) ابازداشتن شاید ایاب نه. اگر اباز داشتن شاید چه
- (۵) رای اگ اباز نه داشت. چم اندرهشت. اود وزند ا دامان چم
- (۶) پذیرفت. اود اگر اگ اباز داشتن نه شاید پس اقدام باز
- (۷) داشتن چه اون شاید. اوش پد چه نیروگ اباز افکند
- (۸) اوش اباز مدن توان ایاب نه. اود اگرش نه توان چم نه
- (۹) توان؟ اگرش توان چم نه آید. اود یزد این دین چه رای
- (۱۰) پد اوازی اناشناگ! نهفتک! ابستاگ (اوستاگ) نام گفت. اود چه رای
- (۱۱) پد نپشتک نه بوندک هنگارد به پد گوشن ورم کردن فرمود
- (۱۲) اود چم یزد دین اواز ا ایران شهر فرستاد اوش اباریک پد
- (۱۳) آموگ! دیوان بهشت. اب[باریکان] یزد پد ارزانیک نه دارد ایابش
- (۱۴) نمودن نه توان. چم نماز نه اواز ایزد به اچ خورشید
- (۱۵) اود اباریک چ وس روشنان برشن: چم آبهو بیست کوستیک رفتن
- (۱۶) پد وناه داریهید. اود برسوم اود درون اود اباریک یزشن چه رای؟
- (۱۷) اود یزد از یزشن اود پرستش چه سود. اود تن کا مرد چه رای ریمن
- (۱۸) ترکو کازیندگ

ترجمه متن پارسیک به فارسی جدید

هستی ایزد و آن هماورد از چه پیداست؟

آن هماورد از کجا آمد؟

چرا آمد؟

به چه چم (علت) در جهان آمیختگی می ستیزد؟

چرا بیشتر نیامد؟

ایزد می تواند آن هماورد را باز دارد یا نه، اگر می تواند پس چرا باز نداشت؟

چرا او را رها کرد؟ و گزند به مخلوق چرا پذیرفت؟ و اگر او را بازداشتن نمی-
توانست سرانجام چگونه خواهد توانست؟
او را به چه نیروئی باز می افکند (می راند)؟
می تواند باز آید یا نه؟

اگر نمی تواند چرا نمی تواند، اگر می تواند چرا نمی آید؟
ایزد چرا این دین به زبانی ناشناس و نهفته که اوستا نام دارد گفت؟
چرا به نوشته کامل نکرد. بلکه فرمود به گفتار از بر کنند؟
چرا ایزد دین را تنها به ایران شهر فرستاد و دیگران را به آموزش دیوان فروهشت؟
دیگران را به اوزانی نمی دارد یا ایشان را نمودن نمی تواند؟
چرا باید نه تنها به ایزد بلکه به خورشید و بسیار روشنان دیگر نیز نماز برد؟
چرا بدون کستی رفتن را گناه می دارند؟
برسم و درون و دیگر یزشن چرا؟
ایزد را از یزشن و پرستش چه سود؟
نن چون مرد چرا ریمن تر (پلیدتر) از زمان زندگی است؟

آثار مانوی به زبان پارسیک

نوشته‌هایی که از آثار مانویان در ویرانه‌های شهر طرفان (ترکستان چین)
پیدا شده به سه زبان ایرانی میانه است: یکی سفدی که زبان جاری ساکنان آن
سرزمین بوده، دیگر پارسیک و سوم پهلوانیک؛ که این دو، زبان دینی پیروان مانوی
شمرده می شده است.

یکی از آثار مانوی که عنوان آن را از روی نوشته‌های مورخان اسلامی
می شناسیم کتاب شاپورگان (شاپرقان) است که برای تبلیغ و دعوت شاپور اول
ساسانی به دین جدید خود تألیف کرده بود. در کشفیات طرفان قطعاتی از این

(۹) در میان این اوراق يك قطعه كوچك به زبان باختری یا بلخی و چند نوشته نیز به زبان فارسی جدید وجود دارد.

کتاب به دست آمده که به زبان پارسیک است و کسانی که در آنها مطالعه و تحقیق کرده‌اند ابهام و پیچیدگی عبارات آن را بر این نکته حمل می‌کنند که متن پارسیک از روی یک گویش آرامی که زبان زادگاه مانی بوده ترجمه شده، یا اگر نویسنده در اصل مطالب را به پارسی میانه نوشته باشد در این زبان دست نداشته است.

دیگر از آثار معروف مانی کتابی است که در نوشته‌های مورخان بعد از اسلام عنوان آن «انگلیون» ثبت شده، و این لفظی یونانی است به معنی «بشارت» که با کلمه «انجیل» یکی است. از این کتاب نیز قطعاتی به زبان پارسیک کشف شده است.

ورقهای دیگری از مجموعه نامه‌های دعوت مانی است که شاید عنوان آن «دیوان» بوده است. بعضی ورقهای بی‌عنوان نیز هست که دعا‌های دین مانی را در بردارد و از روی متن سفدی می‌توان حدس زد که نام این مجموعه

نمونه‌ای از نوشته‌های مانوی

ترجمه متن مقابل

بر سال ۵۴۶ از بن‌زایش فرشته روشنی ... نون بر سال کسه بر شد
به کردگاری و بر سال ۱۶۲ از بر شدن مساری شاد اورمزد نکوکار
که آغازید این سرودنامه پراز سخنان زنده و سرودهای خوش.

نمونه‌ای از نوشته‌های مانوی

«وزرگان آفریوان» یعنی «نیایش بزرگان» بوده؛ این دعاها از آثار خود مانی است که اجزائی از آنها به زبانهای پهلوانیک و پارسیک و سفدی باقی است. آخرین نوشته‌ها، از حیث زمان، مقدمه‌ای بر کتاب ادعیه و اوراد مانی است به زبان پارسی میانه که در قره‌شهر میان سالهای ۲۱۵ و ۲۱۸ هجری نگارش یافته،

و این متن را سفدیان نوشته‌اند و یکی دو صورت پهلوانیک و فارسی جدید از آن باقی است.

متن‌های مانوی به زبان پارسیک هنوز از نظر صرف و نحو مورد مطالعه دقیق واقع نشده و در تحقیق دستور این زبان کار اساسی انجام نگرفته است. آثار مانوی، به زبانهای پهلوانیک و پارسیک، همه به خط خاص مانوی است که در صفحات دیگر درباره آن گفتگو خواهیم کرد.

آثار مسیحی به زبان پارسیک

شاید تنها اثر ادبی مذهبی که به زبان پارسی میانه نوشته شده و به دو دین زردشتی و مانوی تعلق ندارد ترجمه قطعاتی از مزامیر داود باشد که به خط پهلوی است و در طرفان کشف شده است. این قطعات نشان می‌دهد که مسیحیان ایرانی در آثار مذهبی خود خط پهلوی را نیز به کار می‌برده‌اند.

نمونه فارسی میانه زبوری



ترجمه به فارسی

با بندهات آنسان (رفتار) کن کت رحم و مروت است. و مرا اندرز آموز. بنده نوام. آگاهم کن تا آگاه بگردم.

(۲) زبان سفدی

ولایت سفد یکی از استانهای شاهنشاهی هخامنشی واقع در شمال شرقی سرزمین ایران بوده که شهر سمرقند مرکز و پایتخت آن شمرده می‌شده است. نام این استان در سنگنوشته‌های داریوش به صورت «سغد» و نام مردم آن در نوشته‌های مورخان و جغرافی نویسان یونانی به صورت «سغدیی» یاد شده است. در نقشهای تخت

جمشید صورت نماینده این ولایت هست که ریشی دراز و شلواری بلند و گشاد و جامه‌های دوخته در بردارد. در اوستا نیز کلمه «سُغَدَه» به معنی نام همین ولایت و ساکنان آن، و کلمه «سُغَدوش تی ن» به معنی «جایگاه سفدیان» آمده اما وصفی درباره آن یاد نشده، جز اینکه بلای ملخ بر آن فروریخته است.

جغرافیایان نوین اسلامی نیز در قرن چهارم از زبان مردم این ولایت یاد کرده‌اند؛ مقدسی می‌نویسد: سفدیان زبانی جداگانه دارند که زبان روستاهای بخارا به آن نزدیک است و این زبان کاملاً جداگانه‌ای است. اصطخری نیز نوشته است: زبان مردم بخارا همان زبان صغد است جز اینکه در بعضی حرفها تفاوت دارد.

آگاهی دیگری که از زبان سفدی داشتیم از روی نوشته‌های ابوریحان بیرونی، دانشمند بزرگ در اوایل قرن پنجم بود که در کتابهای خود، از جمله کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، نام ماههای سال را در زبان سفدی ثبت کرده، و درباره آن قوم می‌نویسد: «اینان مغان ماوراءالنهر اند. آغاز سالشان و آن ماه اول ایشان از ششم روز فروردینماه است، و آنکه پیوسته بر نظام خویش روند تا به آخر سال.»

میان اوراقی که در آغاز قرن بیستم در ترکستان چین کشف شد اسناد متعددی نیز به زبانی ناشناخته وجود داشت که به خطوط مختلف نوشته شده بود. از همان آغاز اهل تحقیق دریافتند که با یکی از زبانهای ایرانی سروکار دارند. اما تشخیص درست آن چند سالی طول کشید. یکی از وسایل بازشناختن این زبان مقایسه نام بعضی از ماههای سال بود، چنانکه در بعضی از اوراق مزبور وجود داشت، با کلماتی که ابوریحان بیرونی از نام ماههای سفدیان ثبت کرده است.

يك سنگنوشته سه زبانی نیز، به ترکی باستان و چینی و يك زبان دیگر، در ویرانه‌های قره بلغمون پایتخت قدیم اوینغورها (مغولستان شمالی) به دست آمده بود که بعد معلوم شد زبان سومی همان است که در بعضی اوراق مکشوف در ترکستان چین نیز به کار رفته است.

همه این اسناد در سرزمینهایی دور از خاک اصلی سفد کشف شده بود. اما

در حدود سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳ میلادی در ویرانه قلعه‌ای بر کوه مغ (نزدیک دهکده خیرآباد - ناحیه زحمت آباد تاجیکستان) در ۱۲۰ کیلومتری سمرقند مجموعه‌ای از نوشته‌ها که روی چرم و کاغذ چینی و چوب نوشته شده بود به دست آمد. بسیاری از این نوشته‌ها با نام «دیواشتیج» شاه سفد و شهریار سمرقند مربوط است و او، که نامش را در منابع عربی نیز می‌توان یافت، همان کسی است که مدتی در مقابل هجوم تازیان پایداری می‌کرد.

تمامی این اسناد - جز يك نوشته عربی و سه نوشته چینی - به زبان سفدی و به همان خط اسنادی است که در ترکستان چین کشف شده بود. در این مجموعه نامه‌هایی از طرف دیواشتیج به عنوان کسان دیگر و نامه‌هایی خطاب به دیواشتیج، و یادداشتهای بازرگانی، و گاهنامه سفدی و مطالب دیگر وجود دارد.

در نقاط مختلف آسیای میانه و ماوراءالنهر، از جمله در شهر مرو و ویرانه‌های شهرک باستانی پنجیکت نیز سکه‌های متعدد از شاهان و امیران سفد، از قرن پنجم تا آغاز قرن نهم میلادی به دست آمده که روی آنچه قدیمتر است نوشته سفدی همراه نوشته پهلوی، و عبارت پهلوی تقلیدی از سکه‌های ساسانی است. در سکه‌های آخرین به جای پهلوی عبارت عربی آمده است.

پاره‌های سفالینه‌ای نیز در مرو و نقاط دیگر کشف شده که روی آنها نوشته‌هایی به خط سفدی است؛ و همچنین بسیاری ظرفهای فلزی با نوشته سفدی از جاهای مختلف به دست آمده است.

از مجموع این نوشته‌ها به خوبی می‌توان دریافت که مردم سرزمین سفد دارای فرهنگ درخشانی بوده‌اند و در تمدن نیز پیش‌رفته بودند. بازرگانان و جهانگردان این ولایت تا مغولستان و چین سفر می‌کردند. قسمتی از نوشته‌های سفدی مربوط به دین بودائی و قسمتی دیگر مربوط به آئین مانوی است. سفدیان مانوی تبلیغ‌کننده این آئین تا نقاط دوردست مشرق آسیا بوده‌اند.

گذشته ازین، قطعات ادبی زیبای آثار بازمانده زبان سفدی می‌توان یافت که رابطه نزدیک فرهنگ این قوم را با اقوام دیگر ایرانی نشان می‌دهد، از آن

جمله قطعانی از داستان رستم است و قسمتهائی از کتاب کلیله و دمنه مانند داستان «بازرگان و مزدوری که مر و ارید می سفت» و «سه ماهی» و «روباه و میمون» که به زبان سفدی باقی است.

قطعه ذیل ترجمه یکی از منتهای سفدی است که قسمتی از داستان رستم است:

جنگ رستم با دیوان

«رستم همچنان تا دروازه شهر ایشان را دنبال کرد. بسیاری پایمال او شدند و مردند. هزاران تن (گریزان) شدند. چون به شهر درآمدند دروازه‌ها را بستند. رستم با فرو شکوه بازگشت به مرغزاری خرم رسید. ایستاد، زمین از اسب خود برداشت و او را به چرا رها کرد. سلاح از خود برگرفت. خورد و سیر شد و سلاح گسترده، و آرمید و بنخفت. دیوان بگروه رفتند... و به یکدیگر گفتند: چه بلای بزرگ و تنگ بزرگ بر ماست که از یکه سواری شهر بند شده‌ایم. باید یا بمیریم و نابود شویم یا از شاهان کین بجوئیم. دیوان آماده کار شدند. آنان که بیشتر (۹) بودند... سلاحهای بزرگ و سنگین. به سختی و کوفتن‌های استوار دروازه‌های شهر را گشودند. دیوان بسیار... بسیار بر ارا به سوار، بسیار بر پیلان، بسیار بر... بسیار برگرازان، بسیار بر روباهان، بسیار بر سگان، بسیار بر هاران و سوسماران، بسیار پیاده، بسیاری پیران چون کرکسان، و همچنین (۹) بسیاری وارونه می رفتند، سرنگون و پا برفراز... زحانی دراز. باران انگیختند و برف و نگرگ و رعد سترگه. می-غریدند و آتش و شرار و دود می دمیدند. در جستجوی رستم دلیر برآمدند. رخش آتش دم آمد و رستم را بیدار کرد. رستم از خواب برآمد و زود بر بیان پوشید. ترکش بر بست و بر رخش سوار شد، و بر دیوان تاخت. چون رستم سپاه دیوان را از دور دید با رخش گفت: اندکی بیم کن...»

نمونه نوشته سغدی از اکتشافات در کوه مغ



ترجمه نمونه سغدی

- | | |
|-------------------------------|---------------------------------------|
| (۱) خداوند پنج ^{۱۰} | (۶) و گرفت حسابدار (؟) |
| (۲) دیواشیج را | (۷) از فرماندار |
| (۳) هشت سال است ^{۱۱} | (۸) اوت ^{۱۲} ۲۳ |
| (۴) ماه نیسان ^{۱۲} | (۹) پوست و نیز واریاک ^{۱۵} . |
| (۵) روز خور روز ^{۱۳} | |

- (۱۰) ناحیه‌ای که پنجیکت شهر مهم آن بوده است.
- (۱۱) یعنی هشت سال است که حکومت می‌کند؛ اکنون که این سند نوشته می‌شود هشتمین سال حکومت اوست.
- (۱۲) سومین ماه بنابر تقویم سغدی.
- (۱۳) یازدهمین روز بنابر تقویم سغدی.
- (۱۴) نام خاص.
- (۱۵) نوعی پوست پرداخته که با جرم فرق داشته است.

۳) زبان خوارزمی

زبان خوارزمی را تنها از روی کلمات و جمله‌هایی که در متن یا حاشیه کتابهای عربی ثبت شده است و به خط «عربی - فارسی» است می‌شناسیم و متن مستقلی از این زبان در دست نداریم. خوارزمی زبان متداول ولایت خوارزم بوده است. ابوریحان بیرونی که از مردم همین ولایت بوده یکی از فصلهای کتاب الآثار الباقیه عن القرون - الغالیه را به ذکر جشنها و گاهنامه خوارزمیان اختصاص داده است. در این فصل نام روزهای هفته و ماهها و صور فلکی و جشنها به زبان خوارزمی ضبط شده است. در کتابهای تاریخی و جغرافیائی مؤلفان عربی نیز بعضی کلمات خوارزمی نقل شده و در يك كتاب فقه به زبان عربی که در قرن ششم تألیف یافته مقداری لغات و جمله‌ها و گاهی عبارتهای خوارزمی وجود دارد. به این کتاب لغت نامه‌ای پیوسته است که لغات خوارزمی متن کتاب را در آن به فارسی یا عربی معنی کرده‌اند. در این مجموعه نزدیک به ۳۰۰۰ لغت خوارزمی که (قسمتی از آنها مکرر است) وجود دارد.

در سالهای اخیر نسخه‌ای از کتاب معروف مقدمة الادب زمخشری به زبان خوارزمی (یعنی زبان مادری مؤلف) به دست آمده که حاوی تعداد کثیری از لغات این زبان است.

آثاری که از زبان خوارزمی یافت شده همه به خط «عربی - فارسی» و مکتوب در قرون بعد از اسلام است. اما زبانی که در این نوشته‌ها به کار رفته، از نظر مراحل تحول و تکامل زبان، باید در ردیف زبانهای ایرانی میانه شمرده شود.

از این زبان که خاص این ناحیه بوده مورخان و جغرافیانویسان اسلامی تا چند قرن بعد از اسلام ذکر کرده‌اند. اصطخری^{۱۶} می‌نویسد: زبان ایشان زبان مفردی است و در خراسان هیچ شهری متکلم به زبان ایشان نیست. ابن حوقل^{۱۷} نیز همین نکته را، شاید به نقل از اصطخری، قید کرده است.

۱۶) المسالك و الممالك، ص ۳۵۴.

۱۷) صورة الارض، ص ۳۹۸.

نمونه‌ای از زبان خوارزمی

اَهْدِيْبَ اَهْدِيْبَ عَاهِيْبَسِيْ
وَاحِدِ اِنَانِ بِلَانِهْ اَزْلَعَهْ خَمْسَهْ مِيْ
سَمْعَهْ بِلَانِهْ يَسْعَهْ عَمْرَهْ اَحَدِ عَسِيْر
اَمَّا عَسِيْرٌ بِلَانِهْ عَسِيْرٌ اَرْبَعَهْ عَسِيْرٌ خَمْسَهْ
عَسِيْرٌ يَتَمُّ عَسِيْرٌ سَبْعَهْ عَسِيْرٌ اَسْمَعِيْرٌ

صفحه‌ای از «ترجمه مقدسه الادب بالخوارزمية، للعلامة محمود بن عمر الزمخشري»
چاپ استانبول ۱۹۵۱

کلمات خوارزمی این صفحه (از سطر ۲) باید چنین خوانده شود:

ايو = يك	ادو = دو	شی = سه	نخفار = چهار	پنخ = پنج
اخ = شش	اقد = هفت	اشت = هشت	شاذ = نه	ذیس = ده
ایوندیس = یازده	اذواس = دوازده	هردیس = سیزده	شوردیس = چهارده	
پنص = پانزده	اخردیس = شانزده	اقلدیس = هفده	اشتذیس = هجده	

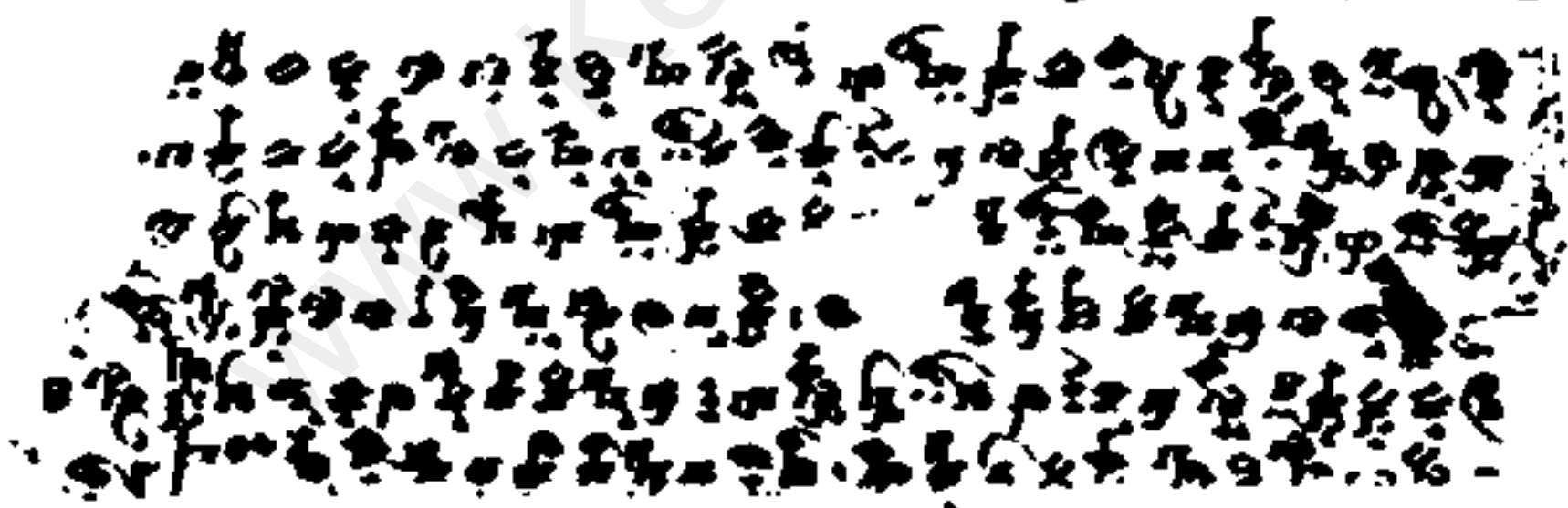
(۴) زبان ختنی

ختنی یکی دیگر از زبانهای گروه شرقی ایرانی میانه است که در کشور ختن و جنوب شرقی کاشغر به آن سخن می‌گفته‌اند و آثار فراوانی از آن باقی است. گویش

دیگری از این زبان در ناحیهٔ تمشوق در شمال شرقی کاشغر متداول بوده، اما از این يك اسناد بسیاری نیست و آنچه به دست آمده هنوز درست خوانده نشده است.

قسمتی از آثار زبان ختنی که نیز در اکتشافات ترکستان یافت شده مربوط به آئین بودائی و بعضی ورقهای دیگر اسناد بازرگانی و اقتصادی است. این نوشته‌ها به خط «برهمائی» است و زبانی که در آنها به کار آمده حالات مختلفی را از لحاظ مراحل تطور و تحول زبانهای ایرانی شرقی نشان می‌دهد، خط این اسناد مصوتها را نیز ثبت می‌کند، اما شیوهٔ کتابت همه‌جا یکسان نیست و بعضی موارد غریب و ناهنجار در آنها هست که باید مورد تعبیر واقع شود. در واژگان این زبان لغاتی که از زبانهای پراکریت اقتباس شده وجود دارد.

زبان ختنی در دو حالت متفاوت و مشخص شناخته شده است: یکی کهنه و دیگری به نسبت نوتر. ختنی کهن زبانی تصریفی و ساختمان آن نزدیک به زبانهای باستانی است که در آن هفت حالت صرف نام وجود دارد و در صرف فعل دارای مقوله‌های متعدد و گوناگون است. شیوهٔ تلفظ واکهای این زبان را از روی حروف براهمی هندی به دشواری می‌توان باز دانست.



ختنی (خط برهمائی)

[کتابخانهٔ دیوان هند]

در ختنی نو حالات صرف نام بسیار تقلیل یافته و در دستگام واکها نیز تغییرات فراوان روی داده است. ترجمهٔ یکی از نوشته‌های ختنی کهن چنین است:

بهار آمد. زمین را گرمی آمد. گل‌های رنگارنگ بر درختان شکفتند. بیچکها غنچه آوردند. شاخه‌های آنها از باد می‌جنبید، نسیم از درختان بوی

شیرین می آورد. آبگیرهای نیلوفر و چشمه‌سارها و مردابها و تپه‌ها همه شکفته‌اند. مرغان نغمه‌های دل‌ویز سر داده‌اند. آبها از چشمه برچمنزار روان است. روزها ابری است، اما زندگان سخت گرم‌اند.»

و اینک ترجمه قطعه‌ای از ختنی نو که ایبانی از داستان شاهزاده «سوذن» و نامزد پریزاد او «منوهر» است که در دست صیاد گرفتار آمده است:

«شاهزاده سوذن» با همراهان به شکار بیرون رفت، با دلی شادان بر ارابه درخشان خویش. فریاد هر اسناک زنی شنید. در دل اندیشید: «کیست که اینجا زاری می‌کند؟»

(۵) زبان طخاری

طخارستان نامی است که از قدیمترین زمان بر یکی از شرقی‌ترین ولایت‌های ایرانی نشین اطلاق می‌شده که هم مرز استانهای غربی چین بوده است. زبانی که اکنون «طخاری» خوانده می‌شود یکی از زبانهای ایرانی است که در قرنهای دوم و سوم هجری در ولایت مزبور که اکنون ترکستان چین خوانده می‌شود رواج داشته و با زبان ختنی پیوند نزدیک دارد؛ چنانکه بعضی از دانشمندان آن را شعبه‌ای از ختنی دانسته‌اند و در هر حال این هر دو را باید از دسته سکائی میانه دانست.

قبایل سکائی و طخاری و خیونان که در آغاز قرن دوم میلادی به آسیای میانه و افغانستان کنونی نفوذ کردند ایرانی‌زبان بودند و این معنی بر اثر اکتشافات باستان‌شناسی که در چند دهه‌الهی اخیر در نواحی مزبور انجام گرفته تأیید شده است. اسناد مکشوف به این زبان به خطی منشعب از یونانی نوشته شده و عبارتند از سکه‌ها و مهرهای شاهان هپتالی (هیاطله مورخان اسلامی) و چند نوشته مختصر که بعضی از آنها مربوط به دوران شاهان کوشانی است. برای آنکه این زبان با زبان تخاری که یکی از زبانهای مستقل هند و اروپایی بوده است (ص ۱۲۵) اشتباه نشود بعضی از دانشمندان پیشنهاد کرده‌اند که این یک «زبان بلخی» خوانده شود.

گروههای ایرانی میانه

زبانهای ایرانی میانه را از نظر نزدیکی و مشابهت خصوصیات ساختمان به دو گروه غربی و شرقی تقسیم باید کرد که هر گروه دارای شاخههایی است. از این قرار:

شاخه شمالی: پهلوانیک	گروه غربی (پهلوی)
شاخه جنوبی: پارسیک	
شاخه شمالی: سفدی، خوارزمی	گروه شرقی
شاخه جنوبی: سکائی میانه: ختنی، طخاری	



نقش و نوشته اردشیر بابکان در نقش رستم.

خط و ساختمان زبان پهلوی

خط پهلوی - هوزوارش - واکها -
 ساختمان اسم - ساختمان فعل - صفت
 فاعلی و مفعولی - جمله

(۱) خط

پس از دوران شاهنشاهی هخامنشی برای نوشتن زبانهای ایرانی میانه خطهایی در ایران به کار رفت که همه از اصل «خط آرامی» مشتق و منشعب شده بود. خط آرامی در دوره هخامنشی نیز متداول بوده و برای مکاتبات دولتی و اداری به کار می‌رفته است. یک سنگنوشته در تخت جمشید که به خط آرامی است و به سبب خرابی هنوز درست خوانده نشده، یا خواندنی نیست، رواج این خط را در دوران مزبور ثابت می‌کند. نوشته‌های روی پایروس که بدست آمده، و متعلق و مربوط است به فرمانروایی شهربانان ایرانی در مصر در زمان هخامنشیان، نیز مؤید این نظر است.

خط میخی که در سنگنوشته‌های شاهنشاهان هخامنشی به کار می‌رفت برای نوشتن نامه‌ها و مکاتبات اداری متناسب و آسان نبود. به این سبب از همان دوره خط آرامی، که سابقه رواج در قلمرو هخامنشی داشت، مورد استفاده قرار گرفت. اما هنوز بیقین نمی‌توان گفت که خط مزبور در امور زندگی عادی نیز رایج بوده است.

در دوره سلوکیان بطبع نوشته‌ها به زبان و خط یونانی بود و پس از روی کار آمدن خاندان شاهنشاهی اشکانی تا چندی همین خط و زبان به کار می‌رفت و روی سکه‌ها، چنانکه دیدیم، نام و القاب شاهان اشکانی به خط یونانی نوشته می‌شد. اما همین که سلطه این فرمانروایان ایرانی پا برجا شد برای نوشتن اسناد رسمی خط خاصی مورد استعمال قرار گرفت که از خط آرامی ریشه گرفته بود. این خط، که قدیمترین سند بازیافته آن قبالة اورامان متعلق به قرن اول پیش از میلاد است، به نسبت با قومی که فرمانروا بودند «پهلوی» خوانده شد و سپس این لفظ، به زبان آن قوم نیز اطلاق شد و در دوره شاهنشاهی ساسانی همین خط، با اندک تفاوتی، به کار رفت؛ و از اینجاست که به آثار زبان بازمانده از این دوران نیز اصطلاح «پهلوی» اطلاق می‌شود.

هیچ سندی در دست نداریم تا از روی آن بتوان گفت که خط آرامی در چه زمانی و به دست چه کسانی تحول یافته و به خط پهلوی منتهی شده است. این قدر می‌توان دانست که این تحول به تدریج انجام گرفته و کار يك یا چند تن نبوده است، زیرا که در این صورت انواع گوناگون در نوشتن کلمه واحد، یا صورتهای مختلف برای هر حرف به وجود نمی‌آمد.

در هر حال از میانه دوران اشکانی خط پهلوی به عنوان خط ملی ایرانی، در مقابل خطهای دیگر مانند یونانی و برهمنی، شناخته شده بود و به همین سبب ساسانیان نیز آن را نگهداشتند و ادامه دادند. خط پهلوی را می‌توان شامل سه نوع دانست:

- ۱) پهلوی شمال شرقی که خط قوم پرتوی یا اشکانی بوده و بیشتر روی سکه‌ها و مهرهای شاهان این خاندان دیده می‌شود.
- ۲) پهلوی جنوب غربی (خط پارسی میانه) یا خط ساسانی که دو صورت داشته: یکی خط کتیبه‌ها، یعنی خطی که در سنگنوشته و سکه به کار می‌رفته. دیگر خط تحریری که نامه و کتاب را با آن می‌نوشته‌اند.
- ۳) خط پهلوی شرقی که تنها صورت تحریری از آن در دست است و در

نوشتن بعضی از زبانهای شرقی ایرانی میانه استعمال شده است.

مورخان اسلامی درباره انواع خطهای متداول در دوره ساسانی مطالبی ذکر کرده‌اند. حمزه اصفهانی از قول محمد مؤید معروف به ابوجعفر متوکل می نویسد: «خط فارسی گوناگون است و هفت نوع دارد، و گفته‌اند که ایرانیان در روزگار فرمانروائی خود انواع مقاصد خویش را به هفت نوع خط می نوشته‌اند که نام آنها: رم دفیره، گشته دفیره، نیم گشته دفیره، فرورده دفیره، رازد فیره، دین دفیره، و سف دفیره بوده است.

اما معنی «رم دفیره» خط عام است، و معنی «گشته دفیره» خط دیگرگون شده؛ معنی «نیم گشته دفیره» خطی است که نیمی از آن دیگرگون شده باشد؛ و معنی «فرورده دفیره» خط فرمان و نامه است؛ و معنی «راز دفیره» خط اسرار و ترجمه‌هاست؛ و «دین دفیره» خط دینی است که به آن قرآن خود و نوشته‌های شرعی دین خود را می نوشتند؛ و معنی «وسف دفیره» مجموعه خطوط است که خطی بود شامل لغات ملت‌های اذ رومی و قبطی و بربری و هندی و چینی و ترکی و ببطی و عربی»^۱

ابن‌الندیم نیز خطهای معمول در ایران باستان را هفت نوع دانسته که از قول ابن‌المقفع نقل می کند. از آن جمله «دیش دفیریه» است که شاید همان «وسف دفیره» در نوشته حمزه باشد و می گوید که «آن سیصد و شصت و پنج حرف است که کتابهای فراست و زجر (یعنی تفأل و تطیر) و خریر آب و طنین گوش و اشاره‌های چشم و ایماء و چشمک و آنچه بدین ماند با آن نوشته می شود.»



درباره «خط گشته» که آن را «کستیج» ثبت کرده می گوید: «آن بیست و هشت حرف است که بدان عهدنامه‌ها و پیمانها و اقطاعات را می نوشتند و نقش مهرهای شاهان پارس و طراز جامه و فرش و سکه و دینار و درهم به این خط بود.»
خط «نیم گشته» را «نیم کستیج» نوشته و آن را نیز شامل بیست و هشت حرف دانسته که کتابهای پزشکی و فلسفه را به آن می نوشته‌اند.

(۱) التنبیه علی حدوث التصحیف، چاپ بغداد، ۱۳۸۷ هـ. ص ۶۴-۶۵.

به جای «رم دفیره» دو اصطلاح «نامه دیریه» و «هام دیریه» را آورده و می‌گوید این خطی بود که همه طبقات جز پادشاهان به کار می‌بردند و همچنانکه بر زبان می‌گذشت نوشته می‌شد و نقطه نداشت؛ و بعضی از نوشته‌های این خط به لغت سریانی قدیم - یعنی زبان مردم بابل - نوشته شده به فارسی خوانده می‌شد، و شماره حرفهای آن سی و سه بود.

خط «راز دفیره» را که به صورت «راز سهریه» در نسخه‌های آن کتاب مکتوب است، چنین تعریف کرده که «پادشاهان رازها و اسرار خود را در روابط با ملت‌های دیگر به آن خط می‌نوشتند و شماره حرفهای آن چهل بود و هر صوت و حرفی شکلی خاص داشت و از لغات ببطی در آن چیزی نبود.»

علاوه بر اینها از خط «راس سهریه» نام می‌برد و درباره آن می‌نویسد که علم منطق و فلسفه را بدان می‌نوشتند و آن شامل بیست و چهار حرف بوده و نقطه داشته و ما آن را ندیده‌ایم. درباره «دین دفیره» نیز می‌گوید که خط دینی است و اوستا را بدان می‌نوشتند.

سپس می‌گوید: «نوعی دیگر از خط بود که آن را جدا یا پیوسته می‌نوشتند و «زوارش» می‌نامیدند. این زوارش‌ها قریب هزار کلمه بود و آنها را، برای باز شناختن لغت‌های متشابه از یکدیگر، اختیار کرده بودند. مثلاً کسی که می‌خواست بنویسد «گوشت» می‌نوشت «بسرا» و می‌خواند «گوشت» به این شکل:  و اگر می‌خواست بنویسد «نان» می‌نوشت «لخما» و می‌خواند «نان» به این شکل:  و هر چه می‌خواستند به این صورت می‌نوشتند، مگر لغت‌هایی که به بدل کردن آن احتیاج نداشتند که آنها را همچنان به لفظ فارسی کتابت می‌کردند.»^۲

اما توضیحات این مورخان مبهم است و در نام خطوط نیز تحریف و تصحیف راه یافته و صورت اصلی و درست آنها معلوم نیست. مثلاً شاید «راس سهریه» که ابن‌الندیم می‌گوید علم منطق و فلسفه را با آن می‌نوشتند در اصل «دانش دیریه» بوده باشد. بنابراین بحث ما درباره خط‌هایی است که نمونه‌هایی از آنها در دست

است و تاکنون خوانده شده و هویت آنها را شناخته‌اند.

گذشته از انواع خطوطی که پهلوی خوانده می‌شود برای نوشتن زبانهای ایرانی چند خط دیگر به کار می‌رفته که ظاهراً همه آنها از اصل آرامی مشتق بوده‌اند. از آن جمله است:

خط مانوی: مانی آئین‌گذار، که در بابل از پدر و مادری ایرانی در سال ۲۱۵ میلادی زاده بود، دین تازه‌ای آورد که نزدیک ده قرن از جمله رایج‌ترین دینهای جهان بود. دین مانوی در قرنهای سوم و چهارم میلادی در آسیای غربی و اروپای جنوبی و افریقای شمالی منتشر شد و کشورهای گل و اسپانیا را نیز فرا گرفت و از قرن هفتم میلادی بود که در مقابل آئین مسیح شکست یافت و رو به زوال رفت.

از جانب دیگر دین مانی در طی قرن چهارم میلادی در شمال شرقی ایران رواج فراوان گرفت و در اواخر قرن ششم میلادی تا چین نفوذ کرد و در سراسر آسیای شرقی بسط یافت. همینکه پادشاهان ترك اویغور این آئین را در قرن دوم هجری پذیرفتند دین مانوی در آن کشور نیرومند رسمیت یافت و حتی پس از انقراض دولت اویغور این آئین تا قرن ششم هجری در دولتهائی که جانشین آن بودند مقام خود را حفظ کرد. پس از آن تا مدتی هنوز در چین پیروان مانی فراوان بودند؛ تا آنکه سرانجام یکباره این دین برافتاد. در حدود قرن هفتم هجری نبرد میان مانویت از یکسو و آئین مسیح و اسلام و بودائی از سوی دیگر به شکست قطعی دین مانی منجر شد.

مانی و پیروانش در آثار خود خطی روشن و خوانا و زیبا به کار می‌بردند که «خط مانوی» خوانده می‌شود. نمونه‌هایی از این خط روی بعضی از ظرفها به دست آمده است. اما آثار مهم آن نوشته‌هایی است که در ترکستان چین کشف کرده‌اند و همه آنها با قلمی زیبا روی کاغذهای اعلی با مرکبهای رنگارنگ نوشته شده و بعضی با نقاشیهای شگفت‌انگیز آراسته است. زبان این نوشته‌ها مختلف است، و

از آن جمله چند گویش ایرانی و یک زبان ترکی باستان است. اصل «خط مانوی» درست معلوم نیست. دشمنان این آئین خط مزبور را رمزی می‌دانستند که خود مانوی اختراع کرده بود. این نظر البته درست نیست. گمان می‌رود که خط مانوی از یک شیوه تحریری خط آرامی مشتق شده باشد. اما باید در نظر داشت که مانوی هنرمند بزرگی بوده و بی‌شک خود در ایجاد و تکمیل خط مزبور دخالت داشته است.

خط سفدی: این خط نیز از یک شیوه تحریری خط آرامی مشتق شده است و نیز احتمال می‌توان داد که اصل خط مزبور همان خط پهلوی کهن باشد. در خط سفدی نیز مانند پهلوی برای مصونهای کوتاه نشانه خاصی وجود ندارد. تنها سه حرف برای واکهای مصوت بلند هست (ا، و، ی).

حرفی که معادل الف است گاهی برای مصوت کوتاه زیر (فتحه) و گاهی برای مصوت بلند (آ) به کار می‌رود. حرف «ی» نیز، هم نشانه مصوت زیر (کسره) و هم نماینده مصوت بلند «ای» و هم مصوت بلندی است که در اصطلاح فارسی «یای مجهول» خوانده می‌شود. حرف معادل «و» نیز برای مصوت پیش (ضمه) و مصوت ممدود «او» و مصوتی که «واو مجهول» به آن اطلاق شده است نوشته می‌شود. برای مصونهای مرکب نیز حرفهای «ا- و» و «ا- ی» استعمال می‌شود. ظاهراً بعدها شیوه خط نسطوری نیز در خط سفدی تأثیر کرده است و این احتمال از آنجاست که بعضی نوشته‌های سفدی به خط سریانی هم به دست آمده که مربوط به مذهب نسطوری مسیحی است.

خط برهمنی: پیش از این درباره بعضی از آثار بازمانده زبانهای ایرانی که به خط برهمنی نوشته شده است سخن گفتیم (ص ۲۳۷). این خط که اصل و منشأ تعداد فراوانی از خطوط آسیای شرقی است و انواع خطهای هندی نیز از آن منشعب شده درست معلوم نیست که از کجا سرچشمه گرفته است. بعضی آن را از اختراعات خود هندیان آریائی نژاد می‌دانند و بعضی دیگر اصل آن را به هندیان دراویدی، یعنی ساکنان قدیمتر هندوستان نسبت می‌دهند. گروهی هم از روی شباهت

خط پهلوی

خط پهلوی، چنانکه دیدیم، از دوران اشکانی تا سه قرن بعد از اسلام در سنگنوشته‌ها و سکه‌ها و اسناد معاملات و کتابها و رسالات گوناگون که به زبانهای پهلوانیک و پارسیک نوشته شده مورد استعمال بوده است.

جدول ذیل شکلهای مختلف حرفهای این خط را در موارد فوق نشان می‌دهد:

الفبای پهلوی

خط فارسی	کریه پهلوانیک	کریه پارسیک	پهلوی بزرگ	پهلوی کوچک
ا	𐎠	𐎡	𐎠	𐎠
ب	𐎡	𐎢	𐎡	𐎡
ج	𐎢	𐎣	𐎢	𐎢 (د)
د	𐎣	𐎤	𐎣	𐎣 (ر) (ز) (ژ) (د)
ه	𐎤	𐎥	𐎤	𐎤 (ه) (و)
و	𐎥	𐎦	𐎥	𐎥
ز	𐎦	𐎧	𐎦	𐎦
ح	𐎧	𐎨	𐎧	𐎧
ط	𐎨	𐎩	𐎨	𐎨
ی	𐎩	𐎪	𐎩	𐎩 (پ) (ف) (ث) (د)
ک	𐎪	𐎫	𐎪	𐎪
ل	𐎫	𐎬	𐎫	𐎫 (ط) (ل)
م	𐎬	𐎭	𐎬	𐎬
ن	𐎭	𐎮	𐎭	𐎭
س	𐎮	𐎯	𐎮	𐎮 (س) (ش) (ص)
ح	𐎯	𐎰	𐎯	𐎯
ز	𐎰	𐎱	𐎰	𐎰
م	𐎱	𐎲	𐎱	𐎱
ن	𐎲	𐎳	𐎲	𐎲
س	𐎳	𐎴	𐎳	𐎳
ح	𐎴	𐎵	𐎴	𐎴
ز	𐎵	𐎶	𐎵	𐎵
م	𐎶	𐎷	𐎶	𐎶
ن	𐎷	𐎸	𐎷	𐎷
س	𐎸	𐎹	𐎸	𐎸
ح	𐎹	𐎺	𐎹	𐎹
ز	𐎺	𐎻	𐎺	𐎺

در این خط برای مصوت‌های کوتاه نشانه خاصی نیست. مصوت‌های بلند با حرف‌های معادل «الف، واو، یاء» نوشته می‌شوند. اما گاهی همین حروف برای نشان دادن مصوت‌های کوتاه نیز به کار می‌روند.

یکی از عیب‌های بزرگ خط پهلوی که خواندن آن را بسیار دشوار می‌کند ترکیب حرف‌ها بایکدیگر است که غالباً صورتی متفاوت با هر دو حرف از آنها حاصل می‌شود. از آن جمله در جدول ذیل هر گاه یکی از حرف‌های ستون اول افقی پس از یکی از حرف‌های ستون اول عمودی درآید صورتی که مقابل آن دو حرف است حاصل می‌شود:

پ	ا	و	ی	ا	پ
پا	پا	پا	پا	پا	پا
پو	پو	پو	پو	پو	پو
پی	پی	پی	پی	پی	پی
پا	پا	پا	پا	پا	پا
پو	پو	پو	پو	پو	پو
پی	پی	پی	پی	پی	پی
پا	پا	پا	پا	پا	پا
پو	پو	پو	پو	پو	پو
پی	پی	پی	پی	پی	پی

همچنین در جدول ذیل هر گاه یکی از حرفهای ستون اول افقی پیش از حرفی در ستون اول عمودی واقع شود صورت مقابل آن دو حرف به وجود می آید:

پیش از	س	ز	ح	ط	ث	ج	چ
س	س	س	س	س	س	س	س
ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز	ز
ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح	ح
ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط	ط
ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث	ث
ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج	ج
چ	چ	چ	چ	چ	چ	چ	چ

مشکل بزرگ دیگر برای خواندن خط پهلوی آن است که يك حرف نشانه چند واك مختلف است و تنها از روی قرینه و آشنائی با زبان می توان دریافت که هر حرف چگونه باید خوانده شود. برای مثال:

س = الف، ه، خ

و = گ، د، ی، (ج)

ا = و، ن، ر، ع (در هوزوادش)

هوزوارش

یکی دیگر از دشواریهای خط پهلوی آن است که بعضی از کلمات را به زبان آرامی نوشته به زبان ایرانی (پهلوانیک یا پارسیک) می خواندند. این رسم درست معلوم نیست که از کجا سرچشمه گرفته است. زبان و خط آرامی چنانکه دیدیم در شاهنشاهی هخامنشی رایج بود، و کاتبان آرامی در آن دستگاه به خدمت گماشته می شدند. از روی سنگنوشته‌ای در تخت جمشید که شاید به خط آرامی و زبان پارسی باستان باشد می توان دریافت که خط مزبور نه تنها برای نوشتن زبانهای سامی، بلکه برای کتابت زبانهای ایرانی هم از همان روزگار به کار می رفته است. بعضی سکه‌ها از امیران پارس، پادشاهان «پرتهدار» پیش از ساسانیان، نیز به دست آمده که نام ایرانی را به خط آرامی روی آنها ثبت کرده‌اند.

بنابراین شیوه هوزوارش نویسی ممکن است از آنجا ناشی شده باشد که کاتبان آرامی به زبان خود یعنی شیوه تحریر کلمه آرامی انس و عادت داشته‌اند و هنگام نوشتن متن‌های ایرانی کلمه را به صورتی که در زبان خود می نوشتند ثبت کرده‌اند. ابن‌الدیم می گوید: «این زوارشن‌ها قریب هزار کلمه بود و آنها را برای جدا کردن متشابهات از یکدیگر اختیار کرده بودند.» شاید در مواردی دو یا چند کلمه پهلوی که به آن خط ناقص نوشته می شد با هم متشابه در می آمد و موجب اشتباه می شد. اما این نکته را علت کلی و عام برای اتخاذ این شیوه نمی توان فرض کرد.

در هر حال نوشته‌های پهلوی همه دارای شماره فراوانی از لغات «هوزوارش» است و در بعضی متن‌ها شماره این گونه لغات بر لغت‌های پهلوی نیز فزونی دارد. کلمات آرامی که به جای الفاظ پهلوی نوشته می شد شامل همه اقسام کلمه از اسم و فعل و حرف بود. برای مثال: حرف اضافه «از» را به خط پهلوی «ین» می نوشتند. حرف نفی «نی» در آن خط به کلمه آرامی «لا» نوشته می شد. کلمه «نام» را به لفظ «نیم» (که با «اسم» عربی هم ریشه است) و کلمه «شب» را با کلمه آرامی «لیلا» ثبت می-

کردند. در فعل و صیغه‌های گوناگون آن، ماده کلمه به لفظ آرامی نوشته می‌شد، اما جزء صرفی آن، که در زبان آرامی بکلی با ساختمان زبانهای ایرانی متفاوت بود، به زبان پهلوی ثبت می‌شد. یعنی مصدر «نوشتن» را به دو جزء تقسیم می‌کردند: یکی ماده کلمه که آن را به لفظ آرامی بر می‌گرداندند و «یکتبون» می‌نوشتند و دیگر جزء نشانه مصدر پهلوی که آن را به همان لفظ اصلی «تن» ثبت می‌کردند. و حاصل آنکه کلمه «نوشتن» به صورت «یکتبوتن» کتابت می‌شد. همچنین در صیغه‌های دیگر صرفی، که «یکتبونیت» و «یکتبونم» بجای «نویسد» و «نویسم» نوشته می‌شد.

بعضی از دانشمندان در آغاز مطالعات ایران‌شناسی گمان برده بودند که زبان پهلوی زبانی آمیخته از لغات آرامی و پارسی بوده است. اما امروز مسلم شده است که کلمات آرامی موجود در متن‌های پهلوی تنها نشانه خطی است و هرگز به آن صورت خوانده نمی‌شده است؛ یعنی هنگام خواندن معادل ایرانی آنها را تلفظ می‌کرده‌اند. از مهمترین دلایل برای اثبات این نکته یکی آن است که از این هزار لغت آرامی که در خط پارسی میانه به کار رفته هیچ نشانی در فارسی دری و زبانهای دیگر ایرانی جدید برجای نیست؛ دیگر آنکه از جمله آثار باقی‌مانده ادبیات پارسی میانه کتاب لغتی است به نام «فرهنگ پهلویک» که در آن معادل پهلوی لغت‌های هوزوارش را ثبت کرده‌اند و این خود نشان می‌دهد که کلمات مزبور برای ایرانی‌زبانان آشنا و در زبان ایشان متداول نبوده است. دیگر آنکه چون دانشمندان زردشتی خواستداند متن‌های پهلوی را که خواندن آنها بسیار دشوار بود به خط صریح و روشن اوستائی نقل کنند در مقابل کلمات هوزوارش معادل پهلوی یا ایرانی آنها را نوشته‌اند. متون مانوی نیز که در آنها هوزوارش به ندرت به کار رفته یکی از قرائن برای تلفظ کلمات فارسی میانه است.

کلمات هوزوارش در سنگ‌نوشته‌ها و سکه‌های اشکانی و ساسانی و متون پارسیک با اختلافی به کار رفته است. در خط سفیدی نیز لغات هوزوارش هست اما شماره آنها بسیار کم است. در متون مانوی هوزوارش به کار نرفته و این نیز دلیلی دیگرست بر اینکه کلمات آرامی نوشته‌ها را به آن زبان نمی‌خوانده‌اند.

پازنده: نقل متن‌های پهلوی به خط اوستائی، که در قرن‌های بعد از اسلام انجام گرفته پازند خوانده می‌شود. ظاهراً این کار نخستین بار به دست نریوسنگ صورت گرفت و سپس دیگران از او پیروی کردند. اصل بعضی از متن‌های پهلوی که به صورت پازند درآمده اکنون از میان رفته و تنها صورت ثانوی آنها در دست است.

(۲) ساختمان زبان پهلوی

قدیمترین آثاری که از زبان‌های ایرانی میانه به دست آمده تحول بزرگی را در ساختمان زبان نسبت به زبان‌های ایرانی باستان نشان می‌دهد. با آنکه فاصله زمانی میان این دو مرحله چندان زیاد نیست، یعنی از آخرین نوشته پارسی باستان تا نوشته قباله‌های اورامان بیش از سه قرن نگذشته، تحول و تکامل زبان در این مدت بسیار بیش از آن بوده است که میان مرحله ایرانی میانه با زبان امروزی ما، یعنی در فاصله بیست قرن روی داده است.

زبان‌های ایرانی بسیار زودتر از دیگر زبان‌های هند و اروپائی تحول یافته‌اند و می‌توان گفت که حتی پیش از میلاد مسیح این زبانها در مرحله‌ای از تحول بوده‌اند که زبان‌های رومیائی و ژرمنی پس از ده قرن به آن رسیده‌اند.

مهمترین تغییری که در ساختمان زبان‌های ایرانی میانه حاصل شده تبدیل آنها از صورت ترکیبی به صورت تحلیلی است. پیش ازین درباره ساختمان ایرانی باستان گفتگو کردیم و نشان دادیم که در پارسی باستان و اوستایی نام (اسم و صفت)، بر حسب حالات هفتگانه یا هشتگانه نحوی، صرف می‌شد، و گذشته ازین در شمار، سه ساخت مفرد، تثنیه، جمع، و در جنس نیز سه ساخت مذکر، مؤنث، خنثی وجود داشت. در زبان‌های ایرانی میانه غربی، از این همه ساختهای گوناگون نام، جز دو ساخت مفرد و جمع اثری دیده نمی‌شود. یعنی دیگر رابطه کلمه را با کلمات دیگر جمله، از روی ساخت آن، نمی‌توان دریافت؛ و این معنی از روی موازین دیگر معین می‌شود.

این تحول عظیم، تا حد بسیار، نتیجه تحول واکها بوده است. افتادگی مصوت‌های آخر کلمه و هجای آخر کلمه، موجب شده است که تفاوت میان ساختهای گوناگون نام از میان برود، و بر اثر آن ساختهای متعدد صرفی با هم یکسان شوند. در ساختهای گوناگون فعل نیز تحول فراوان دیده می‌شود. مقوله‌ای که نمود خواننده شد از میان رفته و ساختهای تازه‌ای از مقوله زمان جای آن را گرفته است.

در مقوله زمان اثری از دو ساخت (اکنون - نامعین) دیده نمی‌شود. در پارسی باستان آنچه نامعین خوانده شد وقوع فعل را در زمانی غیر صریح بیان می‌کرد، و آنچه اکنون نامیده شد بیان وقوع فعل بود به طریقی که اثر و نتیجه آن کامل و تمام شده باشد. اما در زبانهای ایرانی میانه غربی مقوله زمان توسعه یافته و این معانی نیز از روی ساختهای متعدد متعلق به زمان دریافته می‌شود.

در مقوله شمار، ساخت تشبیه یکسره ناپدید شده است.

در مقوله باب، نیز آنچه «ناگذر» خوانده شد از میان رفته است.

در مقوله وجه، تحولی که در پارسی باستان آغاز شده بود به انجام رسیده، یعنی وجه تأکیدی در همه موارد جای خود را به «وجه امری» داده است.

در ضمیرها، و بعضی از ادوات ربط مانند موصول که در حکم صفت بودند، از تفاوت مؤنث و مذکر و خنثی و تشبیه اثری نمانده است؛ یعنی ضمیرها تنها دو صورت مفرد و جمع دارند؛ و موصول، مانند حروف، تنها دارای يك صورت است.

در دستگاہ واکها، بر طبق قوانین تحول، تغییرات مهمی روی داده که در ذیل فصول ابدال، حذف، قلب، ادغام، قرار می‌گیرد و در فصل دیگر این کتاب، آنجا که از تحول واکهای زبان فارسی در طی تاریخ بحث می‌شود با تفصیل لازم از آن گفتگو خواهیم کرد.

(۱) واکها

مصوت : در خط پهلوی چنانکه دیدیم (ص ۲۴۹) مصوت‌های کوتاه نشانه

خاصی ندارد و تنها گاهی با همان نشانه مصوت بلند نوشته می شود. مصوتهای مرکب نیز به صورت مصوت ساده نوشته می شوند. اما از روی قرائن و موازین زبان شناسی می توان دریافت که در زبان پارسی میانه شش مصوت ساده وجود داشته که، از نظر امتداد، سه کوتاه و سه بلند بوده است. دو مصوت مرکب نیز در این زبان بوده که یا بازمانده مصوتهای مرکب پارسی باستان، یا نتیجه آمیختگی دو مصوت متوالی بوده است.

بنابر این مصوتهای زبان پارسیک از این قرار است:

بلند	کوتاه	
آ = الف مدود	اَ = زبر (فتحه) در فارسی دری	} ساده:
اَو = واو ماقبل مضموم	اُ = پیش (ضمه)	
اِی = یای ماقبل مکسور	اِ = زیر (کسره)	
اِی = یای مجهول		} مرکب:
اَو = واو مجهول		

هیچ شك نیست که تفاوت میان مصوتهای کوتاه و بلند در پارسی میانه تنها امتداد نبوده و چنانکه در فارسی امروز دیده می شود اختلاف زنگ نیز میان این مصوتها وجود داشته است.

صامت: تعیین چگونگی ادای واکهای صامت پارسیک به طور دقیق و قطعی میسر نیست، زیرا که این زبان مرده است و از روی خط ناقص پهلوی و حتی از روی بازنویس پازند نمی توان بیقین چگونگی تلفظ واکها را معین کرد. با این حال از روی موازین زبان شناسی، یعنی مقایسه کلمات پارسیک با زبانهای ایرانی باستان و فارسی جدید گمان می رود که این زبان دارای صامتهای ذیل بوده است:

بی آوا: پ، ت، ک.	} اندادی
آوائی: ب، د، م.	
بی آوا: ف، س، ث، ش، خ، ه.	} سایشی:
آوائی: و، ز، ذ، ژ، غ.	
	} انقباضی

نیم مصوت: ی.

خیشومی: ن، م.

مرکب	}	بی آوا: ج.
		آوائی: ج.

اما باید در نظر داشت که خط پهلوی، از آغاز پیدایش، ثابت و تابع شیوه خاصی باقی مانده و حال آنکه زبان در طی چندین قرن بی شک تحول یافته است. بنابراین حرفهای خط پهلوی، صرف نظر از نقصهای آن، اگر در ابتدا نشانه واك صریح و مشخصی بود در پایان دوره ساسانی و فرهای نخستین اسلامی دیگر درست از آن واك حکایت نمی کرد، چنانکه مثلاً در خط فارسی امروز صورت نوشته «خو» در کلمات خویش و خواهش، نشانه واك خاصی متفاوت با واك «خ» نیست.

در خط پهلوی برای دو واك «ت» و «ث» نشانه واحدی هست (𐭒) اما از روی قرائنی می توان گمان برد که در آغاز، این حرف معادل «ث» تلفظ می شده و در اواخر، آنجا که این واك بعد از «ر» قرار داشته به «ه» تبدیل یافته بوده است. یعنی صورت مکتوب کلمه حفظ شده، اما صورت ملفوظ آن تغییر کرده بوده، و فی المثل کلمه 𐭒𐭅𐭆𐭇 در ابتدا «پتر» و در اواخر «مهر» تلفظ می شده است.

همچنین شاید حرف 𐭒 در ابتدای این دوره معادل «پ» و در پایان معادل «ب» ادا می شده است، یعنی کلمه «آپ» در دوره اشکانی، به صورت «آب» در اواخر ساسانیان تبدیل یافته بوده، و شاید در این تحول مراحل نیز وجود داشته؛ به این طریق که ابتدا «آپ» به «آؤ» و سپس به «آب» بدل شده است.

واك «ت» میان دو مصوت شاید ابتدا به «ذ» و سپس در اواخر عهد ساسانی به «د» بدل شده و به این طریق کلمه ای که در خط پهلوی همیشه به صورت «پیت» و «پیتر» ثبت شده در تلفظ مراحل سه گانه «پتر» و «پذر» و «پدر» را پیموده باشد.

در باره حرف «ج» نیز احتمال می توان داد که نخست در تلفظ به «ج» و سپس به «ژ» و بعد به «ز» بدل شده باشد، و به این طریق کلمه «هج» به «آج» و بعد به «آژ» و آخر به «از» تبدیل یافته باشد.

اما در همه این موارد صورت خط پهلوی ثابت است و هیچ نشانی از این گونه

تحول واکها وجود ندارد.

۲) ساختمان نام

در پهلوی نام یا ساده است یا مشتق یا مرکب. مشتق آن است که از يك کلمه اصلی و يك پیشوند یا پسوند ساخته شده باشد. مرکب آن است که از پیوستن دو کلمه مستقل حاصل شود.

پسوند و پیشوند: در پارسی باستان چنانکه دیدیم شماره فراوانی پیشوند و پسوند وجود داشته که در ساختمان نام به کار می رفته است. در پارسی میانه بعضی از این اجزاء به سبب اسقاط مصوتها و گاهی هجاهاى آغازی و پایانی نابود شده؛ یا عمل آنها در ساختن کلمه تازه متروک مانده است و تنها نشانی از آنها در بعضی کلمات برجاست. به این طریق بسیاری از کلمات که در اصل از يك ریشه یا ماده و يك جزء پیشین یا پسین ساخته شده بود به صورت کلمه ساده درآمده است. این گونه اجزاء که دیگر در ساختمان کلمات تازه وظیفه‌ای انجام نمی دهند اجزاء ترکیبی (پیشوند یا پسوند) مرده خوانده می شوند.

مثال پسوندهای مرده: a - و ā - و ma - و man - و ana - است در کلمات ذیل:

پهلوی	پارسی باستان
(کار) kār	kār-a
(گوش) gōš	gauš-a
(در) dar	duvar-ā
(نهم) tahm	tax-ma
(گام) gām	gā-ma
(نام) nām	nā-man
(روزن) rōzan	rauč-ana
(انجمن) anjuman	hanjam-ana

و مثال پیشوندهای مرده: ā - و pati - و abi - و ava - و ni - و para -

و - و pari - و uz - و vi - در کلمات ذیل:

پهلوی	پارسی باستان
āvar- (آوردن)	ā-bar-
aprōz- (افروختن)	abi-rauč-
paymāy- (پیمودن)	pati-mā-
ōpast- (افتادن)	ava-pat-
parvar- (پروردن)	pari-bar-
nipis- (نیشن - نوشتن)	ni-piš-
uzdāhik- (بیرون کشور)	uz-dah-
vizit- (گزیدن)	vi-či-

اما بسیاری از پیشوندها و پسوندهای باستان در زبانهای ایرانی میانه و از آن جمله در پهلوی برجای مانده و بعضی اجزاء تازه نیز به وجود آمده است. از آن جمله برای مثال:

پسوندهای: -ك، -آك، -مان، -آنك، -آورد، -چار، -دان، -ین، -يك، -شن، -کار، -اوهند، -یان، -پت، -ستان، -تار، -آوریا، -ور، -وار، ...
در کلماتی مانند: نامك (نامه)، داناك (دانا)، یاپكان (بابکان، منسوب به بابك)، مردانك (مردانه)، ورجاوند، کارچار (کارزار)، استودان (ستودان، مقبره)، شیرین، ناميك (نامی)، مینشن (منش)، وناسکار (گناهکار)، شویومند (شوهر دار)، ستورپان (ستوربان)، سپاهیت (سپهد)، شپستان (شبهستان)، فریفتار (فریبنده)، دستور (دستور)، خوتایتوار (شاهوار)...

و پیشوندهای: آ- آپی، -آپا، -هم، -هو، -دش، ...
در کلماتی مانند: آکار (یکار، بی اثر)، آپی گمان (یکمان)، اپا گمان (یکمان)، هم تخمك (هم نژاد)، هوچهر (خوب چهر) دش چشم (بدچشم، حسود) ...
ترکیب: ترکیب عبارت است از آن که دو کلمه مستقل به هم پیوندند و کلمه‌ای با معنی دیگر سازند. در زبان پهلوی ترکیب بسیار رایج است و انواع گوناگون دارد. از آن جمله:

(۱) ترکیب اسم با اسم:

مانند: روجك شبان = شبانروز

کارنامک = کارنامه

ستورگاس = ستورگاه، جای چهارپایان

(۲) ترکیب صفت با اسم که از مجموع آنها صفت حاصل می‌شود:

مانند: وَذخیم = بدخو

وِه‌دین = بهدین

آدان‌مرت = نادان‌مرد

(۳) ترکیب اسم با یکی از مشتقات فعل که از آن صفت ساخته می‌شود:

مانند: نام‌بُر‌تار = نامبردار

ورزِ‌کَر‌تار = زراعت‌کار - زارع‌پیشه

بیم‌کن = ترسناک

صرفی نام: اسم و صفت در پهلوی (پهلوانیک، پارسیک) صورت واحدی دارد و حالات نحوی در آن وجود ندارد، به عبارت دیگر اسم در این زبان صرف نمی‌شود. مثال از کارنامه اردشیر بابکان:

حالت کنائی: آردوان پد ستخر نشست. (اردوان به استخر می‌نشست)

حالت رائی: اسپان ما رنجینید (اسبان را مرتجانید)

حالت وابستگی: ساسان شپان ا پاپک بوذ. (ساسان شپان بابک بود)

حالت برائی: پد پاسخو ا اردوان گوفت. (در پاسخ به اردوان گفت)

شماره: در زبانهای ایرانی باستان اسم از حیث شمار سه وجه مفرد، تثنیه، جمع داشت. اما در زبانهای ایرانی میانه غربی تثنیه یکسره ناپود شده و ازان نشانی نیست.

نشانه جمع در پهلوی جزء «دان» است که به آخر اسم مفرد افزوده می‌شود.

این جزء اختصاص به جاندار ندارد، بلکه برای همه انواع اسم به کار می‌رود.

پیترا پیترا پیترا

گوسپندا گوسپندا گوسپندا

آنخشا آنخشان آنخشا

مِنَشَن مَنِشَنان (منشها)

جزء «ان» در جمع پارسی میانه بازمانده ساخت جمع اسم در حالت وابستگی کلماتی است که در پارسی باستان ماده آنها به مصوت «ه» ختم می شده است. در این حالت جزء صرفی کلمه ānām - بوده و با افتادن هجای آخرین به صورت ān درآمده است:

پارسی باستان پارسی میانه
خشایثی خشایثیانام شاهان شاه

جزء دیگری که برای نشانه جمع در پارسی میانه وجود دارد «پها» است. اما استعمال آن نادر است و در متون زند اوستا دیده نمی شود. تنها در بندهش و درپازند مینوی خرد این نشانه جمع وجود دارد. در بندهش:

کوف	کوفیها	(کوهها)
روت	روتیها	(رودها)
چشمک	چشمکیها	(چشمهها)
پوست	پوستیها	(پوستها)

و درپازند مینوی خرد:

در	دریها	(درها)
دریاو	دریاویها	(دریاها)
وِدرگ	وِدرگیها	(گذرها)

اما در پارسیک این جزء، به طور عام، از صفت یا اسم معنی، قید می سازد و معادل جزء «انه» در فارسی جدید است:

دوستیها = دوستانه

جنس : تفاوت جنس یعنی مذکر و مؤنث و خنثی، که در زبانهای ایرانی باستان وجود داشت در پارسی میانه یکسره از میان رفته است. هر جا که تشخیص فر از ماده لازم باشد یا با دو کلمه مختلف بیان می شود، چنانکه در فارسی جدید کلمات مرد و زن، گوسفند و میش، اسب و مادیان، به کار می رود، یا در موارد معدود

صفتی معادل تر یا ماده را به اسم می افزایند.

۳) ساختمان فعل

کلمه‌ای که دلالت بر انجام یافتن کاری یا داشتن حالتی می‌کند در پارسیک دارای سه نوع ساختمان است: ساده، پیشوندی، مرکب.
فعل ساده: دارای ماده واحدی است که اجزاء آن در ساختمان ماده‌های دیگر به کار نمی‌روند. بسیاری از ماده‌های ساده فعل در پارسی باستان و دیگر زبانهای ایرانی آن مرحله، خود از اجزائی مرکب بوده‌اند. اما در پارسی میانه این پیشوند‌های فعل عمل فعال خود را در ساختن کلمات تازه از دست داده‌اند. این اجزاء که دیگر وجود مستقلی ندارند «پیشوندهای مرده» خوانده می‌شوند. بنابراین مراد ما در اینجا از فعل ساده اعم است از آنچه ماده آنها از يك جزء اصلی تشکیل شده و آنچه در اصل شامل دو جزء یا بیشتر بوده، اما در این مرحله از تحول زبان اجزاء آنها به هم چسبیده و صورت واحد ساده یافته است.

مثال فعلهای ساده‌ای که بیش از يك ماده ندارند:

رسیدن:	از ریشه	- زس -
دیدن:	»	- دی -
گفتن:	»	- گوب -
خفتن:	»	- خوب -

مثال فعلهای ساده که ماده آنها از يك ریشه با يك پیشوند مرده حاصل شده

است :

نوشتن:	از ریشه	- pais -	بایشوند	- ni
فروختن:	از ریشه	- vax -	بایشوند	- fra
پرداختن:	از ریشه	- tak -	بایشوند	- para

فعل پیشوندی: دارای يك ماده اصلی و يك جزء پیشین، یا پیشوند فعل، است

و این جزء که نکته‌ای به مفهوم ماده فعل می‌افزاید و خود معنی و مورد استعمال جداگانه ندارد در ساختمان بسیاری از فعل‌ها به کار می‌رود. مانند:

اندر شدن، اندر رسیدن، ابازگشتن، ابازداشتن، اباز ایستادن، ابازگفتن، ابَر آوردن، ابَر نهادن، ابَر کردن، فراز کردن، فراز رفتن، فراز رسیدن، فرود شدن، فرود وِشتن (فرود گشتن) و مانند آنها.

فعل مرکب: شامل يك كلمه اصلی است که نام (اسم یا صفت) یا یکی از مشتقات اسمی فعل است و این قسمت تغییر صورت نمی‌دهد، یعنی صرف نمی‌شود؛ قسمت دیگر فعلی است که صرف می‌شود و آن را در اصطلاح «معین فعل» می‌خوانند. در پارسی میانه فعل مرکب فراوان نیست اما نامهای متعدد با معین فعل «کردن» به کار می‌رود. مانند:

زین کردن، روشن کردن، آزمایش کردن، و جز اینها.

صرف فعل: در فصل «ساختمان پارسی باستان» گفتیم که فعل در آن زبان شامل مقوله‌های گوناگون شخص، شمار، وجه، باب، نمود، بوده است.

در پارسی میانه دستگاہ صرف فعل زبانهای باستانی به سبب اسقاط مصونها یا هجاهاى آخر ساختها (صیغه‌ها) یکسره فروریخته و سپس به حکم ضرورت عوامل دیگری در کار آمده و دستگاہ تازه‌ای برای صرف فعل ایجاد شده است. در صرف فعل پارسی میانه از ساخت تثنیه نشانی نیست. وجه تأکیدی از میان رفته و جای خود را به وجه امری داده است. باب ناگذر متروک و مقوله نمود یکباره نابود شده است.

شناسه‌های گوناگون که در پارسی باستان بر حسب وجه و باب تغییر می‌پذیرفت از روی قیاس به صورت یکسانی در آمده، و ماده فعل که واحد بود در زمانهای گذشته و اکنون دو صورت جداگانه یافته است.

شناسه: اصل شناسه (یعنی جزء صرفی که بر شخص دلالت می‌کند) در پارسی میانه از ریشه «-ah» در پارسی باستان که به معنی «بودن» است مشتق شده است. از این ریشه در پارسیک نخست ساخته‌های مضارع فعل مستقل «هستن» حاصل می‌شود

که اجزاء اسمی جمله را به هم ربط می‌دهد:

هم (هستم، ام)	هیم (هستیم، ایم)
هی (هستی، ای)	هید (هستید، اید)
هست (است)	هند (هستند، اند)

مثال: کی هم اذ کی خویش هم = که هستم و که (را) خویش هستم.
 تو آج گدام تخمک اذ دوزک هی = تو از کدام نژاد یا دوده هستی؟
 پاپک راز پوس ای هست = بابک را پسر هست.
 چشان ای اندر هر ۲ هند = چیزهائی که اندر هر دو هستند.

ماده ساخت‌های گذشته (ماضی): در پارسی میانه ماده ساخت‌های گذشته از صورت صفت مفعولی مشتق از فعل که در پارسی باستان با افزودن جزء صرفی -ta حاصل می‌شد ساخته شده است. این شیوه استعمال کلمه یا ساختمان جمله در نوشته‌های پارسی باستان نیز سابقه دارد:

aita manā kartam = این کرده من است: این (را) من کردم

būta ahmi = بوده من است: من بودم

در پارسی میانه این شیوه بیان تعمیم یافته و از آن ماده یگانه ساخت زمان گذشته حاصل شده است. از ترکیب این ماده با ساخت‌های زمان حال «بودن» است که صرف فعل ماضی انجام می‌گیرد:

رفت + هم = رفتم	رفت + هیم = رفتیم
رفت + هی = رفتی	رفت + هید = رفتید
رفت + . = رفت	رفت + هند = رفتند

این ساختمان در پارسیک مختص به فعل‌های لازم است. اما در فعل‌های گذرا

(متعدی) ضمیر که در حکم شناسه است پیش از ماده فعل واقع می‌شود:

ام - کرد = کردم	امان - کرد = کردیم
ات - کرد = کردی	اتان - کرد = کردید
اش - کرد = کرد(ش)	اشان - کرد = کردند

گذشته دور: در پارسیک از ماده گذشته با معین فعل «بودن» ساخته و صرف می‌شود. مثال:

آن زن کی اندر داریش آیش مد بود
یعنی: آن زن که در دارائی اش آمده بود

گذشته نقلی: از همین ماده صفت مفعولی با معین فعل «استادن» ساخته می‌شود. مثال:

آمد استید = آمده است.

گفت استید = گفته (شده) است.

زمان اکنون: ماده زمان حال از ماده فعل زبانهای باستان می‌آید و شناسه‌های این زمان صورت تحول یافته شناسه‌های پارسی باستان است:

— ام — — ایم —

— ای (ه) — — ایذ —

— اذ/ایذ — — اند/ایند —

بنابراین زمان حال یا اکنون از فعل کردن چنین صرف می‌شود:

کنم کنیم

کنید (ه) کنید

کنید/کنید کنیند/کنیند

دوام و استمرار: در بحث ساختمان پارسی باستان گفتیم (ص ۱۹۰) که صرف فعل شامل يك مقوله خاص بوده است که چگونگی آغاز و انجام یا دوام فعل را بیان می‌کرده و این مقوله را «نمود» فعل خواندیم. در پارسی میانه مقوله نمود یکسره از میان رفته است. اما لزوم تصریح این معنی موجب شده که وسیله دیگری را برای بیان آن به کار ببرند. این وسیله استفاده از قیدی است که جریان و دوام را می‌رساند. در پارسی میانه، چه در زمان اکنون و چه در زمان گذشته قید «همی» برای این منظور به کار آمده است. چگونگی استعمال این کلمه در جمله‌های پارسی میانه بخوبی نشان می‌دهد که جزء صرفی فعل نیست، بلکه کلمه مستقلی با

معنی قید است.

در زمان گذشته این جزء مفهوم تکرار فعل یا امری معتاد را می‌رساند:

همی براد خواہ زن کرد (بندهش)

همی برادر خواهر(را) بزنی کرد

یعنی رسم و عادت چنین بود.

اج خونیرس ا اباریک کشور همی ودارید. (بندهش)

از خونیرس به دیگر کشور(ها) همی گذشتند

یعنی امری که به تکرار انجام می‌گرفت.

در زمان اکنون نیز «همی» برای بیان همین دو معنی به کار می‌رود و بیشتر با

قید دیگری که معنی تکرار در زمان یا استمرار دارد همراه است:

هر روج اج چشمک ای اردیسور همی تاجیند (بندهش)

هر روز از چشمه ی اردیسور همی تازند

مثال دیگر:

اندر زریهیا هموار همی تاجید (بندهش)

اندر دریاها همواره همی تازد

جزء «بی» : این جزء در خط پارسی میانه باهوزوارش « 𐭡𐭣 » و در پازند

به صورت «بی» با یای مجهول نوشته می‌شود، که هم بر سر فعل ماضی و هم بر سر فعل

مضارع درمی‌آید. در زمان گذشته وقوع تام فعل را بیان می‌کند:

کا گاو ای ایوگداد به ودرد (بندهش)

چون گاو = تک‌افریده به گذشت (= درگذشت - مرد)

مثال دیگر:

مردم نشستگ به کرد (بندهش)

مردم(را) مقیم به کرد

در مضارع این جزء نشانه فعل تابع است و از آنجا غالباً معنی زمان آینده

را می‌رساند:

کا دروگک به زینند (بندهش)
چون دروغ (را) به زند

زمان آینده: در پارسیک نیز مانند پارسی باستان ساخت خاصی برای زمان آینده وجود ندارد. و زمانی که مضارع خوانده می‌شود، خاصه چون فعل تبعی یا التزامی باشد مفهوم زمان آینده را می‌رساند:

چيون زردشت آورد ای-یز دین آورد، رواگنید (بندهش)
چنانکه زردشت آورد او-نیز دین آورد، رواگند

صفت فاعلی و صفت مفعولی

صفت مفعولی: در پارسی میانه دو نوع صفت مفعولی هست. یکی از الحاق جزء «ت» به ریشه فعل حاصل می‌شود:

گفت = گفته: سخن

فرجفت = فرجامیده: انجام یافته

فرهخت = فرهیخته: تربیت شده

این صورت است که در ساخت زمانهای گذشته با زمان اکنون فعل بودن استعمال می‌شود.

دیگر با افزودن پسوند «آک» به این ترکیب:

فرهختک = فرهیخته

فریفتک = فریفته

گرفتک = گرفته

یرگندک = پراکنده

این صورت فقط در وصف اسم مانند صفت پیوسته یا وابسته به کار می‌رود و در ساختهای فعل متداول نیست:

ساسان بد پیل ای آراستک ای سپید نشست استاز (کارنامه)

ساسان به پیل - آراسته - سفید نشسته بود

صفت فاعلی: از ماده اصلی فعل، یعنی ماده مضارع، با افزودن پسوندهای «آن» و «ت ندك» حاصل می‌شود مانند:

پرنديك = پرنده زيونديك = زنده، زیست‌کننده
گريان = گریان كوخشان = کوشان

و پسوند «ت ندك» در پارسیك همان پسوند «-nt» پارسی باستان است که جزء «ت ك» به آن افزوده شده است.

مصدر: پسوند مصدر در پارسیك همه جا «تن» است. اما چنانکه می‌دانیم خط پهلوی جنبه تاریخی دارد یعنی صورت کهن آن تا پایان حفظ شده و از این رو چگونگی تلفظ حرفها را در زمانهای متوالی از روی خط نمی‌توان دریافت. در نوشته‌های یازند گاهی، آنجا که ماقبل این پسوند واك مصوت یا آوائی است صورت «ذن» نیز دیده می‌شود، و از اینجا می‌توان گمان برد که آوائی شدن واك «ت» در موارد فوق، چنانکه در فارسی جدید قاعده عام است، در زبان پارسیك نیز سابقه داشته است. در هر حال این پسوند بازمانده پسوند مصدر tanaiy - در پارسی باستان است (ص ۱۹۲) که با اسقاط جزء صرفی حالت برائی مفرد، به صورت «تن» یا «ذن» درآمده است.

۴) ساختمان جمله

نظم اجزاء جمله در پارسی میانه صورت ثابت و واحدی ندارد، اما در جمله خبری صورت عامتر آن است که فعل در آخر جمله بیاید:

اردوان اذ اسواران فراج رسید هند (کارنامه)
اردوان و سواران فراز رسیدند

اما گاهی اجزاء دیگر جمله پس از فعل درمی‌آید:

پذ پاستخو پندواجید آن کنیک کرپ (کارنامه)
به پاستخ گفت آن کنیزك پیکر

در جمله امری نیز وابسته‌های فعل گاهی پس از آن می‌آید:
 اشتاب تا اُ دریاب (کارنامه)
 بشتاب تا به دریا

جمله اسمی

در پارسی میانه، مانند پارسی باستان، جمله اسنادی یعنی جمله‌ای که صفتی یا حالتی را به نهاد نسبت می‌دهد، گاهی با ساختهای فعل «بودن» به کار می‌رود و گاهی بدون آن.

مثال با فعل بودن یا هستن:

تو کی هی = تو که‌ای؟ (تو که هستی؟)

بی فعل اسنادی به صورت جمله اسمی:

این دشت نیوک از گور ایندر وِس (کارنامه)

= این دشت یکو و گور اینجا فراوان

باب سوم

زبانهای ایرانی نو

www.KetabFarsi.com

پهلوی - فارسی - دری

اصطلاح ایرانی نو به زبانهای اطلاق می‌شود که پس از استیلای تازیان در یکی از نقاط سرزمین پهناور ایران رواج داشته و ذکری از آنها به میان آمده یا نمونه‌هایی اندک یا بسیار از بعضی به جای مانده است. اما این اصطلاح چنانکه پیش ازین گفتیم بیشتر ناظر به ساختمان زبانها یا گویشهای مزبور است و تنها جنبه تاریخی منظور نیست. با این حال جز در چند مورد مانند زبانهای سفدی و خوارزمی و ختنی، ساختمان این زبانها با دوران تاریخی آنها تطبیق می‌کند.

می‌دانیم که زبانهای ایرانی در دوران باستان و دوران میانه شامل گویشهای متعددی بوده است که تنها نام و نشان بعضی از آنها را در دست داریم. اما آثار نوشته از آنها تنها متعلق به چند گویش است که هر يك به علت‌های سیاسی یا اجتماعی جنبه رسمیت یافته و زبان اداری و دولتی یا زبان دینی شده بود.

از زبانهای ایرانی باستان، اوستائی که به گمان نزدیک به یقین گویش شرقی بوده است زبان دین زردشتی شد و تا چندین قرن به حکم دین میان مؤبدان و مؤمنان زردشتی باقی ماند. اما پارسی باستان که گویش ایرانیان جنوب غربی بود

در شاهنشاهی هخامنشی زبان رسمی دولتی شمرده شد و در سنگنوشته‌های شاهان این خاندان به کار رفت.

از زبانهای ایرانی میانه، شاید از اواسط عهد شاهنشاهی اشکانی، زبان پهلوانیک رسمیت یافت، تا آنجا که نخستین شاهان ساسانی، یعنی فرمانروایانی که از جنوب غربی ایران برخاسته بودند آن زبان را نیز در سنگنوشته‌های یادگار به موازات گویش جاری خود به کار بردند. سپس گویش جنوب غربی که زبان فرمانروایان ساسانی بود و آن را پارسیک می‌خوانیم زبان دولتی و اداری شد و در طی بیش از چهار قرن که خاندان ساسانی بر سرزمین پهناور ایران فرمان می‌راندند کم‌کم بر گویشهای دیگر ایرانی، چه در مغرب و چه در مشرق غلبه کرد.

در دوران ایرانی میانه گمان نزدیک به یقین این است که استقرار فرمانروایان پارسی در مشرق ایران و پادگان سربازان پارسی، و رواج آئین دولتی زردشتی، گویش پارسیک یعنی پهلوی جنوب غربی ایران را که زبان دولتی و رسمی بود در شرق گسترش داده و با زبانهای شمال غربی مانند پهلوانیک سخت معارضه داشته است، چنانکه در اواخر دوران شاهنشاهی ساسانی زبان پهلوی جنوبی یا پارسیک میان همه طبقات شرق ایران جانشین پهلوانیک یعنی گویش محلی ایشان شده بود. به این طریق باید گفت که در طی تاریخ دراز مدت شاهنشاهی ایرانیان، در هر يك از ادوار، يك زبان رسمی اداری بوده که بر گویشهای متعدد محلی غلبه داشته است، و به عبارت دیگر، همیشه در ایران يك زبان دری در کار بوده که زبان فارسی دری بعد از اسلام نیز آخرین مرحله تکامل و تحول آن است.

بعضی از مورخان اسلامی در ذکر زبانهایی که در ایران پیش از اسلام رواج داشته پهلوی و فارسی و دری را سه زبان یا سه گویش متفاوت شمرده‌اند. از آن جمله حمزة بن الحسن اصفهانی در کتاب القتیبه علی حدوث التصحیف درباره هر يك از آنها چنین توضیح می‌دهد:

«پهلوی: (پهلوی) زبانی بوده است که شاهان در مجالس خود به آن سخن می‌گفتند و آن منسوب است به فهله و این نام بر پنج شهر ایران که اصفهان و ری

و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان باشد اطلاق می شود.

فارسی: زبانی بود که مؤبدان و کسانی که با ایشان سروکار داشتند بدان سخن می گفتند و آن زبان شهرهای فارس است.

دری: زبان شهرهای مدائن است و کسانی که در دربار شاه بودند به آن گفتگو می کردند و این لفظ نسبت است به دربار و در این زبان از میان لغات شهرهای مشرق لغت اهل بلخ غلبه دارد.^۱

این مطالب را حمزه اصفهانی از قول زردشت بن آذر خوره معروف به محمد متوکل نقل می کند. ابن الندیم نیز در الفهرست همین نکات را از قول ابن مقفع آورده^۲ و در منابع دیگر نیز از این دو مأخذ نقل کرده اند.

اما در اکثر نوشته‌هایی که مربوط به زبانهای ایرانی بعد از اسلام است دو اصطلاح فارسی و دری را مترادف و گاهی هر دو را با هم به يك معنی آورده اند و گاهی دری را صفت فارسی و در معنی فصیح ذکر کرده اند. مطرزی می نویسد:

«الفارسیة الدریة الفصیحة نسبت الی در و هوالباب بالفارسیة»^۳

فردوسی می گوید:

بفرمود تا پارسى و دری نبشتند و کوتاه شد داوری^۴

در این شعر گمان می رود که حرف غطف میان پارسی و دری را کاتب افزوده باشد. و در غیر این حال هم می توان فارسی را به معنی عام و صفت دری را برای بیان اختصاص یعنی آن گونه پارسی که دری است توجیه کرد.

مقدسی در احسن التقاسیم همه زبانهای ایرانی را فارسی خوانده و از بیان او چنین بر می آید که لفظ دری را به معنی فصیح به کار می برد و از آن زبانی جداگانه اراده نمی کند. عین عبارت او چنین است: و کلام اهل هذه الاقالیم الثمانية (ای اقالیم الاعاجم) بالعجمیه، الا ان منها دریة، و منها منغلقة. و جمیعها تسمى الفارسیة. و

۱) التنبیه علی حدوث التصحیف، چاپ بغداد، ۱۹۶۸ م، ص ۶۷-۶۸.

۲) الفهرست، چاپ مصر، ۱۳۴۸ هـ، ق، ص ۱۹.

۳) المغرب فی ترتیب المغرب، چاپ حیدرآباد، ۱۳۲۸ هـ، ق، ص ۱۷۷.

۴) شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۸، ص ۲۵۴.

اختلافهایین و انجمها مشکل.^۵

مسهودی دربارهٔ زبان مردم مصر می گوید: «تغیرت کثیر الفهلویه، و هی الفارسیه الاولی، الی الفارسیه الثانیة»^۶ و بنابراین فارسی را دنبالهٔ پهلوی می شمارد نه زبانی جداگانه.

اصطخری دربارهٔ زبان مردم استان فارس می نویسد: و لهم ثلاثة السنة: الفارسیة التي يتكلمون بها، و جميع اهل فارس يتكلمون بلغة واحدة. يفهم بعضهم عن بعض الالفاظ تختلف لا تستعجم علی عامتهم. و لسانهم الذی به كتب العجم (الذی كتب به العجم الكتب) و ایامهم و مکاتبات المجوس فیما بینهم هو الفهلویة التي نحتاج الی تفسیر حتی يعرفها الناس. و لسان العربیة التي بها مکاتبات السلطان و الدواوین و عامة الناس.^۷

ممکن است اشارهٔ اصطخری به زبان پهلوی (پارسیک) بوده باشد که هنوز میان زردشتیان استان فارس به کار می رفته و کتابهای دینکرد و بندهش که در همین زمان (قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری) در آن استان تألیف یافته به این زبان یا گویش است. بعضی از نوشته‌های فارسی به خط عبری که به دست آمده است - اگر چه بیشتر آنها تاریخ صریح ندارد - شاید در همین زمان در فارس یا خوزستان تألیف یافته و چنانکه بعد خواهیم دید به گویش جنوب غربی است و با فارسی دری از حیث ساختمان و دستگاہ واکها تفاوتی دارد.

از موارد متعدد دیگری که در آثار مورخان و جغرافی دانان اسلامی ذکر شده است بخوبی معنی اصطلاح دری واضح می شود. از آن جمله مقدسی در ذکر زبان مردم بخارا می نویسد زبانشان دری است و هرچه از آن گونه باشد دری خوانده می شود، زیرا که آن زبانی است که به آن نامه‌های شاه را می نویسند و با آن عریضه به شاه می فرستند، و اشتقاق آن از در است که باب (درگاه) باشد یعنی

(۵) احسن التقاسیم، چاپ لندن، ص ۲۵۹.

(۶) مروج الذهب، چاپ پاریس، ج ۲، ص ۴۱۴.

(۷) المسالك و الممالک، چاپ دوخویه، ص ۱۳۷.

آن زبانی است که در درگاه (شاه) به آن گفتگو می‌کنند.^۸

حدیثی از پیغمبر اسلام نقل کرده‌اند که فرموده است: «لسان اهل الجنة العربية و الفارسية الدرية»^۹ و توضیح می‌دهند که «قول الدرية صفة للفارسية» در منابع متعدد دیگر که از گویشهای محلی نواحی مختلف ایران گفتگو به میان آمده است غالباً ذکر شده که فارسی هم می‌دانند، یا زبانشان فارسی است، فی‌المثل:

درباره زبان مردم خوزستان نوشته‌اند «عامه ایشان به فارسی و عربی سخن می‌گویند»^{۱۰} یا «فارسی‌شان را با عربی می‌آمیزند»^{۱۱}

و درباره مردم مکران نوشته‌اند که «زبانشان فارسی و مکری» است.^{۱۲} و در باره سرزمین اران مذکور است که «فارسیشان قابل فهم است و به زبان خراسانی در حروف نزدیک است»^{۱۳}

و درباره کرمانیان: «زبانشان فارسی است»^{۱۴} و «درخور فهم است و به خراسانی نزدیک است»^{۱۵}.

از مجموع این موارد که نظایر و امثال آنها را در مآخذ متعدد دیگر نیز می‌توان یافت نکته‌های ذیل استنباط می‌شود:

۱) فارسی يك مفهوم عام دارد که معادل «ایرانی» است، و می‌دانیم که در کتابهای عربی تا این اواخر کلمه ایران و ایرانی بسیار نادر به کار رفته و تقریباً همه جا نام این سرزمین و مردمانش با الفاظ «فارس» و «فرس» ذکر شده است. یاقوت می‌نویسد: «سرزمین فارس در دوران قدیم پیش از اسلام میان رود بلخ تا مرز آذربایجان

۸) احسن التقاسیم، چاپ لندن، ص ۳۲۵.

۹) اللؤلؤ المصروع فیما قبل لاهله، چاپ مصر، ص ۶۲.

۱۰) المسالك و الممالک، ص ۹۱.

۱۱) المسالك و . . . ، ص ۱۷۷.

۱۲) المسالك و . . . ، ص ۱۶۷.

۱۳) احسن التقاسیم، ص ۴۱۸.

۱۴) احسن . . . ، ص ۳۷۸.

۱۵) احسن . . . ، ص ۴۷۱.

و ارمنستان فارسی (ایرانی) تا فرات به سوی خاک عربستان و تا عمان و مکران و تا کابل و طخارستان بوده، و این با صفا ترین و معتدل ترین قسمت جهان است.^{۱۶} نکته‌ای که مؤلف *مجملة التواریخ و القصص* در این باب می‌آورد نیز مؤید این معنی است: «سلمان را فارسی خوانند از برای آن که عرب همه زمین عجم فارس گفتندی و سلمان را فارسی خواندندی و او از اصفهان بود و جماعتی پندارند که او از فارس بوده است.» (مجملة ۳۲۷)

بنا بر این در بسیاری از موارد که لفظ «فارسی» در آثار مورخان و جغرافیایان قدیم ذکر شده يك معنی عام از آن اراده کرده‌اند که همه گویشهای ایرانی را شامل می‌شود، و قول مقدسی در *احسن التفسیم* که پیش از این ذکر شد، و نوشته مسعودی در کتاب *التنبیه و الاشراف* که پس از ذکر شهرستانهای ایران می‌گوید: «همه این نواحی کشور واحدی بوده که زیر فرمان يك شاه اداره می‌شده و همه مردمان آن به يك زبان سخن می‌گفته‌اند، جز اینکه در گویشهای گوناگون ایشان اندك تفاوتی وجود داشته... چنانکه در پهلوی و دری و آذری و گویشهای دیگر ایرانی دیده می‌شود»^{۱۷} مؤید این معنی است. و اشعار بعضی از شاعران تازی زبان مانند ابونواس که متضمن لغات ایرانی است و «فارسیات» خوانده شده نیز دلیلی دیگر است.

کلمات فارسی که در اشعار ابونواس^{۱۸} (۱۴۵-۱۹۹ ه. ق.) آمده غالباً به فارسی دری است نه یکی دیگر از گویشهای ایرانی؛ و با توجه به اینکه ابونواس در اهواز متولد و در بصره بزرگ شده است هر گاه فارسی دری را چنانکه بعضی پنداشته‌اند گویش خاص خراسان بشماریم عجیب می‌نماید که شاعری عربی زبان که در جنوب غربی ایران می‌زیسته با کلماتی که در خراسان متداول بوده آشنائی داشته و آنها را به همان گونه در میان اشعار عربی خود به کار برده باشد. این کلمات چنین است:

۱۶) معجم البلدان، چاپ لایپزیگ، ج ۳، ص ۸۳۵ - ۸۳۷.

۱۷) التنبیه و الاشراف، چاپ دخویه، ص ۷۸.

۱۸) یکی از فارسیات ابونواس، مجلة دانشکده ادبیات تهران، سال اول، شماره ۳، به

قلم مجتبی مینوی.

نمک‌سود، گفت و نبود، نمکدان، بابا، ماما، ناهید، نیدخت، آبز، دوستان،
جانی (جان‌من)، چشمان، شبرین‌دندان، دشت بیابان، کنار، شهریار، کامکار
یا لرجسی و بهاری بده مرا یک باری

اما در بعضی قصاید که مخاطب او جوانی زردشتی بوده اصطلاحات دینی
زردشتیان را آورده که به پهلوی جنوبی (پارسیک) بیشتر نزدیک است:

نوکر روز = نوروز وهار = بهار
اسفهر = سپهر آبسال = آغاز سال
گر زمان

اما این اصطلاح یک معنی خاص نیز دارد و آن نسبت است به یک قسمت
از سرزمین ایران که «فارس» باشد و این که حمزه اصفهانی و اصطخری و خوارزمی
زبان فارسی را زبان مؤبدان و منسوب به استان فارس شمرده‌اند^{۱۹} از این باب
است.

یکی از نویسندگان پیشین به این اختلاف معنی توجه کرده است و می‌نویسد:
«گاهی اصطلاح فارسی به کار می‌رود و مفهوم کلی و عام از آن اراده می‌شود، و گاهی
مراد از این اصطلاح نوعی از آن است.»^{۲۰}

سپس زبان رسمی و ادبی ایران بعد از اسلام را گاهی باقید صفت برای تمایز
آن از گویشهای دیگر ایرانی «فارسی دری» خوانده و گاهی باحذف صفت به طور
مطلق «فارسی» نوشته‌اند.

(۲) اصطلاح «پهلوی» یا «فهلوی» نیز در طی تاریخ چند بار دیگرگون شده
است. شك نیست که این لفظ از کلمه «پرتو» مشتق است که نام یکی از طوایف
شمالی ایرانی است که خاندان شاهنشاهی اشکانیان را بنیاد کردند. بنابراین کلمه
«پهلوی» در آغاز به زبان و خط این قوم یا سلسله اطلاق می‌شد. اما بعد به موجب
آثار مورخان اسلامی این لفظ به یکی از گویشهای ایرانی شهرستانهای مغرب این

(۱۹) مفاتیح‌العلوم، ترجمه فارسی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۱۲.

(۲۰) مزیه اللسان الفارسی علی سائر اللسان...، لابن کمال پاشا، طهران ۱۳۳۲، ص ۲۸-۲۹.

سرزمین اختصاص یافت که در دستگاه ساسانیان نیز رایج بود. فردوسی در داستان زندانی کردن خسرو پرویز می گوید که به زندانبان دستور دادند که مگذار کسی با خسرو سخن بگوید:

مگر آن که گفتار او بشنوی اگر فارسی گوید از پهلوی^۱

به نظر می رسد که در دوره ساسانی نخست خطی را که در زمان اشکانیان متداول بوده و ساسانیان نیز آن را اقتباس کرده بودند به لفظ «پهلوی» خوانده و سپس همین کلمه را بر زبان رایج خود نیز اطلاق کرده باشند. زردتشت بهرام پزردو صفت پهلوی را باختصاص وصف خط می شمارد:

یکی دقتری دیدم از خسروی به خطی که خوانی و را پهلوی

(زردتشت نامه ص ۵۰)

در قابوس نامه نیز کلمه «پهلوی» در بیان صفت خط به کار رفته است:
در کتابی ازان پارسیان به خط پهلوی خواندم که...

(قابوس ۱۰۱)

توسع اصطلاح «پهلوی» در دوران اسلامی از این بیشتر شد. نخست آن که این صفت برای نامهای دیگر جز زبان نیز به کار رفت و در شاهنامه و منظومه های دیگر «جامه پهلوی» و «جوشن پهلوی» و «سنجق پهلوی» نیز آمده است. دیگر آن که به معنی عام «ایرانی» در مقابل ترکی و تازی نیز استعمال شده است. و گاهی در اشعار شاعران فارسی زبان مانند فردوسی و فرخی و ادیب صابر و دیگران همین زبان فارسی دری که به کار می بردند «پهلوی» خوانده شده است. سوم اختصاص لفظ «پهلوی» یا «فهلوی» است به کلیه شعرهای محلی - غالباً دویتی - که به یکی از گویشهای دیگر ایرانی جز فارسی دری سروده شده باشد.

و از اینجاست که گاهی مفهوم زبان طبیعی و عاری از تکلف به لفظ «پهلوی» بیان شده، چنانکه زبان بلبل را «پهلوی» خوانده اند:

نگه کن سحر گاه تا بشنوی ز بلبل سخن گفتن پهلوی

(فردوسی)

بلبل به شاخ سرو به گلبانگ پهلوی

می خواند دوش درس مقامات معنوی

(حافظ)

و «پهلوی خوانی» در معنی راز دل گفتن و بیان احساسات راستین می آید:

پهلوی خوان به سر کوی حبیب آمده ایم

بهر درمان دل خود به طبیب آمده ایم

(شاه قاسم انوار)

یا

پهلوی خوانان غزل می خواند دوش

او به خود مشغول و جانها در خروش

(ایضاً)

۳) اما معنی «دری» از هر دو صریحتر است زیرا که به اتفاق همه مورخان اسلامی این لفظ به معنی «درباری» است و زبان دولتی دستگاه ساسانی بوده و به همین سبب در نخستین دولتهای مستقل یا نیمه مستقل ایرانی که بعد از اسلام در مشرق این سرزمین برپا شد این يك از میان گویشهای دیگر ایرانی رسمیت یافت و در امور اداری و ادبی به کار رفت.

مطهر بن طاهر مقدسی نقل می کند که به آنشکده خود رفته که کوره ای از

کوره های قدیم فارس بوده است و از ذکر نام خدا در کتابشان پرسیده است: کتابی

نزد او آورده و گفته اند که ابسطا (اوستا) است و آن کتابی است که زردشت برای

ایشان آورده است. مؤبدان آن را به زبان خودشان برای او خوانده و معانی آن را

به فارسی تفسیر کرده اند... آنگاه معانی کلمات «هرمز» و «بشاسبندان» (= امشاسپندان)

و «درستخیز» را از زبان ایشان بیان می کند و سپس می گوید: «ایرانیان به زبان دری

آن را «خدای» و «خداوند» و «خدایگان» می خوانند»^{۲۲}

اینجا نیز به نظر می آید که مراد از فارسی زبان رایج زردشتیان فارس است که در کتابهای دینی ایشان هست (و اکنون پهلوی خوانده می شود) و دری همین زبان رسمی و ادبی ایرانی است که بعد از اسلام رسمیت یافته و تا امروز به کار رفته است.

بنا بر این خطاست که تصور کنیم پس از برافتادن شاهنشاهی ساسانی زبان رسمی و رایج آن دستگاہ فراموش شده و سپس گویش دیگری در کار آمده است. به عبارت دیگر باید گفت که زبان رسمی و ادبی ایران پیش از اسلام تا بعد از اسلام دوام و استمرار داشته و قطع و فصلی واقع نشده است.

اما اینکه «چرا زبان فارسی دری به خراسان منسوب شده و پس از اسلام در آن قسمت از ایران نشو و نما یافته است» پرسشی است که باید پاسخ آن را در نکات ذیل یافت:

پس از آنکه پایتخت ساسانی (تیسفون = مدائن) به تسخیر تازیان درآمد یزدگرد با همه سپاهیان و درباریان خود به داخل ایران عقب نشینی کرد و پس از شکست نهادند به جنوب ایران رفت و از استخر به کرمان و سپس به قهستان و از آنجا به مرو رسید و به موجب اسناد تاریخی در این سفر همه دستگاہ درباری ساسانی با او همراه بودند و حتی کتابخانه شاهی را با خود به آنجا برده بود که تا یکی دو قرن بعد در همانجا مانده بود.^{۲۳} درباریان دستگاہ ساسانی پس از کشته شدن آن شاه برگشته بخت طبعاً در آن سرزمین ماندند زیرا به سوی مغرب که در دست تازیان افتاده بود راهی نداشتند. سپس که سپاه مسلمانان عرب پیش آمد و بر آن نواحی نیز مسلط شد ناچار گروهی کثیر از ایشان به عنوان موالی با سپاه اسلام همراه شدند و در فتح ولایت های شرقی و شمال شرقی با تازیان همکاری کردند و به این طریق سنتی که از لحاظ زبان اداری و رسمی در دربار ساسانی پدید آمده بود

۲۲) البدء و التاريخ، چاپ پاریس، ۱۸۹۹، ج ۱، ص ۶۳.

۲۳) کتاب البغداد، ابن طیفور، چاپ مصر، ۱۹۴۹، ص ۸۷.

به مشرق انتقال یافت.

گذشته ازین طبیعی است که در دوره ساسانی مرزبانان و فرمانروایان محلی که با دربار شاهنشاهی سروکار داشتند در روابط اداری و سیاسی خود با مرکز حکومت، همان زبان رسمی یعنی دری را به کار می بردند و با آن آشنائی داشتند. به این طریق زبان دری پس از غلبه تازیان در نواحی غربی و جنوبی کمتر به کار رفت و در مشرق و شمال شرقی به سبب آنکه از مرکز خلافت اسلامی (دمشق و سپس بغداد) دورتر بود و همچنین به آن سبب که مأموران دولت ساسانی به آن نواحی انتقال یافته بودند بیشتر دوام یافت و در اولین فرصتی که برای پدید آمدن حکومت‌های مستقل یا نیمه مستقل ایرانی دست داد همان زبان رسمی دستگاه ساسانی مبتای زبان رسمی و اداری و سپس ادبی و علمی قرار گرفت و گویشهای محلی دیگر در مقابل آن جلوه‌ای نکردند و چنین مقامی به دست نیاوردند.

گوش‌های دیگر ایرانی نو

(۱) در اسناد تاریخی

در آثار مورخان و جغرافیانویسان اسلامی، گذشته از فارسی دری که زبان رسمی و اداری کشور ایران بوده است و پهلوی جنوبی (پارسیک) که تا سه چهار قرن بعد از اسلام زبان دینی ایرانیانی شمرده می‌شد که به آئین زردشتی باقی مانده بودند، از چندین گوش دیگر که در نقاط مختلف این سرزمین پهناور متداول بوده ذکر آمده و گاهی نمونه‌های کوتاه، یا به نسبت بلندتر، از بعضی آنها ثبت شده است.

در این کتب که از اواخر قرن سوم تا قرن دهم هجری تألیف یافته به بیش از چهل گوش ایرانی اشاره شده است که فهرست آنها را در ذیل می‌آوریم:

(۱) **ارانی:** گوش ناحیه اران و بردع در قفقاز بوده است. اصطخری و مقدسی از آن یاد کرده‌اند. مقدسی درباره آن می‌نویسد: «در اران به ارانی سخن می‌گویند و فارسی ایشان قابل فهم است و در حروف به خراسانی نزدیک است.»^۱

(۲) **مراغی:** حمدالله مستوفی می‌نویسد: «تومان مراغه چهار شهر است: مراغه و بسوی (۲) و خوارقان و لیلان... مردمش سفید چهره و ترک و تن می‌باشند...»

و زبان‌شان پهلوی مغیر است.^۲

در نسخه دیگر پهلوی مغرب ثبت شده و محتمل است که در این عبارت کلمه مغرب تصحیف مغرب باشد، یعنی گویش پهلوی مغربی، زیرا که در غالب آثار نویسندگان بعد از اسلام همه گویشهای محلی را که با زبان فارسی دری متفاوت بوده به لفظ عام پهلوی یا پهلوی می خواندند.

(۳) همدانی و زنجانی: مقدسی درباره گویش این ناحیه تنها دو کلمه ذیل را ثبت کرده است: واثم و واتوا.^۳ شمس قیس رازی يك دو بيتی را در بحث از وزن فهلویات آورده و آن را از زبان مردم زنگان و همدان، می شمارد.^۴ حمدالله مستوفی درباره مردم زنجان می نویسد: زبان‌شان پهلوی راست است.^۵

(۴) کردی: یاقوت قصیده‌ای ملمع از يك شاعر کرد به نام نوشروان بغدادی معروف به «شیطان العراق» در کتاب خود آورده است.^۶

(۵) خوزی: گویش مردم خوزستان که در روایات حمزه اصفهانی و ابن الندیم نیز از جمله زبانهای متداول در ایران ساسانی شمرده شده است.^۷ اصطخری درباره گویش این ناحیه می نویسد: «عامه ایشان به فارسی و عربی سخن می گویند، جز آنکه زبان دیگری دارند که نه عبرانی و نه سریانی و نه فارسی است.»^۸ و ظاهراً مرادش گویش ایرانی آن سرزمین است. مقدسی نیز درباره گویش مردم خوزستان نکاتی را ذکر می کند که گویا مربوط به فارسی متداول در خوزستان است نه گویش خاص محلی.^۹

(۶) دیلمی: اصطخری درباره این ناحیه می نویسد: «زبان‌شان یکتاست و غیر

(۲) نزهت القلوب، ص ۱۵۷.

(۳) احسن التقاسیم، ص ۳۹۸.

(۴) المعجم...، ص ۱۵۵.

(۵) نزهت القلوب، ص ۶۷.

(۶) معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۸۸.

(۷) التنبیه...، ص ۶۸.

(۸) مالک و الممالک، ص ۹۱.

(۹) احسن التقاسیم، ص ۳۱۸.

از فارسی و عربی است»^{۱۰} و مقدسی می‌گوید: «زبان ناحیه دیلم متفاوت و دشوار است»^{۱۱}.

(۷) گیلی یا گیلکی: ظاهراً گویشی جداگانه از دیلمی بوده است. اصطخری می‌نویسد: «در قسمتی از گیلان (جیل) تا آنجا که من دریافته‌ام طایفه‌ای از ایشان هستند که زبانشان با زبان جیل و دیلم متفاوت است»^{۱۲} و مقدسی می‌گوید: گیلکان حرف خاه (یا خاء) به کار می‌برند.^{۱۳}

(۸) طبری یا (مازندرانی): این گویش دارای ادبیات قابل توجهی بوده است. می‌دانیم که کتاب مرزبان‌نامه به گویش طبری تألیف شده بود و از آن زبان به فارسی درج ترجمه شده است. ابن اسفندیار دیوان شعری را به زبان طبری با عنوان نیکی‌نامه ذکر می‌کند و آن را به اسپهبد مرزبان بن رستم بن شروین مؤلف مرزبان‌نامه نسبت می‌دهد.^{۱۴} در قابوس‌نامه نیز دو بیت به گویش طبری از مؤلف ثبت است.^{۱۵} ابن اسفندیار از بعضی شاعران این سرزمین که به گویش طبری شعر می‌گفته‌اند یاد کرده و نمونه‌ای از اشعار ایشان را آورده است. در تاریخ رویان اولیاءالله آملی نیز ابیاتی از شاعران مازندران به گویش طبری ضبط شده است.^{۱۶} اخیراً چند نسخه خطی از ترجمه ادبیات عرب به گویش طبری و نسخه‌هایی از ترجمه و تفسیر قرآن به این گویش یافت شده که از روی آنها می‌توان دریافت که گویش طبری در قرنهای نخستین بعد از اسلام دارای ادبیات وسیعی بوده است. مجموعه‌ای از دو بیتی‌های طبری که به «امیری» معروف و به شاعری موسوم به «امیرپازواری» منسوب است در مازندران وجود داشته که برنهارد درن خاورشناس روسی نسخه آنها را به دست آورده و زیر عنوان کنزالاسرار در سن پترزبورغ با

(۱۰) مالک و الممالک، ص ۲۰۵.

(۱۱) احسن‌التقاسیم، ص ۳۶۸.

(۱۲) مالک و الممالک، ص ۲۰۵.

(۱۳) احسن‌التقاسیم، ص ۳۶۸.

(۱۴) تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۱۳۷.

(۱۵) قابوس‌نامه، ص ۹۸.

(۱۶) تاریخ رویان، ص ۱۶۲.

ترجمه فارسی چاپ کرده است.^{۱۷} مقدسی می‌نویسد که زبان طبرستان به زبان ولایت قوس و جرجان نزدیک است، جز آنکه در آن شتابزدگی هست.^{۱۸}

(۹) گشتاسفی: درباره مردم این ناحیه (در قفقاز کنار دریای خزر میان رودهای ارس و کر) حمدالله مستوفی می‌نویسد: «زبانشان پهلوی به جیلانی باز بسته است.»^{۱۹}
(۱۰) قوس و جرجان (گرگان): مقدسی در ذکر زبان مردم این دو ناحیه می‌نویسد: «زبانشان به هم نزدیک است. می‌گویند هاده و هاکن و شیرینی در آن هست.»^{۲۰}

(۱۱) رازی: مقدسی درباره اهل اقلیم الجبال می‌نویسد: زبانهای گوناگون دارند. اما در ری حرف راء را به کار می‌برند. می‌گویند: راده و راکن.^{۲۱} از زبان رازی در جاهای دیگر نیز اطلاعاتی داده‌اند. شاعری به نام «بندار رازی» اشعاری به زبان مردم این شهر دارد که از آن جمله چند بیتی در المعجم ثبت است.^{۲۲}
(۱۲) رامهرمزی: درباره زبان مردم این ناحیه مقدسی تنها اشاره می‌کند که زبانی دارند که فهمیده نمی‌شود.^{۲۳}

(۱۳) فارسی: اصطخری درباره یکی از سه زبان متداول در استان فارس می‌نویسد: «فارسی زبانی است که به آن گفتگو می‌کنند، و همه مردمان فارس به يك زبان سخن می‌گویند، که همه آن را می‌فهمند مگر چند لفظ که متفاوت است و برای دیگران دریافتنی نیست.»^{۲۴}

(۱۴) فیلوی یا پهلوی: بنابر نوشته اصطخری «زبان نوشتن عجم - ظاهراً

(۱۷) کنزالاسرار، ۲ جلد، سن یطرزبورغ سال ۶۶-۱۸۶۵. برای اطلاع بیشتر درباره آثار بازمانده از گویش طبری رجوع شود به کتاب واژه‌نامه طبری، تألیف دکتر صادق کیا، جزوه ۹ ایران کوده، تهران، ۱۳۱۶ یزدگردی.

(۱۸) احسن التقاسیم، ص ۳۶۸.

(۱۹) نزهت القلوب، ص ۱۰۷.

(۲۰) احسن التقاسیم، ص ۳۶۸.

(۲۱) ایضاً.

(۲۲) المعجم... ص ۹۴ و ۱۳۵.

(۲۳) احسن التقاسیم، ص ۴۱۸.

(۲۴) مسالك... ص ۱۳۷.

یعنی ایرانیان غیرمسلمان - و وقایع و نامه‌نویسی زردشتیان (مجوس) با یکدیگر پهلوی بوده که برای دریافتن عامه به تفسیر احتیاج داشته است،^{۲۵} و گمان می‌رود مراد او همان زبان است که در حدود اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری چند کتاب دینی زردشتی مانند دینکرد و بندهشن را به آن تألیف کرده‌اند.

(۱۵) **گرمانی:** مقدسی می‌نویسد که زبان مردم این سرزمین قابل فهم است و به خراسانی نزدیک است^{۲۶} و اصطخری آورده است که «زبان مردم کرمان همان زبان فارسی» است.^{۲۷}

(۱۶) **مکری:** بر حسب نوشته اصطخری زبان مردم مکران فارسی و مکری بوده است.^{۲۷} و مقدسی نوشته است که «زبان مردم مکران وحشی است».^{۲۸}

(۱۷) **بلوچی:** اصطخری نوشته است که بلوچان و اهل ناز جز فارسی زبان دیگری نیز دارند.^{۲۹}

(۱۸) **کوچی یا قفصی:** طائفه قفص یا کوچ که ذکر ایشان در بیشتر موارد و منابع با بلوچان یکجا می‌آید بر حسب نوشته اصطخری بجز فارسی زبان دیگری نیز داشته‌اند که «قفصی» خوانده شده است.^{۳۰} مقدسی درباره طوایف «کوچ و بلوچ» می‌نویسد: «زبانشان نامفهوم است و به سندی شبیه است».^{۳۱}

(۱۹) **نیشابوری:** بر حسب نوشته مقدسی زبان مردم نیشابور فصیح و قابل فهم بوده است، جز آنکه آغاز کلمات را کسره می‌دادند و یائی بر آن می‌افزودند. مانند: پیگو، پیشو و سینی بی فایده (به بعضی صیغه‌های فعل) علاوه می‌کردند. مانند: بخردستی و بگفتی و آنچه به این می‌ماند. و در آن سستی و لجاجی بوده است. و می‌نویسد که این زبان برای خواهش مناسب است.^{۳۲}

(۲۵) ایضاً.

(۲۶) احسن التقاسیم، ص ۴۷۱.

(۲۷) ممالک... ص ۱۷۷.

(۲۸) احسن التقاسیم، ص ۴۸۲.

(۲۹) ممالک... ص ۱۶۷.

(۳۰) ایضاً، ص ۱۷۷.

(۳۱) احسن التقاسیم، ص ۴۷۱.

(۳۲) احسن التقاسیم، ص ۳۳۴-۳۳۵.

(۲۵) هر وی: مسعودی می‌نویسد: بهرام همهٔ زبانها را می‌دانست و در خشم به عربی، در جنگ به ترکی، و در مجلس عام به زبان دری و با زنان به زبان هر وی سخن می‌گفت.^{۳۳} مقدسی می‌نویسد: «زبان مردم هرات وحشی است و در همهٔ اقالیم وحشی‌تر از زبان هرات نیست» و این زبان را زشت شمرده و برای طویله مناسب دانسته است.^{۳۴}

(۲۶) بخارایی: زبان بخارایی بنا بر نوشتهٔ اصطخری همان زبان سفدی بوده است با اندک اختلافی، و می‌نویسد که زبان «دری» نیز داشته‌اند.^{۳۵} مقدسی می‌نویسد که «در زبان ایشان تکرار فراوان است. مثلاً می‌گویند یکی مردی دیدم با یکی ادرمی دادم؛ و در میان گفتار کلمهٔ دانسی را بیهوده مکرر می‌کنند؛ سپس می‌گویند که زبان ایشان «دری» است و هر چه از آن جنس باشد دری نامیده می‌شود. زیرا که آن زبانی است که بدان نامه‌های سلطنتی را می‌نویسند و عریضه و شکایت به این زبان نوشته می‌شود و اشتقاق این لفظ از در است یعنی زبانی که در دربار به آن گفتگو می‌کنند.»^{۳۶}

(۲۷) مروی: مقدسی می‌نویسد که در زبان ایشان سنگینی و درازی و کششی در آخرهای کلمات هست و مثال می‌آورد که «مردم نیشابور می‌گویند برای این و مرویان می‌گویند بترای این و يك حرف می‌افزایند، و اگر دقت کنی از این گونه بسیار می‌یابی»^{۳۷} و جای دیگر می‌نویسد: «این زبان برای وزارت مناسب است.» یاقوت در کلمهٔ ماشان که نام نهری است می‌نویسد: «مردمان مرو آن را با جیم بجای شین ادا می‌کنند.»^{۳۸}

(۲۸) خوارزمی: اصطخری می‌نویسد: زبان مردم خوارزم یکتاست و در خراسان هیچ شهری نیست که مردمانش به زبان ایشان سخن بگویند.^{۳۹} یاقوت در

(۳۳) التنبیه والاشراف، چاپ لندن، ص ۷۸.

(۳۴) احسن التقاسیم، ص ۳۳۴، ۳۳۵.

(۳۵) مسالك...، ص ۳۱۴.

(۳۶) احسن التقاسیم، ص ۳۳۴.

(۳۷) معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۹۵.

(۳۸) مسالك...، ص ۳۵۴.

ذکر قصبة «نوزکات» می نویسد: شهر کی است نزدیک جرجایه خوارزم و «نوز» به زبان خوارزمی به معنی جدید است، و آنجا شهری است که نامش «کات» است، و این يك را «کات جدید» خوانده‌اند.^{۳۹}

ابوعلی سینا در رساله مغارج الحروف تلفظ حرفی را که سین زائی خوانده از مختصات حروف ملفوظ زبان خوارزمی ذکر می کند.^{۴۰}

(۲۴) سمرقندی: مقدسی می نویسد: مردم سمرقند حرفی را که میان کاف و قاف است به کار می برند و می گویند بگردتم، بگفتکم و مانند این، و در زبانشان سردیی هست.^{۴۱}

(۲۵) صفدی (صفدی): مقدسی می نویسد مردم ولایت صغد زبانی جداگانه دارند که با زبانهای روستاهای بخارا نزدیک است اما بکلی جداست اگر چه زبان یکدیگر را می فهمند.^{۴۲}

(۲۶) زبان بامیان و طخارستان: به نوشته مقدسی با زبان بلخی نزدیک بوده اما پیچیدگی و دشواری داشته است.^{۴۳}

(۲۷) بلخی: زبان مردم بلخ در نظر مقدسی زیباترین زبانها بوده اما بعضی کلمات زشت در آن وجود داشته است. و می نویسد که این زبان برای پیام آوری مناسب است.^{۴۴}

(۲۸) جوزجانی: به نوشته مقدسی زبان این ناحیه میانه زبان مروزی و بلخی بوده است.^{۴۵}

(۲۹) بستنی: همین قدر نوشته‌اند که زبانی زیبا بوده است.^{۴۶}

(۳۰) زبان طوس و نسا: نزدیک به زبان نیشابوری بوده است.^{۴۷}

(۳۱) سجستانی: مقدسی نوشته است که «در زبان ایشان ستیزه جوئی و

(۳۹) معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۲۷.

(۴۰) مغارج الحروف، ص ۲۴.

(۴۱) احسن التقاسیم، ص ۳۰۴.

(۴۲) ایضاً.

(۴۳) احسن التقاسیم، ص ۳۳۵.

دشمنی وجود دارد. صوته‌ها را از سینه بیرون می‌آورد و آواز را بلند می‌کنند، و می‌گویند این زبان برای جنگ خوب است.^{۴۴}

(۳۲) غوری: شاید زبان این ناحیه همان بوده باشد که اکنون پشتو خوانده می‌شود. در هر حال با فارسی دری متفاوت بوده است. بیهقی می‌نویسد: «امیر... دانشمندی را به رسولی آنجا فرستاد با دو مرد غوری از آن بوالحسن خلف و شیروان تا ترجمانی کنند».^{۴۵}

(۳۳) زبان چاچ (شاش): مقدسی نوشته است که زبان این ناحیه زیباترین زبان هیطل است و از این نکته درست معلوم نیست که رابطه آن با زبانهای ایرانی چه بوده است.^{۴۶}

(۳۴) قزوینی: درباره زبان مردم این شهر تنها این نکته را ذکر کرده‌اند که قاف به کار می‌برند و بیشتر ایشان برای معنی جید (= خوب) می‌گویند بیخ.^{۴۷}

(۳۵) گویشهای روستائی خراسان: مقدسی می‌نویسد: کوچکترین شهری از خراسان نیست مگر آنکه روستاهای آن زبان دیگری داشته باشند.^{۴۸}

(۳۶) شیرازی: در گلستان سعدی بیتی هست که در بعضی نسخه‌ها در عنوان آن نوشته‌اند «ترکیه»^{۴۹} و گاهی «شیرازیه» و در هر حال به گویش محلی شیرازست. در کلیات سعدی نیز يك مثنوی ملمع با عنوان «مثلثات» به عربی و فارسی و شیرازی باقی است.^{۵۰} در دیوان حافظ هم غزل ملمعی متضمن بعضی مصراعها به گویش شیرازی ثبت است.^{۵۱} چندی پس از زمان حافظ شاعری از مردم شیراز به نام «شاه داعی» منظومه‌هایی به این زبان سروده است.^{۵۲}

(۴۴) احسن‌التقاسیم، ص ۳۳۵.

(۴۵) تاریخ بیهقی، ص ۱۱۷.

(۴۶) احسن‌التقاسیم، ص ۳۳۵.

(۴۷) احسن‌التقاسیم، ص ۲۹۸. کلمه فارسی در متن کتاب به صورت «نیج» و در حاشیه به

صورت «نیج» چاپ شده و تصحیح ما از روی حدس است.

(۴۸) ایضاً.

(۴۹) گلستان، چاپ لندن (۱۸۷۴)، ص ۱۲۵.

(۵۰) کلیات سعدی، چاپ معرفت (۱۳۴۵)، ص ۸۵۴.

(۵۱) چاپ پزمان، ۱۳۴۲، ص ۴۱۵.

(۵۲) دیوان شاه داعی، چاپ معرفت (۱۳۳۹)، ۲ جلد.

(۳۷) نیریزی: در يك جنگ خطی مکتوب در قرن هشتم اشعاری با عنوان «نیریزیات» ثبت شده است و در همین جنگ فصلی دیگر با عنوان «فهلویات» آمده که شاید به گویش شیرازی باشد.^{۵۳}

(۳۸) اصفهائی: اوحدی اصفهائی چند غزل به گویش محلی اصفهان سروده است که در دیوانش ثبت است. عبارتی به گویش اصفهائی نیز در لطایف عبید زاکانی آمده است.^{۵۴}

(۳۹) آذری: یکی از گویشهای ایرانی که تا اواخر قرن دهم هجری در آذربایجان متداول بوده است. ابن حوقل زبان مردم آن سرزمین را فارسی می خواند که مراد از آن یکی از گویشهای ایرانی است و به تعدد این گویشها نیز اشاره می کند.^{۵۵} مسعودی (قرن چهارم) پس از آنکه همه زبانههای ایرانیان را فارسی خوانده به اختلاف گویشها اشاره کرده و نام گویش «آذری» را در ردیف پهلوی و دری آورده است.^{۵۶} یاقوت نیز زبان مردم آذربایجان را یکجا «آذریه» و جای دیگر «آذریه» نوشته است و می گوید که جز خودشان کسی آنرا نمی فهمد.^{۵۷}

همام تبریزی غزلی به گویش محلی تبریز دارد که متن آنرا عبید زاکانی در مثنوی «عشاقنامه» خود درج کرده است.^{۵۸} در دیوان شاه قاسم انوار تبریزی نیز چند غزل به این گویش وجود دارد و در رساله روحی انارجانی فصلهایی به زبان عامیانه تبریز در قرن دهم ثبت است.^{۵۹}

(۴۰) اردبیلی: ابن بزاز در صفوة الصفا جملههایی را از زبان شیخ صفی الدین با قید زبان اردبیلی نقل کرده و سپس دویستیهای متعددی را از شیخ آورده که به احتمال کلی به همان گویش اردبیل است. شاید این گویش با آذری متداول در

(۵۳) ایران کوده، جزوه ۱۵، ۱۱۱۷ یزدگردی، ص ۱۹ و بعد.

(۵۴) کلیات عبید زاکانی، کتابفروشی ادب (۱۳۱۵)، ص ۱۴.

(۵۵) صوره الادب، ترجمه فارسی، ص ۹۶.

(۵۶) التنبیه والاشراف، چاپ لیدن، ص ۷۸.

(۵۷) معجم البلدان، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۱۲۸، معجم الادبا، چاپ مصر، ج ۱، ص ۱۱۱.

(۵۸) کلیات، چاپ ارمنان (۱۳۴۲)، ص ۱۰۶.

(۵۹) ایران کوده، جزوه ۱۰، ص ۴ تا ۱۸، فرهنگ ایران زمین، دفتر ۳، ج ۲، ص ۱۲۹ تا

تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان تفاوت‌هایی جزئی داشته است.^{۶۰} اما چنانکه از مطالب مذکور در فوق دریاخته می‌شود آگاهی ما از گویشهای متعددی که در قرون پیشین در سرزمین پهناور ایران رایج بوده بسیار اجمالی است و غالباً تنها به نام آنها منحصر است. فقط گاهی جمله‌های کوتاه یا مصرع‌های و بیتی از آنها قید کرده‌اند و در موارد معدود نمونه گویشهای مزبور به يك تا چند صفحه می‌رسد.

(۲) در زمان معاصر

آنچه در صفحات پیشین ذکر شد اشاراتی بود که در آثار مؤلفان بعد از اسلام درباره نام‌ها یا بعضی خصوصیات گویشهای ایرانی آمده است. اما در روزگار ما گذشته از فارسی دری که فارسی نو نیز خوانده می‌شود، و زبان رسمی اداری و دولتی و فرهنگی کشور ایران از قرن چهارم هجری تا همین زمان است، در این سرزمین پهناور هنوز گویشهای متعدد ایرانی رایج است که بعضی از آنها آثار مکتوب و ادبی نیز دارند، و بسیاری دیگر تنها زبان محاوره اقوام بزرگ یا کوچکی است که در گوشه و کنار فلات ایران زندگی می‌کنند.

مهمترین زبانها و گویشهای ایرانی امروز از این قرار است:

(۱) تاجیکی: این زبان همان فارسی دری است با اندک تفاوتی در واژگان و چگونگی ادای بعضی از واکها. تاجیکی زبان ملی جمهوری شوروی تاجیکستان است و گذشته از این در بسیاری از نواحی جمهوری شوروی ازبکستان (دره فرغانه و دره زرافشان و ناحیه کشکه دریا و مناطق مسیر رودهای سرخان دریا و چرچیک و غیره)، و نزد انبوهی از مردم شهرهای بزرگ بخارا و سمرقند، و گروهی از ساکنان جمهوری‌های قرقیزستان (نواحی جلال‌آباد و اش) و قزاقستان متداول است.

(۶۰) آذری یا زبان باستان آذربایگان. سیداحمد کسروی، تهران (۱۳۰۴).

تاجیکان اصیل بازمانده ایرانیانی هستند که از قدیمترین روزگار در آن سرزمین می زیسته اند و به تدریج در طی قرنهاي دراز اقوام دیگر مشرق آسیا در سرزمین ایشان نفوذ کردند و جای گرفتند و اکنون قسمتهائی از این ناحیه به صورت جزیره هائی باقی مانده که مردم آن، زبان و آداب ایرانی خود را حفظ کرده اند. بعضی اقلیتها مانند یهودیان و کولیان و عربهای آسیای میانه نیز به تاجیکی سخن می گویند. شماره تاجیک زبانان را به دو میلیون و نیم تخمین کرده اند.

قطع رابطه اداری و حکومتی میان کشور ایران و سرزمینهای مزبور در چند قرن اخیر موجب شده است که زبان ادبی تاجیکی با فارسی دری اختلافاتی پیدا کند. عمده این اختلافها در لغات و کلماتی است که دسته ای از گویش جاری مردم آن نواحی در زبان ادبی تاجیکی راه یافته است، دسته دیگر از زبانهای تاتاری و ازبکی در آن زبان وارد شده، و شماره بسیاری از لغات علمی و فنی هم از روسی در این زبان نفوذ کرده است.

با این حال آثار گویندگان و نویسندگان فارسی زبان قرنهاي پیشین (که بعضی از ایشان خود از مردم همان نواحی بوده اند) هنوز بخوبی برای مردم تاجیکستان دریافتنی است و جزء میراث فرهنگی ایشان شمرده می شود. بعضی خصوصیات صرف و نحوی نیز زبان تاجیکی را از فارسی دری متمایز می کند که بجای خود با تفصیل بیشتری از آنها گفتگو خواهیم کرد.

این زبان را در اوایل تشکیل جمهوری تاجیکستان به الفبای لاتینی با تغییر چند حرف نوشتند و در آموزش و کتاب و روزنامه به کار بردند. اما پس از چندی الفبای روسی را برای نوشتن آن اختیار کردند و اکنون نیز همین خط در آن سرزمین متداول است.

از نویسندگان بزرگ تاجیک در دوران اخیر صدرالدین عینی است که پدر ادبیات جدید تاجیکستان شمرده می شود و رمان و داستان و شعر و مقالات تحقیقی فراوان دارد. برای نمونه زبان تاجیکی چند سطر از رمان غلامان او که در سال ۱۹۳۵ به خط لاتینی چاپ شده است در ذیل به خط فارسی نقل می شود:

«صحرای وسیع، بیابان خشك، در آن بیابان بی‌پایان غیر از چاه‌های چوغور منبع آبی نیست. آنها هم در مسافت يك فرسخ دو فرسخ از یکدیگر دورتر کنده شده‌اند. خانه‌های ریگ‌روان و گیاه‌های رگه سلنك، شوره، خارشتر، کور، کواره، یوشن، منظره‌های طبیعی آن بیابانند. سکشول‌زارهائی که درجا جای این بیابان نمودارند منظره منمومانه بیشه‌های سوخته را به نظر می‌آرند.»

(۲) **دری افغانستان:** دری نام یکی از دو زبان رسمی کشور افغانستان است. این کشور که قسمت عمده آن گهواره ادبیات گرانبهای فارسی بعد از اسلام بوده است بی‌شك یکی از شریکان بزرگ و وارثان بحق این فرهنگ وسیع و عمیق است و زبانی که بطور مطلق دری خوانده می‌شود در حقیقت جز ادامه همان فارسی دری نیست که رابعه بنت کعب و دقیقی و عنصری بلخی و سنائی و سیدحسن غزنوی و عبدالحی گردیزی و خواجه عبدالله انصاری هروری و ناصر خسرو قبادیانی و دهها امثال ایشان با همکاری بزرگان دیگر این سرزمین پهناور بنیاد گذاشته و به کمال رسانیده‌اند.

زبان دری افغانستان با فارسی تفاوت‌هایی جزئی دارد. بعضی از خصوصیات صرف و نحوی محلی در آن وارد شده و از این جهت از فارسی ادبی متداول در ایران متمایز شده است. این تفاوت‌ها اندکی مربوط به چگونگی تلفظ و ادای واکهاست که با تلفظ نواحی شرقی و شمال شرقی ایران در اکثر موارد همانند است. تفاوت‌های دیگر از نظر لغات و اصطلاحات محلی است که در زبان ادبی افغانستان وارد شده است. دیگر آنکه بعضی از کلمات و اصطلاحات علمی و فنی دنیای امروز در فارسی ایران از زبان فرانسوی اخذ و اقتباس شده، و همانها را در زبان دری افغانستان به سبب ارتباطی که در طی یکی دو قرن اخیر با هندوستان داشته است از زبان انگلیسی گرفته‌اند. به این طریق در واژگان فارسی و دری اندک اختلافی وجود دارد. این اختلافها با ارتباط فرهنگی میان دو ملت دوست و برادر و هم‌نژاد و هم‌زبان و همدین بتدریج کمتر می‌شود.

شماره مردمی که در کشور افغانستان به زبان فارسی دری متکلم هستند به موجب آمارهای اخیر در حدود ۵ میلیون نفر است. اما همه سکنة آن سرزمین این زبان را می‌دانند و به کار می‌برند. در سالهای اخیر در افغانستان برای اصطلاحات جدید اداری و علمی و فنی الفاظی وضع کرده‌اند که غالباً ریشه و ساخت آنها از زبان پشتو اخذ شده است. مانند کلمات پوهنجی، پوهنتون، پوهاند، پوهنوال در مقابل اصطلاحات ایرانی دانشکده، دانشگاه، استاد، دانشیار، و غیره. نمونه‌ای از زبان دری افغانستان را اینک از شماره ششم سال ۱۳۴۸ مجله ادب «نشریه دو ماهه دری پوهنجی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل» نقل می‌کنیم:

«در آغاز قرن بیستم فلسفه آنقدر به سرعت انکشاف^{۶۱} کرد که مورخین فلسفه آنرا انقلاب در فلسفه می‌خوانند، این انقلاب در انگلستان خاصه در کمبریج^{۶۲} بوقوع پیوست. و یکی از آن‌نایکه فلسفه را دگرگون ساختند برتراند راسل بود. او حیات عقلی خود را در محیطی آغاز کرد که در آن دو جریان فلسفی وجود داشت. یکی فلسفه عنعنوی^{۶۳} اسلاف او که به فلسفه تجربی^{۶۴} یاد می‌شود. و دیگری آیدلزم^{۶۵} جرمنی^{۶۶} که در نیمه قرن نوزدهم بر فلسفه تجربی تسلط یافت.»

(۳) کردی: نام کردی عادهً به زبان مردمی اطلاق می‌شود که در سرزمین کوهستانی واقع در مغرب فلات ایران زندگی می‌کنند. قسمتی از این ناحیه اکنون جزء کشور ایران است، و قسمتی در کشور ترکیه و قسمتی دیگر از جمله کشور عراق شمرده می‌شود. در خارج از این منطقه نیز اقلیتهای کرد وجود دارند که از آن جمله گروهی در شمال خراسان و گروههایی در جمهوری‌های شوروی ارمنستان و گرجستان و آذربایجان و عده کمی نیز در ترکمنستان به این گویشها سخن می‌گویند. در سوریه نیز يك اقلیت کرد زبان از چند قرن پیش به وجود آمده است. زبان یا گویش کردی در همه این نواحی یکسان نیست. حتی تردید است

(۶۱) توسعه، ترقی (۶۲) کمبریج (۶۳) سنتی (۶۴) تجربی (۶۵) آیدالیزم (۶۶) آلمانی.

در این که کلمه «کرد» به قوم واحدی که دارای مختصات نژادی یا ایللی با گویش معینی باشند اطلاق شده باشد. در بسیاری از منابع تاریخی که به زبان عربی در قرنهاى نخستین اسلام تألیف یافته این کلمه را معادل کلمه «شبان» و «چوپان» بکار برده‌اند.

ابن حوقل کوچ (قفص) کرمان را «صنف من الاکراد» می‌داند و حال آنکه مقدسی (احسن التقاسیم) زبان ایشان را شبیه زبان مردم سند شمرده است. یاقوت مردمان ساسون را الاکراد السنانسه می‌خواند (معجم البلدان) حمزه اصفهانی می‌نویسد: کانت الفرس تسمى الديلم الاکراد طبرستان کما کانت تسمى العرب اکراد سورستان (تاریخ منی ملوک الارض)

در کارنامه اردشیر بابکان هم کردن به معنی شبانان آمده است نه نام نژاد یا قبیله. در گویش طبری امروز نیز کلمه کرد به معنی چوپان و شبان است. (واژه‌نامه طبری، صادق کیا، ص ۱۶۶).

اما زبانی که «کردی» خوانده می‌شود شامل گویشهای متعددی است که هنوز با همه مطالعاتی که انجام گرفته درباره ساختمان و روابط آنها با یکدیگر تحقیق دقیق و قطعی به عمل نیامده است. برحسب عادت این گویشها را به دو گروه اصلی تقسیم می‌کنند: یکی کورمانجی که خود به دو شعبه تقسیم می‌شود: شعبه شرقی یا مگری در سلیمانیه و سنه، و شعبه غربی در دیار بکر و رضائیه و ایروان و ارزروم و شمال سوریه و شمال خراسان. گروه اصلی دیگر یا گروه جنوبی در منطقه کرمانشاه و بختیاری

از قرنهاى پنجم و ششم هجری آثار ادبیات شفاهی و کتبی کردی در مآخذ تاریخی دیده می‌شود. از آن جمله قصیده‌ای ملمع از انوشیروان بغدادی معروف به شیطان العراق که در معجم البلدان آمده است.^{۶۷}

کردی دارای ادبیات شفاهی وسیعی است که قسمتی از آن توسط محققان اروپائی و ایرانی در زمانهای اخیر گرد آمده و ثبت شده است.

در حال حاضر کردان عراق الفبای فارسی - عربی را با اندک تغییری در شیوه خط برای نوشتن زبان خود به کار می‌برند. کردان سوریه از الفبای لاتینی برای نوشتن گویش خود استفاده می‌کنند و کردان ساکن «اتحاد جماهیر شوروی» الفبای روسی (سیریلیک) را به کار می‌برند. شماره متکلمان به گویشهای مختلف کردی را به شش تا هشت میلیون نفر تخمین کرده‌اند.

(۴) لری و بختیاری: در کوهستان بختیاری و قسمتی از مغرب استان فارس قبیله‌های بختیاری و ممسنی و بویراحمدی به گویشهایی سخن می‌گویند که با کردی خویشاوندی دارد، اما با هیچ یک از شعبه‌های آن درست یکسان نیست، و میان خود آنها نیز ویژگیها و دگرگونیهای وجود دارد که هنوز با دقت حدود و فواصل آنها مشخص نشده است. اما معمول چنین است که همه گویشهای لری و بختیاری را جزو یک گروه بشمارند.

(۵) بلوچی: بلوچی از گویشهای ایرانی شمال غربی شمرده می‌شود اما در زمانهای تاریخی نشانه متکلمان به این گویش را در مشرق ایران می‌بینیم. در شاهنامه ذکر مسکن این قوم در حدود شمال خراسان امروزی آمده است. در کتابهای جغرافیائی از این قوم (همراه با طایفه کوچ - یا قفص) در حدود کرمان یاد می‌شود. پس از آن بر اثر عوامل تاریخی این قوم به کناره‌های دریای عمان رسیده و در همانجا اقامت کردند. اکنون قسمتی از بلوچان در دورترین قسمت جنوب شرقی کشور ایران و قسمتی دیگر در غرب کشور پاکستان امروزی جای دارند و مجموع این ناحیه بلوچستان خوانده می‌شود که بر حسب مرزهای سیاسی به بلوچستان ایران، و بلوچستان پاکستان تقسیم می‌شود. گروهی از بلوچان نیز در قسمت جنوبی افغانستان و جنوب غربی پنجاب و طوایفی از آنها نیز در کرمان و لارستان و سیستان و خراسان سکونت دارند. بعضی مهاجران بلوچ در جستجوی کار و کسب معاش به گرگان و حتی ترکمنستان شوروی رفته و در آن نواحی ساکن شده‌اند.

بلوچی را به دو گروه اصلی تقسیم می‌توان کرد: شرقی، یا شمال شرقی، و

غربی، یا جنوب غربی، مجموع مردم بلوچی زبان را به يك و نیم میلیون تا دو و نیم میلیون نفر تخمین کرده‌اند. اما این رقمها اعتبار قطعی ندارند.

(۶) پشتو: زبان پشتو که افغانی هم خوانده می‌شود در نواحی جنوبی و مرکزی کشور افغانستان و قسمت شمال غربی پاکستان متداول است. گروهی از پشتو زبانان در بلوچستان و معدودی در چترال و کشمیر و کناره‌های ایران و افغانستان سکونت دارند. قدیمترین آثار زبان پشتو از قرنهای نهم و دهم هجری است. در طی قرون متمادی پشتو تنها در گفتار به کار می‌رفته و آثار ادبی به این زبان بسیار اندک بوده است. تنها از سی و چهار سال پیش بود که دولت افغانستان پشتو را زبان رسمی کشور قرار داد و از آن پس روزنامه و کتاب و آثار ادبی به این زبان پدید آمد و تدریس آن در آموزشگاهها معمول شد.

زبان پشتو چه از نظر واك شناسی و چه از نظر ساختمان دستوری با زبانهای دیگر ایرانی تفاوتهایی دارد که اینجا مجال بحث درباره آن نیست. این زبان را معمولاً به دو گروه غربی (یا جنوب غربی) و شرقی (شمال شرقی) تقسیم می‌کنند. گویش مهم گروه غربی گویش قندهاری است و در گروه شرقی گویش پیشاوری اهمیت دارد. اختلاف میان این دو گروه هم در چگونگی ادای واكها و هم در بعضی نکات دستوری است. از آن جمله همین نام یا عنوان زبان است که در قندهاری پختو و در پیشاوری پشتو تلفظ می‌شود.

در قانون اساسی جدید افغانستان هر دو زبان رایج آن کشور، یعنی دری و پشتو به عنوان زبانهای رسمی ملی پذیرفته شده است.

شماره گویندگان زبان پشتو را در دو کشور پاکستان و افغانستان و بعضی نواحی دیگر به دوازده میلیون نفر تخمین کرده‌اند، که از آن جمله پنج و نیم میلیون در پاکستان سکونت دارند.

(۷) آسی: در قسمتهایی از سرزمین قفقاز بقایای یکی از زبانهای ایرانی هنوز متداول است. این زبان «آسی» خوانده می‌شود. گویندگان این زبان قسمتی در جمهوری شوروی آسی شمال و قسمتی در جمهوری گرجستان که ناحیه خودمختار

«آستی جنوبی» خوانده می‌شود سکونت دارند. زبان آسی به دو گویش اصلی تقسیم می‌شود که یکی را «ایرونی» و آن يك را «دیگوری» می‌خوانند.

گویشی که بیشتر جنبه ادبی دارد «ایرونی» است. زبان آسی را دنباله زبان سکائی باستان می‌شمارند، و در هر حال یکی از شعبه‌های زبانهای ایرانی است. شماره متکلمان به این زبان اندکی بیش از چهل هزار نفر است.

(۸) تاتی: در سرزمین آذربایجان نیز یکی دیگر از زبانها یا گویشهای ایرانی رایج است که تاتی خوانده می‌شود. متکلمان به این زبان در جمهوری شوروی آذربایجان (شمال شرقی شبه جزیره آبخوران) و بعضی از نقاط جمهوری شوروی داغستان سکونت دارند. در بعضی از روستاهای آذربایجان ایران نیز زبان تاتی هنوز رایج است. عده‌ای از یهودیان که از قدیم در نواحی قفقاز سکونت داشته‌اند نیز به زبان تاتی گفتگو می‌کنند و گویش ایشان با گویش تات زبانان دیگر متفاوت است. این عده که در جمهوری شوروی داغستان به سر می‌برند «داغ چوفوت» یعنی «جهودان کوهستانی» خوانده می‌شوند و شماره افراد ایشان در حدود ۲۵ هزار نفر است. روی هم رفته زبان تاتی را در حدود یکصد و هشتاد هزار نفر در سرزمین شوروی به عنوان زبان مادری به کار می‌برند.

(۹) تالشی: در جلگه لنکران و سرزمین آذربایجان شوروی يك زبان ایرانی دیگر متداول است که طالشی خوانده می‌شود و در قسمت جنوب غربی دریای خزر و در مرز ایران و شوروی نیز گروهی به این زبان تکلم می‌کنند. عده گویندگان این زبان را تا ۱۵۰ هزار نفر تخمین کرده‌اند که از آن جمله نزدیک ۱۰۰ هزار نفر در کشور شوروی به سر می‌برند.

زبان تالشی از جمله زبانهای ایرانی شمال غربی است که در زمانهای قبل (تا حدود قرن دهم هجری) در سرزمین آذربایجان رایج بوده و از آن پس جای خود را به یکی از گویشهای ترکی داده است. آثاری از این زبان به صورت دویتی‌هایی منسوب به ناحیه اردبیل و متعلق به قرن هشتم هجری در دست است.

(۱۰) گیلکی: از گویشهای ایرانی است که در قسمت گیلان و دیلمستان

متداول بوده و هنوز مردم استان گیلان آن را در گفتار به عنوان زبان مادری خود به کار می‌برند. گیلکی خود به چند شعبه منقسم است که با یکدیگر اندک اختلافی دارند. شماره مردم گیلکی زبان از يك ميليون نفر تجاوز می‌کند، اما اکثریت قاطع آنها زبان رسمی ایران یعنی فارسی را نیز می‌دانند. از زبان گیلکی دو بیتی‌هایی معروف به «شرفشاهی» در دست است که به شاعری موسوم یا ملقب به «شرفشاه» منسوب می‌شود. در قرن اخیر بعضی از شاعران محلی مانند «کسمائی» به این گویش اشعار سیاسی و وطنی سروده‌اند.

(۱۱) طبری یا مازندرانی: یکی دیگر از گویشهای ایرانی کرانه دریای خزر است که در استان مازندران کنونی و طبرستان قدیم متداول است. این گویش در شهرها و نواحی کوهستانی چه در تلفظ و چه در واژگان اختلافی دارد. در قسمت شهر نشین تأثیر شدید زبان فارسی دری دیده می‌شود که به تدریج جای گویش محلی را می‌گیرد.

زبان طبری در زمانهای گذشته دارای آثار ادبی قابل توجهی بوده است. کتاب مرزبان‌نامه نخست به این زبان تألیف شده و سپس آن را در قرن هفتم هجری به فارسی دری برگردانده‌اند. در قابوسنامه و تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و ماخذ دیگر نیز شعرهایی به این زبان هست. در زمان معاصر مردم مازندران شعرهایی به زبان محلی خود در یاد دارند و می‌خوانند که عنوان عام «امیری» به آنها داده می‌شود و همه را، اگر چه از روی خصوصیات زبان‌شناسی به يك زمان و يك شخص نمی‌توان نسبت داد، به شاعری موسوم به «امیرپازواری» منسوب می‌کنند.

شماره متکلمان به گویش طبری را به یقین نمی‌توان تعیین کرد. اما در هر حال از يك ميليون متجاوز است. همه ایشان زبان رسمی کشور ایران یعنی فارسی را نیز می‌دانند و به کار می‌برند.

طبری را با گیلکی از يك گروه می‌شمارند و عنوان عام «گویشهای کناره خزر» به آنها می‌دهند.

گوشه‌های مرکزی ایران

در روستاها و شهرکهای مرکز ایران و آبادیهای پراکنده در حاشیه کویر گوشه‌های متعددی هنوز باقی است که غالباً شماره متکلمان آنها اندک است و هر يك خصوصياتی دارند، از آن جمله:

(۱۲) گوشه‌های میان کاشان و اصفهان: در این نواحی گوشه‌های روستاهای وینشون، فرود، کشه، زفره، سده، گز، کفرون، و گوشه‌های محلات، خوانسار، سو، لیمه، جوشقان در خور ذکر است که درباره آنها تحقیقات و مطالعاتی کم یا بیش انجام گرفته است.

(۱۳) گوشه یزدی: که با گوشه زردشتیان یزد و کرمان یکی است با اندک اختلافاتی در تلفظ.

(۱۴) نائینی و انارکی: میان اصفهان و یزد.

(۱۵) نطنزی، یارندی و فریزندی: در شمال غربی نائین.

(۱۶) خوری و مهرجانی: در قراه خور و مهرجان (در ناحیه بیابانک).

(۱۷) گوشه‌های حوزه شهر سمنان: شامل سمنانی، لاسگردی، سرخه‌ای، سنگری، شهمیرزادی.

(۱۸) گوشه‌های حوزه اراک: شامل گوشه‌های وفس، آشتیان، تفرش.

(۱۹) تاکستانی: در جنوب غربی قزوین - داشتهاردی در نزدیکی آن.

گوشه‌های سرزمین فارس

(۲۰) در بعضی از روستاهای استان فارس گوشه‌های خاصی هست که با وجود زبان جاری سراسر آن استان که فارسی است هنوز بر جا مانده‌اند، اگر چه هرگز کتابت نداشته و مقام زبان دری نیافته‌اند. اینها عبارتند از گوشه‌های متداول در

روستاهای شمعون، پایون، ماسترم، بوردینگون و بعضی دهکده‌های دیگر. این گویشها همه از گروه جنوب غربی شمرده می‌شوند. اما بعضی دیگر مانند «سیوندی» در قریه سیوند (۵۰ کیلومتری شمال شیراز) از جمله گویشهای شمال غربی است که شاید بر اثر مهاجرت در آن ناحیه رواج یافته و باقی مانده باشد.

در ناحیه باشکرد (واقع در جنوب شرقی خلیج فارس) نیز گویشهای باشکردی وجود دارد که خود به دو گروه جنوبی و شمالی تقسیم می‌شود و دارای مختصاتی است که آنها را از گویشهای دیگر ایرانی مشخص و متمایز می‌کند.

زبانهای پامیری

در دورترین نقاط شمال شرقی سرزمین جغرافیائی ایران، یعنی در ناحیه کوهستانی مجاور پامیر، که اکنون جزء دو کشور تاجیکستان و افغانستان و قسمتی در آن سوی مرز این کشورها با چین است گویشهای متعدد ایرانی هنوز برجا مانده است.

از آن جمله است:

- (۲۱) شغنانی: در دو کرانه رود پنج آب و بخش علیا و سفلی خوردک.
- (۲۲) روشانی: در هر دو کرانه رود پنج آب پائین تر از منطقه شغان.
- (۲۳) برتنگی: دره برتنک.
- (۲۴) ادشری: در قسمت بالای میررود برتنک.
- (۲۵) سریکلی: در استان سین تزیان (مغرب چین).
- (۲۶) یزغلامی: در امتداد میررود یزغلام که شاخه راست پنج آب است.
- (۲۷) اشکاشمی: در پیچ رود پنج آب و سرچشمه رود و در خاک افغانستان.
- (۲۸) وخانی: در امتداد سرچشمه رود پنج آب و اندکی در چترال و جمو و کشمیر و استان سین تزیان. اختلاف میان بعضی از این گویشها گاهی تا آنجاست که متکلمان به آنها گفتار یکدیگر را نمی‌فهمند و غالباً زبان مشترک فارسی آن

نواحی - یعنی تاجیکی - را برای روابط میان خود به کار می‌برند.

گویشهای دیگر ایرانی

- (۲۹) مונجانی: گویش عده معدودی است که در مונجان واقع در سرچشمه رود کوکجه - شمال شرقی افغانستان - سکونت دارند.
- (۳۰) یغنایی: گویشی است متداول میان ساکنان دره یغناب و چند آبادی مجاور آن واقع در جمهوری شوروی تاجیکستان - شمال شهر دوشنبه - و این گویش خود به دو شعبه شرقی و غربی تقسیم می‌شود.
- یغنایی یگانه گویش موجود ایرانی است که بازمانده زبان سفدی شمرده می‌شود.
- (۳۱) پراچی: میان نواحی فارسی زبان و پشتو زبان و هندی زبان، در چند روستا واقع در شمال کابل هنوز گروه معدودی به این گویش متکلم هستند، اما همه ایشان زبان فارسی (دری - تاجیکی) را نیز می‌دانند و برای ارتباط میان خود و اقوام همسایه بکار می‌برند.
- (۳۲) ارموری: گویشی است متداول میان قوم کوچکی که در جنوب کابل و نقاطی از پاکستان سکونت دارند و کم‌کم بعضی به فارسی و بعضی به پشتو متکلم می‌شوند و گویش خود را نرک و فراموش می‌کنند.
- (۳۳) کومزاری: یگانه گویش ایرانی باقی مانده در جنوب خلیج فارس یعنی در شمالی‌ترین قسمت شبه جزیره عمان است. يك قبیله بدوی در این منطقه (کرانه جنوبی تنگه هرمز - روبروی بندرعباس) به این گویش سخن می‌گویند.
- (۳۴) زازا: (در نواحی سیورک، چبخچور، کر) و گورانی (در کندوله، پاره، اورامان، تل‌هدشک) گویشهای متعددی که به هم نزدیک هستند و غالب آنها با گویشهای کردی آمیخته‌اند.

درباره رابطه گویش‌های ایرانی امروز با یکدیگر و طبقه‌بندی آنها با وجود تحقیقات و مطالعاتی که انجام گرفته است هنوز نظر صریح و قطعی نمی‌توان داشت. تنها شاید بتوان گفت که بعضی از گویش‌هایی که جزء گروه مرکزی شمرده می‌شوند دنباله گروهی از گویش‌های ایرانی میانه هستند که شامل گویش پهلوانیک نیز بوده است، اما هیچ یک از گویش‌های جدید که تاکنون مورد مطالعه قرار گرفته دنباله مستقیم پهلوانیک شمرده نمی‌شود. فارسی نو یا فارسی دری، که دنباله زبان فرهنگی و اداری و بازرگانی دوره ساسانیان است و خود حاصل تحول و تکامل یکی از گویش‌های جنوب غربی است بر همه گویش‌های محلی غلبه یافته، هر چند، چنانکه در تکوین هر زبان ادبی و رسمی طبیعی و جاری است، کلمات بسیاری را از گویش‌های شمال غربی و شمال شرقی اخذ و اقتباس کرده است.